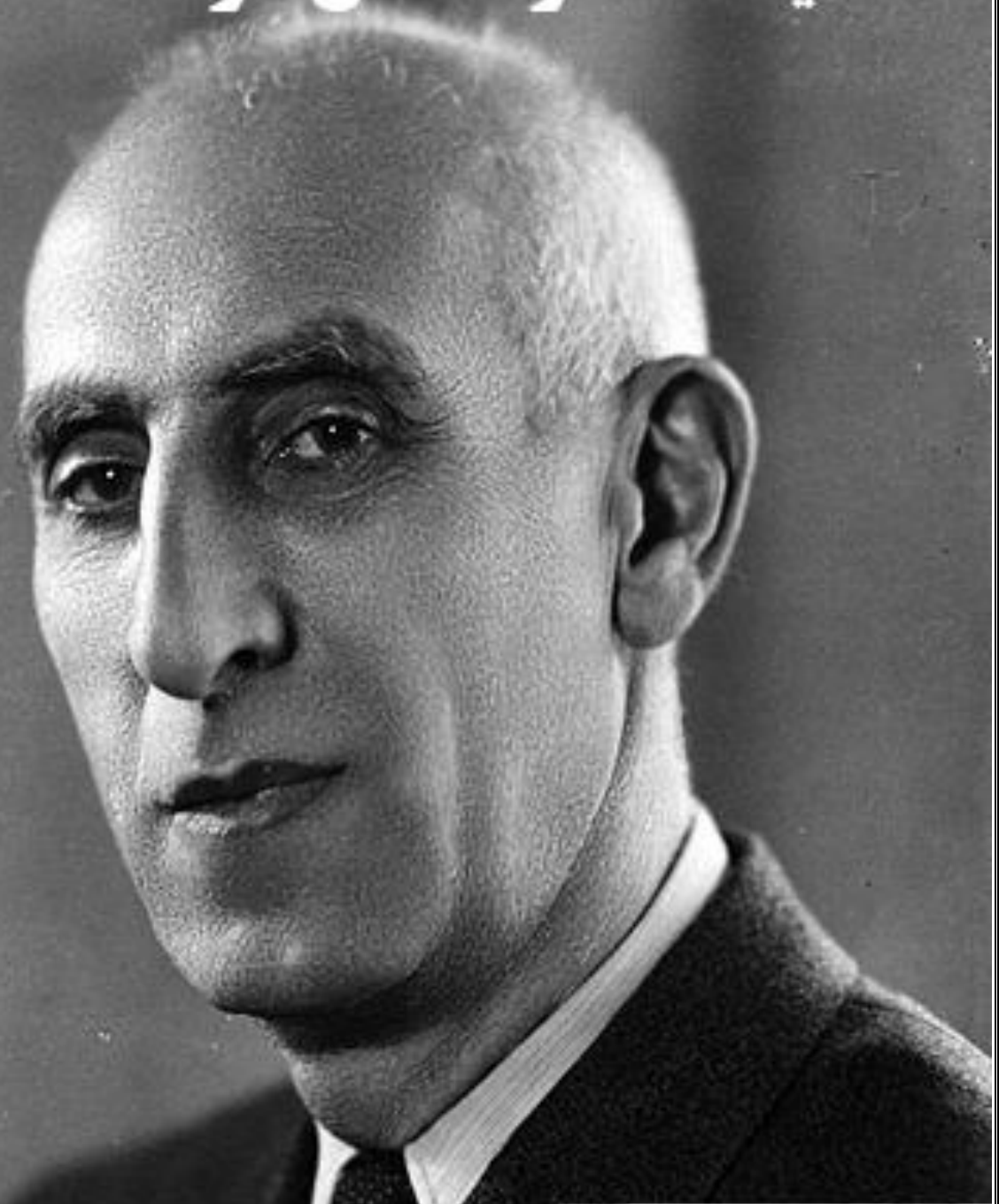


دفاعیات دکتر مصدق در دادگاه نظامی



تهیه و تنظیم : امیر قربانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دفاعیات دکتر مصدق در دادگاه نظامی

تهیه و تنظیم : امیر قربانی

منبع : کیهان

تمام مطالب این کتاب از روزنامه کیهان بدون کلمه‌ای کم و کسر برداشته و عیناً نقل شده است

وبلاگ : www.shiphistory.blogfa.com

فهرست مطالب

مقدمه	۵
دفاعیات دکتر مصدق در دادگاه نظامی - ۱	۷
دفاعیات دکتر مصدق در دادگاه نظامی - ۲	۳۴
دفاعیات دکتر مصدق در دادگاه نظامی - ۳	۴۵
دفاعیات دکتر مصدق در دادگاه نظامی - ۴	۵۵
تصاویری از دکتر مصدق	۸۸
سخن پایانی	۹۶

نامه دکتر شریعتی به دکتر مصدق

ای سردار پیر سر از زانوی اندیشه‌ات بردار و خروش فرزندان را بشنو که با سینه‌های مالامال از امید به فردای پیروزی، نام تو را می‌برند.

ای دهقان سالخورده تاریخ ما... کاش می‌توانستی دیوارهای قلعه‌ای را که در آن زنجیرت کشیده‌اند، بشکافی و بیرون آیی تا به چشم خویش ببینی از بذری که در مزرعه اندیشه‌ها افشاندی، نسلی روئیده است که جز به جهاد نمی‌اندیشد و جز به راه تو گام نمی‌گذارد و تو آنگاه می‌دیدی نهضتی را که تو رهبری کردی و او تو را پرورش داد، امروز دارای فرهنگی غنی است. فرهنگی که صفحاتش با خون نگاشته شده است و داستانش داستان شکنجه‌ها، زندان‌ها، اسارت‌ها و محرومیت‌هاست و امروز نسلی که پس از هشت سال پیکارش ولوله در جهان انداخته است، از این فرهنگ الهام می‌گیرد.

ما نیز هزاران فرسنگ دور از دیار عزیز و یاران دلیر خویش راه مقدس همین نسل را دنبال می‌کنیم و بی‌آنکه لحظه‌ای به منافع خویش و حتی به حیات خود بیندیشیم، دست‌اندرکار نبرد با پلیدی و تاریکی هستیم و امروز که در برابر همان دشمنانی که از چپ و راست بر تو می‌ناختند، ایستاده‌ایم، می‌خواهیم در کوشش ملت خود به سوی روشنایی سهم شایسته خویش را داشته باشیم.

نام تو امروز نه تنها فضای ما را گرم می‌دارد، بلکه آسمان‌های بیگانه‌ای را که امروز ما در زیر آن بسر می‌بریم، با روح و دل ما آشنا ساخته است، زیرا هر کجا که می‌گذریم، سخن از تو است و پیکار مقدس تو.

ما به تو اعلام می‌کنیم که به راهی که رفته‌ای وفاداریم. نام تو محک آزادی و شرف ماست و شیرازه اتحاد و پیوند ما.

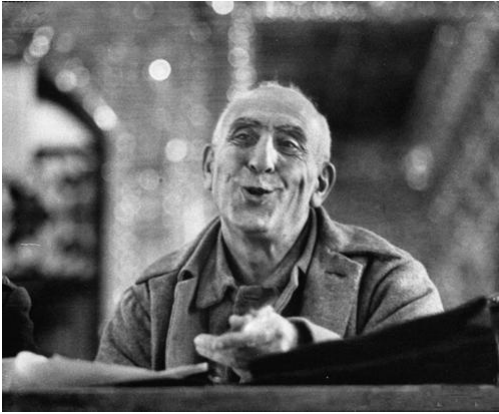
ما به تو اعلام می‌کنیم که دوش به دوش یاران تو می‌جنگیم و از شکنجه و کشتار خصم نمی‌هراسیم.

ما به تو اعلام می‌کنیم بنائی را که پی ریختی می‌سازیم، جهادی را که آغاز کردی به پایان می‌بریم و دیوارهای استبدادی را که شکافتی فرو می‌ریزیم.

ما به تو اعلام می‌کنیم که همگام با ملت خویش به پا خاسته‌ایم تا شب سیاه ملک خویش را به صبح کشانیم و استعماری را که تو مجروح کردی، بمیرانیم و در راه تو و در پی تو، شرف و آزادی ملت خویش را از چنگال دژخیمان مردم‌خوار و غلامان جان‌نثار رهایی بخشیم و زنجیرهای گران را از پای تاریخ وطن خود برداریم.

درودهای گرم و آتشین فرزندان وفادار خویش را بپذیر!

پاریس - پنجم ژانویه ۱۹۶۲



من قانونا نخست وزیرم

دفاعیات دکتر مصدق در دادگاه نظامی-۱

جلسه اول

یکشنبه ۱۷ آبان ۱۳۳۲

در ساعت یک بعد از ظهر پریروز، جاده نظامی سلطنت آباد وضع دیگری به خود گرفته بود. ماشین‌های نظامی و اتومبیل‌های خبرنگاران خارجی با سرعت زیادی به طرف سلطنت آباد در حرکت بودند و چون قبلاً اطلاع داده شده بود که ساعت ۳ بعد از ظهر محاکمه آغاز خواهد گردید، تا ساعت دو و نیم بعد از ظهر کلیه خبرنگاران داخلی و خارجی و تماشاچی‌هایی که موفق به دریافت کارت ورود شده بودند، در سلطنت آباد حاضر بودند.

قبل از آنکه خبرنگاران داخلی و خارجی و تماشاچی‌ها به در ورودی سلطنت آباد برسند، کارت‌های آنان از طرف چند افسر کنترل می‌گردید و پس از تطبیق عکس و حامل کارت و پرسش نام و نشان، اجازه داده می‌شد که به طرف سلطنت آباد حرکت نمایند و مجدداً قبل از آنکه وارد باغ شوند، چندین بار دیگر کارت‌های آنان بازدید می‌گردید و در محوطه باغ نیز نام آن‌ها وارد دفتر می‌شد و خبرنگاران داخلی و خارجی از آنجا پس از مسافت زیادی به تالار آینه که در آن محل می‌بایست محاکمه انجام گردد می‌رسیدند.

در قسمت شرقی باغ سلطنت آباد، اتاق قدیمی که با آینه تزئین گردیده قرار دارد که به نام تالار آینه خوانده می‌شود. این تالار که با سلیقه خاصی ساخته شده، یکی از آثار هنرمندان قدیم است که سقف آن با تصاویر قدیمی که اغلب از اشعار حکیم عمر خیام اقتباس گردیده نقاشی شده و دیوارهای داخلی آن را با آینه ساخته‌اند و چهار آینه بزرگ در چهار طرف اتاق در روی دیوار گذارده شده و پنج در بزرگ نیز که چوب‌های آن به سبک قدیم حجاری شده، این اتاق را با خارج ارتباط می‌دهند. و دو در ورودی نیز دارد که یک در آن برای ورود

اعضای دادگاه و در دیگر که جهت مخالف در اول قرار دارد، برای ورود خبرنگاران داخلی و خارجی و تماشاچی‌ها و متهمین اختصاص داده شده بود.

در بالای در غربی تالار، یک قاب قرار دارد که در آن با خط بسیار زیبا نوشته شده: «فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در جشن بیست و سوم اسفند ماه ۱۳۱۷». فرمایشات شاهنشاه با جمله «افسران من» شروع می‌شود.

در بالای سر قضات، تمثال بزرگ اعلیحضرت همایونی قرار دارد که در زیر آن، پرچم سه رنگ با شمشیر و خورشید به دیوار الصاق گردیده و تمثال شاهنشاه در روی آن نصب شده است. در روی میز رئیس دادگاه نیز یک پرچم قرار دارد.

در جلسه دیروز محاکمه، کلیه خبرنگاران خارجی و داخلی و عکاس‌های آنان و همچنین اغلب وابسته‌های سفارتخانه‌ها دیده می‌شدند و تعداد آنان به صد نفر بالغ می‌شد و در میان تماشاچی‌ها سه خانم دیده می‌شد.

قبل از آنکه آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی وارد تالار آئینه شوند، تماشاچیان موضع گرفته بودند و عده زیادی از آنان در جلوی دری که قرار بود آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی وارد شوند، اجتماع کرده بودند.

ساعت یک ربع به سه بعد از ظهر بود. آقای سرتیپ ریاحی در حالی که وکلای مدافع ایشان را احاطه کرده بودند، وارد تالار شد. با ورود رئیس سابق ستاد ارتش، یکباره فلش عکاس‌ها تالار آئینه را مانند روز روشن ساختند و در هر گوشه و کنار تالار برق، نوری چشم را خیره می‌ساخت.

سرتیپ ریاحی لباس خاکستری رنگی به تن داشت و خیلی خونسرد به نظر می‌رسید. سرتیپ ریاحی به اتفاق وکلای مدافع خود خواست ابتدا در طرف چپ تالار بنشیند، ولی قبل از آنکه در جای خود بنشیند، به طرف راست تالار رفت. و به این ترتیب به اتفاق وکلای مدافع خود،

آقایان سرلشکر میرجلالی، سرتیپ نصیر زند، سرتیپ معین، سرهنگ شاه‌قلی و سرهنگ آرمین نشست.

ساعت سه بعد از ظهر بود و هنوز آقای دکتر مصدق به تالار وارد نشده بودند و در ظاهر گفته شد که ممکن است آقای دکتر مصدق، امروز در جلسه حاضر نشود و این گفته، موقعی بیشتر قوت گرفت که آقای سرهنگ مقبلی، رئیس، و آقایان سرتیپ شیروانی و سرتیپ خزاعی، اعضای دادگاه، و سرتیپ آزموده به اتفاق چهار سرهنگ، دادیاران خود وارد تالار شدند و حضار به پا خاستند و پس از یک دقیقه در جاهای خود قرار گرفتند. اما هنوز از آقای دکتر مصدق خبری نبود.

ولی در همین هنگام در جنوبی تالار باز شد و آقای دکتر مصدق در حالی که رب دشامبر خاکستری رنگی به تن داشت، عصازنان در حالی که چند افسر ارشد ایشان را به جای خود هدایت می‌کردند و آقای سرهنگ بزرگمهر، وکیل مدافع ایشان در معیت بودند، وارد تالار شدند.

بلافاصله عکاس‌ها شروع به فعالیت کردند و هنگامی که آقای دکتر مصدق خود را با عکاس‌ها روبرو دید، خطاب به آنان گفت: «یک عکس خوب از منم بگیرید.» و موقعی که نزدیک جایگاه خود که در طرف چپ تالار بود رسیدند، پای ایشان مختصری لغزش کرد و در سینه تماشاچیان جای گرفتند که بلافاصله ایشان را در جای خود نشاندهند و وکیل مدافع ایشان نیز در کنارشان قرار گرفت.

مدتی بود که آقایان به اتفاق وکلای مدافع خود در جاهای خود قرار گرفته بودند و آقایان اعضای دادگاه و دادستان ارتش و منشی‌ها در جاهای مخصوص خود نشسته بودند. ولی عکاس‌ها هنوز دست‌بردار نبوده و مرتب عکس می‌گرفتند تا جایی که رئیس دادگاه ناچاراً تذکر داد که عکاس‌ها کار خود را موقوف کنند و در جاهای خود بنشینند و چون باز هم عکاس‌ها توجه نکردند، چند افسر ارشد آنان را به جاهای خود هدایت کردند. ولی این عکاس‌ها خود را به قسمت جنوبی تالار رسانیدند و در اینجا دستگاه‌های خود را به کار انداختند و از وضع

دادگاه شروع به عکس گرفتن کردند. خبرنگاران خارجی در این جریان بیشتر جلب توجه می‌کردند و دستگاه‌های عکاسی آنان مجهزتر از دستگاه‌های خبرنگاران عکاس داخلی بود.

در این موقع سکوتی فضای تالار جلسه را فرا گرفت. آقای سرلشکر مقبلی، در کرسی مقام ریاست دادگاه نشسته بود و آقایان سرتیپ شیروانی و سرتیپ خزاعی، در طرف راست و آقایان سرتیپ افشارپور و سرتیپ بختیار در طرف چپ ایشان قرار داشتند. در طرف راست نیز دادستان ارتش بود که آقای سرتیپ آزموده در کرسی دادستانی ارتش نشسته بود. در دو طرف ایشان، چهار سرهنگ که سمت دادیاری را داشتند قرار داشتند و در طرف مقابل دادستان ارتش، منشی‌ها نشسته بودند که بیانات آقایان اعضای دادگاه و دادستان ارتش و متهمین و وکلای مدافع آنان را یادداشت نمایند. چند افسر ارشد ارتش در تالار آئینه ایستاده بودند و در جریان کار نظارت داشتند. در خارج از تالار و در فضای باغ نیز سربازان محافظ در دو طرف ایستاده بودند و به این ترتیب آرامش را در محیط سلطنت آباد حفظ می‌کردند.

رسمیت جلسه

ساعت سه بعد از ظهر، رئیس دادگاه با نواختن یک زنگ ممتد، رسمیت جلسه را اعلام کرد و به منشی دادگاه دستور داد تا ماده ۱۹۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش را برای اطلاع تماشاچیان قرائت کند.

ماده ۱۹۳ به این شرح قرائت شد: «رئیس دادگاه عهده‌دار نظم جلسات است و کلیه اشخاصی که در دادگاه حضور به هم می‌رسانند، باید بدون اسلحه وارد شده و تماشاچیان در جایی که برای آنها معین شده است ساکت بنشینند و هرگاه قواعد نظم جلسه را رعایت کنند، رئیس دادگاه امر می‌دهد که آنها را از جلسه خارج کنند و در صورتی که مقاومت کنند، به امر رئیس از ۱ الی ۱۵ روز بازداشت خواهند شد.»

منشی دادگاه بعد از قرائت ماده ۱۹۳، مشخصات متهمین را سؤال کرد و از طرف آقایان دکتر
مصدق و سرتیپ ریاحی جواب داده شد:

نام: دکتر مصدق

فرزند: هدایت

شغل: نخست‌وزیر قانونی

مذهب: از آقای دادستان پرسید. شیعه.

ملیت: اهل ایران، عیال و اولاد دارم.

شماره شناسنامه: ۲۰۹۷

سن: بین ۷۲ و ۷۳ سال.

نام: تقی ریاحی

شغل: افسر

ملیت: ایرانی، عیال و اولاد دارم.

پیشینه کیفری: ندارم.

شماره شناسنامه: ۳۰۹۹۸

سن: ۴۴ سال.

در این موقع، رئیس دادگاه اظهار داشت: «به موجب ماده ۱۴۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش،
به آقایان متهمین و وکلای مدافع ایشان تذکر داده می‌شود که در جریان دادرسی مواظب

اظهارات خود بوده و آنچه را که برای دافع خود مفید می‌دانند، در موقع اظهار دارند و به منظور اجرای ماده ۱۹۴ قانون دادرسی ارتش، تذکر داده می‌شود که وکلای مدافع نباید برخلاف وجدان و قوانین اظهاراتی بنمایند و مدافعات خود را با نزاکت بیان کنند. اکنون به آقای دکتر مصدق و سرטיפ ریاحی اخطار می‌شود که به موجب ماده ۱۹۵، چنانچه تذکری درباره عدم صلاحیت دادگاه دارید، بگویید تا به آن رسیدگی شود.» آقای دکتر مصدق تذکر داد: «ایراد داریم.» رئیس دادگاه تذکر داد: «رعایت مقررات را بنمایید.»

در این وقت آقای دکتر مصدق از روی صندلی برخاست و به این شرح شروع به صحبت کرد: «قبلاً لازم است به عرض دادگاه برسانم اگر می‌گویم سیاست خارجی در این کار دخالت دارد، منظورم این نیست که سیاست خارجی با اشخاصی که فعلاً در این جلسه اقداماتی می‌کنند ارتباطی داشته باشد. برای من واقعه‌ای روی داده که ناچار از عرض آن می‌باشد. این واقعه این بود که در دوره ۱۵ تفتیشیه، وقتی انتخابات تهران شروع شده بود، عده‌ای به خانه من آمدند و گفتند فردا بیایید در مسجد شاه اظهاراتی بکنید و مردم را متوجه کنید که انتخابات آزاد است و دولت حق دخالت در انتخابات را ندارد. من هم دعوتی از مردم شهر تهران برای حضور در مسجد شاه کردم.»

از طرف رئیس دادگاه تذکر داده شد که: «فعلاً راجع به عدم صلاحیت دادگاه صحبت کنید و این اظهارات را در موقع خود بفرمایید.» آقای دکتر مصدق در جواب گفت: «این‌ها همه مربوط به هم است و ماده ۱۹۴ را قرائت کنید.» ماده ۱۹۴ قرائت شد و روی جمله «برای دفاع در موقع خود» مدتی بحث شد.

بعدا دکتر مصدق گفت: «دادستان می‌گوید این جمله مال مقدمه است. متهم برای خودش هر چیز را که مفید می‌داند باید بگوید و اگر از اظهارات او جلوگیری کنند، این ظلمی است که به متهم شده است. این البته مقدمه است. جناب آقای سرلشکر! وقتی می‌خواهم بگویم می‌خواهم بروم تهران، باید مقدمه‌ای بچینم که چرا می‌روم.»

در این موقع دادستان اجازه صحبت خواست و چنین اظهار داشت: «با نهایت احترام به عرض تیمسار محترم دادگاه می‌رسانم در اولین جلسه دادرسی به پرونده آقای دکتر مصدق و سرتیپ نقی ریاحی، متأسفانه ملاحظه می‌شود که خبرنگاران محترم جرأید و عکاسان رعایت نمی‌فرمایند که این محل دادرسی است نه صحنه تئاتر و نمایش. صدای دوربین‌های آن‌ها و نور آن‌ها به طور قطع دادستان ارتش را از انجام وظیفه خطیری که دارد باز می‌دارد. به همین مناسبت از تیمسار و ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌نمایم رعایت نظم را فرموده، تذکر لازم را بدهند.

نکته دیگر که به ناچار باید تذکر بدهم این است که دادرسی تابع اصول و مقرراتی است که نه متهم، نه وکیل مدافع، نه دادستان نمی‌توانند کوچکترین انحرافی از آن قبول نمایند و هرگاه منحرف شدند، به طور قطع عمل آن‌ها عملی است خلاف قانون و باید فوراً جلوی اعمال خلاف قانون سد شود. ریاست محترم دادگاه با شایستگی هر چه تمام‌تر، طبق اصول قانونی اعلام فرمودند متهم یا وکیل مدافع هرگاه ایرادی به صلاحیت دادگاه یا نقص تحقیقات و یا ایرادی بر مرور زمان وقوع جرم و تشکیل پرونده دارند، بیان فرمایند. در اینجا ملاحظه شد که متهم ردیف اول کیفرخواست، یعنی آقای دکتر مصدق در مقام اجرای ریاست دادگاه و اجرای مواد قانونی، راه انحراف را در پیش گرفتند. اینجانب به ناچار مواد قانونی را که مربوط به همین موضوع است، به عرض می‌رسانم و آن مواد را بیان می‌کنم تا همه کس به وظیفه خود آشنا شود. و به هر حال موجب تاخیر در امر دادرسی این دادگاه فراهم نگردد و پایمال شئون متهمین و وکلای مدافع و دادگاه محترم حفظ گردد. اینک موادی از قانون دادرسی و کیفر ارتش قرائت می‌شود و آن مواد را بیان می‌نمایند. (ماده ۱۹۴ قرائت شد). البته ماده ۱۹۴ اجرا شد و تیمسار، ریاست دادگاه، خواستند ماده ۱۹۵ را اجرا کنند. (ماده ۱۹۵ قرائت شد). در این ماده سه نکته است. یکی عدم صلاحیت، یکی مرور زمان، یکی اگر تحقیقات را لازم بدانند. اگر صحبتی راجع به این سه مورد نداشتند، بعد وارد ماده بعد یعنی ماده ۱۹۷ می‌شوند.

منشی دادگاه ادعانامه را قرائت می‌کند، یعنی بعد از آنکه اگر ایرادی داشتند و صحبت کردند و دادستان جواب داد، آن وقت رئیس دادگاه امر می‌کند و ادعانامه قرائت می‌شود و رئیس دادگاه خلاصه ادعانامه را ذکر می‌کند. ادعانامه قرائت می‌شود و رئیس دادگاه خلاصه ادعانامه را ذکر می‌کند و این اصولی است که مطابق قانون باید اجرا شود.»

بعد از اظهارات دادستان، رئیس دادگاه خطاب به آقای دکتر مصدق گفت: «بنده خواهش می‌کنم مرحله به مرحله وارد شوید و فعلاً راجع به عدم صلاحیت دادگاه که مطرح است صحبت کنید.»

دکتر مصدق در جواب چنین گفت: «جناب آقای سرلشکر! یک متهم که شما می‌خواهید او را حبس کنید و یا حکم اعدامش را بدهید، باید دلایلی را اقامه نماید. اینکه گفته می‌شود باید در موقع گفته شود، بنده گفتم، هر چیز مقدمه‌ای دارد.»

(تذکر رئیس دادگاه)

«... به هر حال شما می‌خواهید از یک دادستانی مشورت کنید که بنده حق دارم به صلاحیت این آقا (دادستان) اعتراض می‌کنم تا حضرتعالی بدانید بنده پیش از این مسبوق به قوانین هستم. حال برای امتحان می‌پرسم. (خطاب به دادستان) آقا شما لیسانسه هستید؟»

دادستان گفت: «شما حق ندارید بپرسید.»

– «آقای رئیس دادگاه! این آقا تحصیلاتی ندارد. من ۵۰ سال در این کار عمری می‌گذرانم. من چطور می‌شود در این دادگاه که این طور مجلل و باشکوه تزئین شده، در این تالار آئینه، حرفی بر خلاف قانون بزنم؟»

رئیس دادگاه: «خواهش می‌کنم فقط در صلاحیت صحبت بفرمایید.»

دکتر مصدق: «مقدمه را باید بگویم. قانون باید اجرا شود یا نشود؟ مقدمات آن را تهیه کنید و اگر مقدماتی برای جنگ تهیه نکنید، نمی‌شود. شما باید مقدمات جنگ، یعنی ذخیره را بردارید، غذا حاضر بکنید، چادر بردارید و بعد تشریف ببرید شلیک کنید. اگر بدون مقدمه بروید، شکست می‌خورید و این نمی‌شود.»

رئیس: «مقدمه برای وارد شدن در اصل موضوع است. مقدمه آن همین است و حالا جنابعالی اگر به صلاحیت، یا مرور زمان و نقص پرونده ایرادی دارید، بفرمایید. گوش خدا و وجدان ما گواه خواهد بود که جز حقیقت و عدالت کاری انجام ندهند.»

دکتر مصدق: «من که می‌خواهم اعدام شوم، باید حرف‌های خود را بزنم. آقا! من چه کار دارم که شما مأموریت دارید و باید زود بروید؟ و اگر شما مأموریت دارید و باید زود بروید و نمی‌خواهیم دفاع کنیم، من می‌روم و شما هم حکم اعدام مرا صادر فرمایید.»

رئیس دادگاه: «راجع به این سه سؤالی که رسماً در صورت جلسه قید شد و به عرض رسید، فعلاً جوابی مرحمت نمی‌فرمایید؟»

دکتر مصدق: «کدام سه سؤال؟»

سرهنک بزرگمهر (وکیل مدافع دکتر مصدق): «سه سؤال عدم صلاحیت، نقص پرونده و مرور زمان.»

دکتر مصدق: «آقا این مقدمات دارد. تا این مقدمات را نگویم، تا صغری و کبری نچینم، نمی‌توانم نتیجه بگیرم. آقایان قضات چه می‌فهمند صحیح است و یا صحیح نیست. و حالا اجازه فرمایند اعتراضات خود را به آقای دادستان بگویم.»

رئیس دادگاه: «استدعا دارم. شما فرمودید من مأموریت دارم و باید بروم. شما هم می‌خواهید خارج از موضوع صحبت کنید و جلسه دادگاه طول نکشد و من خواهش‌مندم صحبت خود را بفرمایید. ولی خارج از موضوع صحبت نفرمایید.»

دکتر مصدق: «قربان! شما نمی‌گذارید. سر جای خود می‌نشینم و مرا محکوم کنید. شما می‌خواهید یک دکتر مصدق، نخست‌وزیر مملکت را اعدام کنید، ولی نمی‌خواهید به حرف‌های او توجه کنید.»

رئیس دادگاه: «افسران میرغضب نیستند و جنابعالی مختار هستید که فرمایشات خود را بفرمایید.»

دکتر مصدق: «هر کار دلتان می‌خواهد بکنید.»

رئیس: «ما گوش داریم. وجدان داریم و حضرتعالی هم فرمایشات خود را بفرمایید. شما حق ایراد عدم صلاحیت، یکی به دادگاه و یکی به دادستان دارید. می‌توانید آن را ایراد فرمایید.»
دکتر مصدق: «خواهم نمود.»

رئیس: «استدعا دارم بفرمایید.»

دکتر مصدق: «ای کاش عملیات آقای سرتیپ آزموده فقط از قانون منحرف بود. لوایح قانونی من در اصل ارتش که بسیار اثر نیکویی داشت، از قبیل اینکه دادستان می‌بایست دارای معلومات حقوقی باشد و درجه تحصیلات آن‌ها از لیسانس کمتر نباشد، غیرقابل تغییر باشند و با نهایت استقلال و آزادی رای بدهند و هر کس از نظر اجرای مقاصد خود، دادرسی را برای دادگاه تعیین ننماید. تمام این لوایح را به استناد یک تصویب‌نامه مبهمی که هیات وزرا صادر کرده، از کار انداختند که شرح آن بعدا عرض خواهد شد. در صورتی که هیچ وقت اینجانب خارج از حدود اختیارات، لایحه‌ای تصویب ننمودم.»

لوایح قانونی من قبلا در روزنامه‌ها منتشر می‌شد و در جلسه علنی مجلس شورای ملی هم تقدیم می‌گردید که آن‌ها را به کمیسیون‌های مربوط به خود ارجاع می‌نمودند. چنانچه یک لایحه برخلاف قانون و خارج از حدود اختیارات تصویب شده بود، همان نمایندگان که شدیداً با من مخالف بودند و می‌خواستند از من سلب اختیار کنند، در مجلس اظهار می‌نمودند و توضیحات لازم را می‌دادند و اگر معلوم می‌شد که از حدود اختیارات تجاوز کرده‌ام، هرگز

راضی نمی‌شدند که دیگر از آن اختیارات استفاده کنیم، ولو اینکه منجر به سقوط دولت می‌گردید.

ای کاش تیمسار به همین درجه قناعت فرموده بودند. اکنون با کمال تأسف عرض می‌کنم برای همان مواردی هم که بر طبق لوایح اینجانب نسخ شده، دادستان آن‌ها را زنده کرده‌اند و احترامی قائل نشده‌اند. بنده یک لوایحی وضع کرده‌ام. محاکم اختصاصی را، چه آن دیوان کیفر، چه آن دادگاه مالیه، چه دادگاه وزارت جنگ برای اشخاص غیرنظامی، این‌ها را حذف کردم. مقررات دیگری هم که در کتاب اول قانون دادرسی ارتش و کیفر ارتش بود به کلی نسخ کردم. تیمسار آمدند و رفتند در هیات وزیران. یک تصویب‌نامه مبهمی نوشتند که این طور اختیارات من مربوط به تشکیلات وزارت جنگ نبود. آن‌هایی که مربوط به این چنین موارد است، یعنی غیر از تشکیلات من، آن‌ها را حق فسخ نداشته‌ام و از اختیارات تجاوز کرده‌ام. روی اصول تجاوز از قانون این تصویب‌نامه را صادر کردیم. در صورتی که ماده واحد راجع به اختیارات مطرح است که عین آن را اکنون می‌خوانم: "به دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر، اختیار داده می‌شود که از تاریخ تصویب این قانون، تا مدت شش ماه، (البته یک سال تمدید شد) لوایحی که برای اجرای مواد نه‌گانه برنامه دولت ضروری است و در جلسه هفتم مرداد ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی و در جلسه ۱۱ مرداد ۱۳۳۱ مجلس سنا به شرح ذیل:

۱. اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها.
۲. اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیله تقلیل در مخارج و برقراری مالیات‌های مستقیم و در صورت لزوم مالیات‌های غیرمستقیم.
۳. اصلاح امور اقتصادی به وسیله افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی.
۴. بهره‌برداری از معادن نفت کشور با رعایت قانون ۹ ماده اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و تهیه اساسنامه شرکت ملی نفت.
۵. اصلاح سازمان‌های اداری و قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری.

۶. ایجاد شورای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی به وسیله رفع عوارض.

۷. اصلاح قوانین دادگستری" که این لوایح روی اصل اصلاح قوانین دادگستری تنظیم شده است. قوانین دادگستری مربوط به قوانین وزارت دفاع ملی هم هست. همچنان که در خود مجلس این قوانین را وزیر دادگستری تقدیم می‌کند و معلوم می‌شود جزء قوانین دادگستری است و این عام است و این لوایح من از روی این ماده ۷ تنظیم شده است.

هشت اصل قانون مطبوعات تصویب شده است، تهیه نموده و پس از آزمایش آن‌ها را منتها در ظرف شش ماه که مدت این اختیار است تقدیم مجلسین نماید. این حکم ماده است و تا موقعی که تکلیف آن‌ها در مجلس روشن نشود، لازم‌الاجرا می‌باشد. خوب توجه بفرمایید. قسمت آخر را آقای رئیس دادگاه که تا تکلیف آن از طرف مجلس روشن نشود، لازم‌الاجرا است. پس یک قانون است. اگر قانون نیست، لازم‌الاجرا است. تصویب‌نامه هیات وزیران، پا روی یک قانون، گذارده است. جناب ایشان (دادستان) به موجب یک چنین تصویب‌نامه مبهم خلاف قانونی، آمدند تمام تشکیلاتی را که من داده بودم منحل کردند.»

بعدا دکتر مصدق رشته سخن را به ماده ۲۲ کتاب اول دادرسی و کیفر ارتش کشانید و پس از بحث چنین نتیجه گرفت که هر دیوان، یک دادستان مخصوص دارد و سپس گفتند: از این گذشته، ارتش طبق قانون محل معینی دارد.

و پس از توضیح موارد بالا اضافه کردند: «موضوع دیگر آن است که ایشان نمی‌توانند در دادگاهی که متهم رئیس ایشان است، سمت دادستانی داشته باشند و این برخلاف صریح قانون است. امروز تمام این‌ها منتظر این هستند که ببینند این دادگاه چه حکمی می‌دهد. حریف ما به هر جا رفت نتوانست ما را مغلوب کند. به شورای امنیت رفت و شکست خورد. در دادگاه لاهه محکوم شد. شایسته نیست اکنون این‌ها بگویند با دست چهار افسر، مخالفین را مغلوب کردند. به خدا شایسته نیست که تمام دنیا بگویند آن دولتی که با او مبارزه می‌کرد، هر چه رفت، یک آدم پیدا نکرد تا حق ملت مظلومی را از بین ببرد، ولی در ایران به دست یک افسر ایرانی مقاصد خود را انجام دادند.»

در اینجا ریاست دادگاه اعتراض کردند و گفتند: «همه ما وطن پرست هستیم. این حرفها صحیح نیست. ما به خاطر شخصیت شما احترام می‌گذاریم. به خاطر داشته باشید این مجلس روضه‌خوانی نیست.»

دکتر مصدق: «همین روضه‌خوانی را در شورای امنیت هم کردیم.»

سپس آقای دادستان طی بیانات مشروحی به آقای دکتر مصدق پاسخ دادند. آنگاه رئیس دادگاه به دکتر مصدق گفتند: «به بیانات خود ادامه دهید. ضمناً سعی کنید از حدود صلاحیت خارج نشوید.»

دکتر مصدق گفت: «دادستان فرمودند این سازمان قضایی بنده بد بود و ایشان رفتند در هیات دولت و طبق یک تصویب‌نامه مبهمی که گذرانید، همه را به هم زدند. موضوع همین جا است. شما افسرید، ولی از قانون که بی‌اطلاع نیستید. همه روزنامه را خوانده‌اید. مجلس شورای ملی به من اجازه داد. قانون حق کیست؟ حق مجلس شورای ملی است و او به من اجازه داده است که من لوایح قانونی را نسبت به این نه ماده بنویسم. تا زمانی که من این قانون را چون برخلاف اختیارات است اجرا نمی‌کنم، ولی مجلس شورای ملی که صاحب حق است حرفش صحیح نیست. صاحب حق گفت من که قانونگذار هستم به دکتر مصدق اختیار دادم که لوایح قانونی را وضع کند و به مرحله آزمایش بگذارد و پس از شش ماه تقدیم مجلس شورای ملی کند و در تمدید اختیارات نیز باز هم همین طور گفته شد و فقط مدت را سه ماه کردند. ولی پس از اینکه تقدیم مجلس شد، (عین ماده حاضر است) این قوانین لازم‌الاجرا است. یعنی هیچ قوه، نه دیوان عالی کشور و نه هیات دولت نمی‌تواند این قوانین را موقوف‌الاجرا بکند زیرا صاحب حق، یعنی مجلس شورای ملی، این حق را به من داده است. شما که قاضی هستید، خوب توجه کنید که نقص قانون چیست. مجلس شورای ملی که صاحب حق بود به من به چه ترتیبی اجازه داده؟ اگر اختیارات صحیح است، این قوانین هم صحیح است. این است جواب آقا!

در مسایل دیگر نیز آقای دادستان مطالبی فرمود. آقای محترم خیلی فهمیده است. (اشاره به سرتیپ آزموده) در این جلسه که هیات نظامی هست و مردم هستند، خواست یک تحریک عصیبت در افسران ارتش بکند. من که از اینجا می‌روم و در آن اتاقی که سه پنجره به خارج دارد و هر سه پنجره‌ای که به خارج دارد، سربازان و افسران نفس کشیدن مرا زیر نظر دارند، خواستند این‌ها را تحریک بکنند که امشب در آنجا یک بلایی به سر من بیاورند و بعد آقای دادستان گفتند یکی از کارهای این شخص که خدا او را لعنت کند، این بود که قوانین دادرسی ارتش را تغییر داد و از این قوانین که من طبق اختیارات وضع کردم نتیجه گرفت اگر افسری را یک سربازی سیلی بزند، آن افسر حق نداشته باشد حرفی بزند. در صورتی که این طور نیست. آه. این شرط عقل است که یک افسری که چهل سال سابقه خدمت داشته است، اگر سربازی مثلا در گوش او زد، آن افسر حق نداشته باشد اعتراض کند؟

موضوع این است که ما گفتیم جرائم نظامی دو قسم است. یکی جرائمی است که نظام وظیفه در حال انجام وظیفه می‌کند، مثلا در اردو و در پادگان است. این جرم باید در دادگاه نظامی بررسی شود. حالا اگر این افسر رفت خانه آن نظام وظیفه و با زن او مقاربت کرد، باز هم این امر مربوط به دادگاه نظامی است؟ در حالی که این امر داخل در دادگاه نظامی نیست. این عمل خارج از نظامی است. یک افسر حق ندارد چنین کاری کند و اگر کرد، وارد در محاکم نظامی نیست! آن افسر حق دارد در انجام وظیفه نظامی، اگر در حین انجام وظیفه کاری واقع شود، در آن دادگاه رسیدگی شود تا آن افسر قدرت کار داشته باشد. ولی خارج از نظامی، باید در خارج از محاکم نظامی باشد. مثلا اگر رفت و مست کرد و یک نفر را کشت، باید رفت در دادگستری تا به کار آن رسیدگی شود.

من محاکمی درست کردم. قاضی در محاکم نظامی قضاوت کند و این طوری که آقای دادستان گفتند، ما این طور این کار را خود به خود اختراع نکردیم. تصور می‌کنم این کار ما از روی قانون سوئیس باشد. در دادگاه نظامی یک نفر قاضی که از یک نفر قاضی مجرب در راس آن دادگاه نظامی است که از قوانین مطلع است و کسانی را که اطلاع ندارند، آن‌ها را هدایت می‌کند. بنده مخترع نبودم آقا. بروید تحقیق کنید ببینید در چند مملکت هست و اینکه آقای

دادستان گفتند دیوان کشور در مملکت یکی است و نباید دیگری وجود داشته باشد، دیوان کشور چه ربطی با این دارد؟ ما طبق قانون اساسی عمل کردیم و دادگاه انتظامی برای رسیدگی به تقصیرات افسران درست کردیم که اگر گفت این افسر تقصیر دارد، به آن رسیدگی نماید. اگر جایی نباشد که این تقصیر معین بکند، کی باید به آن رسیدگی شود؟ دادگاه انتظامی باید به این کار رسیدگی بکند و دیوان عالی هم می‌گوییم یکی است و این دیوان عالی انتظامی است و اینکه آقای دادستان گفتند حقوقی که به این دادرسان آن‌ها داده شده زیادی است، که بنده و لخرجی کردم، مال بیت‌المال مسلمین را به آن‌ها داده‌ام، باید بگوییم هم دادگستری و هر دادگاه و هر دادگاه نظامی این‌ها قائم به سه اصل هستند و اگر نباشد عدالت وجود ندارد و این سه اصل عبارت است از:

۱. قاضی مطلع به قوائد و مسایل عمومی باشد.

۲. قاضی را هیچ کس نتواند بردارد، مگر دادگاه انتظامی. و الا قاضی جرات نمی‌کند که نظر صحیح خود را اظهار دارد. زیرا ر غیر این صورت خواهند گفت آقای سپهد فرمودند که چنین شود، یا آقای سرهنگ این طور گفته‌اند. ولی اگر محکم شد، دیگر زیر بار اعمال نفوذ مافوق نخواهد رفت.

چرا قاضی انگلیسی در دادگاه بین‌المللی لاهه حکم به حقانیت ایران داد؟ اگر دادگستری انگلیس شهره آفاق است، برای این است که چند برابر دیگران می‌گیرد و به هیچ وجه احتیاجی پیدا نمی‌کند که چیزی بگیرد. این قاضی است. ما هم روی این مساله که دادرسی ارتش باید سه اصل را دارا باشد:

۱. اعضای آن از درجه لیسانس کمتر نباشند.

۲. لایتغیر باشند.

۳. حقوق کافی بگیرند.

آن را درست کردیم.»

در این موقع آقای دکتر مصدق بدین شرح دفاع خود را ایراد نمودند. ضمناً نسخه‌ای از نطق خود را به منشی دادگاه دادند و گفتند: «معلوم است شما خسته هستید. به شما زحمت نمی‌دهم. از همین نسخه استفاده فرمایید.»

«چون در روز ۲۵ مرداد دست‌خط عزل اینجانب از نخست‌وزیری به اینجانب ابلاغ شده و از این به بعد رسمیت نداشته‌ام و اعمال خلاف قانونی کرده‌ام، باید این دادگاه رسیدگی بنماید و من هم در جواب عرض می‌کنم نخست‌وزیر بوده‌ام و بر طبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی، محاکمه نخست‌وزیران در صلاحیت دیوان کشور است و این دادگاه برای رسیدگی صالح نیست و حالا من باید توضیح دهم چرا نخست‌وزیر بودم تا مطمئن شوید که من خلاف نمی‌گویم، زیرا آقایان باید توجه کنند که مطالب به این سادگی نیست. در بسیاری از موارد متهم آن قدر باید توضیح بدهد تا کمترین تردید در عدم صلاحیت برای اعضای محترم دادگاه باقی نماند. خصوصاً آنکه جرمی که به من نسبت داده شده، از جرائم سیاسی است. یعنی جرمی که به من نسبت داده شده، این است که می‌گویند می‌خواسته‌ام شهر را به هم بزنم و رژیم را به هم بزنم و دفاع از این قبیل جرائم ممکن است روی دو جنبه سیاسی و دیگری قضایی باشد و چه بسا اتفاق افتاده که روشن شدن جنبه سیاسی، سبب گردیده که جنبه قضایی دفاعی به خودی خود حل گردید و من در سوئیس این موضوع را به چشم دیده‌ام.»

در اینجا دکتر مصدق چند مثال برای اثبات نظر خود در سوئیس شاهد آورده، سپس از روی یادداشت‌های خود چنین قرائت کرده‌اند. آقای دکتر مصدق ضمن خواندن دفاع خود، در مواردی که لازم می‌دانستند، مطالبی خارج از متن دفاع بیان می‌داشتند که مشروح آن در زیر آورده می‌شود: «کسانی که برای استماع کیفرخواست و دفاع متهم در دادگاه حضور به هم می‌رسانند، چنین تصور می‌کنند که با چند کلمه حرف طرفین، دادگاه باید تکلیف متهم را معلوم کند و حتی به این هم قناعت نمی‌کنند و می‌خواهند چوبه دار را هم همان جا ببینند. مثلاً در موضوعی که امروز باید مطرح شود، آقای سرتیپ آزموده اظهار می‌نموده‌اند که چون در شب روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دست‌خط عزل اینجانب از نخست‌وزیری به اینجانب ابلاغ شده، از آن به بعد رسمیت نداشته‌ام و به اعمال خلاف قانونی که به عقیده ایشان، اینجانب از آن شب به بعد

مرتکب شده‌ام باید این دادگاه رسیدگی نماید. و من هم در جواب عرض می‌کنم نخست‌وزیر بوده‌ام و بر طبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی، محاکمه نخست‌وزیران در صلاحیت دیوان کشور است و این دادگاه برای رسیدگی صالح نیست و حالا من باید توضیح دهم چرا نخست‌وزیر بودم تا مطمئن شوید که من خلاف نمی‌گویم. زیرا آقایان باید توجه کنند که مطالب به این سادگی نیست. در بسیاری از موارد متهم آن قدر باید توضیح بدهد تا کمترین تردید در عدم صلاحیت برای اعضای محترم دادگاه باقی نماند. خصوصا آنکه جرمی که به من نسبت داده شده، از جرائم سیاسی است و دفاع از این قبیل جرایم ممکن است روی دو جنبه قرار گیرد که یکی سیاسی و دیگری قضایی است. و بسا اتفاق افتاده که روشن شدن جنبه سیاسی، سبب شده که جنبه قضایی به خودی خود حل شود و جای تردید باقی نگذارد. این است که در این مقدمه مطالبی به طور اختصار عرض می‌کنم که در مستمعین و قارئین یک سابقه ذهنی ایجاد کند تا در مطالبی که بعد عرض می‌شود دچار اشکال و تردید نگردد.

برای اشخاص بی‌غرض و آنان که طالب حقایق‌اند، هر قدر بیشتر توضیح داده شود، بیشتر خوشوقت می‌شوند چون که می‌خواهند نزد خداوند و وجدان مسوول نباشند. امیدوارم که آقایان قضات اجازه فرمایند اینجانب درست توضیحات خود را بدهم و چنانچه باز هم محتاج به توضیحات شد و دادگاه لازم دانست، داده شود و مطلب از ابهام در آید و به کلی روشن گردد.

من از این نظر دفاع نمی‌کنم که دادگاه بداند و از تزییقاتی که هر زندانی به آن دچار هست راحت شوم، زیرا محکومیت ناشی از ایمان و عقیده، محکومیتی که نتیجه مبارزه آزادی و استقلال مملکت است، چیزی نیست که مرا متاثر کند، بلکه موجب خوشوقتی و افتخار من است.

بر فرض که از زندان خلاص شوم، در خارج چه تأمین جانی دارم؟ اگر در زندان مرا از بین ببرند، همه خواهند فهمید که دست چه اشخاصی و چه سیاست‌هایی در کار بوده است. در صورتی که خارج از زندان، کسی پی نخواهد برد که مرا کی و چطور از بین برده است.

پس دفاع من فقط از دو نظر است، اول که ثابت کنم که با چه استدلال آن‌ها مشمول هیچ یک از مواد قانونی مجازات نباشد و آقای سرتیپ آزموده که خود را دادستان ارتش می‌دانند، آن‌ها

را تعقیب نکنند و آنها هم خلعت بگیرند. ولی یک عده بی‌گناه که عملی غیر از صداقت و خدمت به مملکت از آنها دیده نشده، زندانی تسلیم دادگاه شوند. یک کلمه‌اش را هم نمی‌توانید بگویید صحیح نیست.

خانه و مسکن هر کس خارج از تعرض است. رفتند عده‌ای را توقیف کردند. دست‌خط که نانک و زره‌پوش نمی‌خواهد. عده‌ای نظامی مامور این عملیات می‌شوند و هیچ کس از آنها نمی‌پرسد تا شب ۲۵ مرداد چه گناهی کرده بودم؟ اگر من نخست‌وزیر بودم، به تمام معنی فرماندار بودم. پس خلافی نکرده‌ام. بر فرض می‌خواستند مرا عزل کنند. روز دست‌خط را به کفیل وزارت دربار می‌دادند و می‌آورد. اگر قبول می‌کردم که هیچ. اگر نمی‌کردم هر کاری می‌خواستند می‌کردند. این عرض بنده است. آقای سرلشکر مقبلی خلاف است؟

دوم اینکه معلوم شود پادشاه حق عزل نخست‌وزیر را دارد یا نه که اصل ۴۶ متمم قانون اساسی، مورد استناد کیفرخواست عینا نقل می‌شود: «عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است.» که این اصل غیر از یک جنبه تشریفاتی اثر دیگری ندارد. اگر بنا بود که پادشاه هر وقت خواست وزیری را عزل و نصب نماید، مشروطیت معنی و مفهومی پیدا نمی‌کرد و این همان کاری است که قبل از مشروطیت، سلاطین استبداد می‌کردند.

چنان چه به اصل ۴۴ متمم قانون اساسی دقت و توجه کنند، معلوم می‌شود که این اصل در جمله اول خود که می‌گوید: «شخص پادشاه از مسوولیت مبری است» پادشاه را غیرمسئول قرار داده و در جمله ثانی که «وزرای دولت هرگونه امور مسوول مجلسین هستند»، وزرا را مسوول مجلسین نموده است. چنان چه غیر از این بود، یعنی پادشاه در امور مملکت مداخله می‌کرد و مسوول هم نبود، مشروطیت وجود پیدا نمی‌کرد و مورد پرسش و مواخذه واقع می‌شد. این با یک اصل کلی که مقام سلطنت مقامی است ثابت، سبب مخالفت یک عده از رجال وطن‌پرست که سرمایه‌های بزرگی برای مملکت هستند خواهند شد، به جای اینکه تشویق شوند، گرفتار حبس و زجر کرده‌اند.

دوم اینکه با چه لطایف‌الحیل می‌خواهند نهضت ملی ایران را که چند سال است مردم این مملکت در راه آن رنج کشیده‌اند و به نتایج نیکویی هم رسیده‌اند از بین ببرند و باز وطن عزیز ما را دچار دخالت‌های نامشروع و اغراض دول استعماری و عمال آن‌ها بکنند.

اکنون می‌خواهم عرض کنم در اتهامی که به من نسبت داده شده، سه چیز اگر درست روشن شود حقیقت معلوم می‌شود و هیچ کس در این اتهام که آیا وارد است یا نیست، تردید نمی‌کند. اول اینکه معلوم شود کودتایی واقع شده یا نشده و اینکه آقای سرتیپ آزموده، ذیل موارد ۵ و ۹ کیفرخواست آن را کودتای دروغی گفته‌اند، صحیح است یا نه. اگر کودتایی نبود،

۱. چرا دست‌خطی که تاریخ صدور آن ۲۲ مرداد است، ساعت یک بعد از نصف شب روز ۲۵ مرداد ابلاغ کرده‌اند؟ آیا غیر از این است که می‌خواستند با قوای انتظامی سازش کنند و زمینه اجرای آن را فراهم کنند که یکی از آن‌ها حرکت بعد از نصف شب بوده که مقررات حکومت نظامی منع می‌کرد و عاملین کودتا در آن ساعت، همه جا رفتند و هیچ یک از قوای تأمینیه به من گزارش ندادند، چیز دیگری هم بوده است؟

۲. چرا قبل از دستگیری، آقایان وزیر خارجه و وزیر راه و آقای مهندس زیرک‌زاده، نماینده مجلس شورای ملی را در شمیران در منازل خود دستگیر کردند و به سعدآباد بردند و تا ساعت ۵ روز ۲۵ مرداد در آنجا توقیف بودند؟

۳. چرا سیم‌های تلفن مربوط به ستاد ارتش را قطع و چرا تلفنخانه بازار را اشغال نموده‌اند؟

اگر این کارها مربوط به کودتا نیست، خوب است آقای سرتیپ آزموده بفرمایند برای اجرای نقشه کودتا، چه کاری غیر از این‌ها باید کرد و اگر این عملیات مشمول اصل ۱۳ متمم قانون اساسی راجع به مصونیت مسکن و ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی راجع به قیام بر ضد حکومت ملی و ۱۶۸ قانون مجازات راجع به توقیف غیرقانونی نیست، مشمول کدام یک از مواد قانون مجازات عمومی هستند. و برخلاف مصالح و منافع شخص پادشاه هم بود و به همین جهت است که گفته‌اند «پادشاه باید سلطنت کند، نه حکومت.» بنابراین، وزرا مسوول مجلسین هستند که

هر وقت کاری برخلاف قانون با مصالح مملکت بکنند، مجلسین آنها را استیضاح کنند و دولت را ساقط نمایند و شخص دیگری را برای تصدی مقام نخست‌وزیری در نظر بگیرند و به وزیری تمایل بدهند. چنان چه قبول نمود، (به موجب فرمان همایون پادشاه) نخست‌وزیر شود که بعد در همین جلسه باز توضیحات بیشتری منقضی شده و مجلسی که بعداً باید افتتاح شود، اگر نخست‌وزیری دچار مشکلات سیاسی می‌شد، استعفا می‌داد و چون مجلس نبود که رای اعتماد بدهد، پادشاه جانشین او را تعیین و فرمان انتصاب او را توشیح می‌کرد و هیچ وقت دیده نشده که با حضور مجلس، پادشاه نخست‌وزیری را عزل کند و دیگری را به جای او منصوب نماید و در ۲۲ مرداد که تاریخ صدور دست‌خط است و شب روز ۲۵ که آن ابلاغ شده، مجلس شورای ملی وجود داشت. پس از آنکه دست‌خط ملوکانه ابلاغ شد، تا ساعتی که خانه من بمباران گردید، دولت اینجانب رسمیت داشته. چنان چه عملی برخلاف قانون از وزرا صادر شده باشد، باید در دیوان کشور محاکمه شوند، نه در این دادگاه.

اجرای دست‌خط اگر اصالت هم داشت، مرا در مقابل مجلسین مسوول می‌کرد که چگونه طبق اصل ۶۴ قانون اساسی که عیناً نقل می‌شود: «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده، سلب مسوولیت از خودشان بنمایند.» غیر از وظایف نخست‌وزیری، من وظایف دیگری هم داشتم که باید انجام دهم و آن بر طبق اختیارات مصوب ۲۰ مرداد و ۲۰ دی ماه ۱۳۳۲ تنظیم لوایح قانونی بود.

شاه در حضور مجلس نمی‌تواند نخست‌وزیر و رئیس دادگاه‌ها را عزل کند. من آن شب دست‌خط را نگاه کردم. دیدم اول صحنه شده و بعد نوشته شده است. معلوم بود از آخرش که کلمات نمی‌رسید و گشاد گشاد نوشته بود تا به امضا برسد.

دیگر اینکه اعلیحضرت روزی به من فرمودند که اگر روزی برسد که مرا مجبور کنند رفتاری خلاف بکنم، تسلیم نخواهم شد. اگر آقای سرتیپ آزموده قبول کنند که این اختیارات به شخص دکتر مصدق، نه نخست‌وزیر هم داده شده، اینجانب تا ۲۰ دی ماه ۱۳۳۲ که اکنون مدتی هم باقی است تا موعد آن منقضی شود، قانوناً نخست‌وزیرم و مجلس شورای ملی هم اگر در نتیجه

رفراندوم منحل نشده بود و تشکیل جلسه می‌داد، نمی‌توانست به واسطه رای عدم اعتماد، دولت را ساقط کند. مگر اینکه اول قانون اختیارات را ملغی کند و بعد دولت را ساقط نماید، چون که اختیارات به شخص دکتر مصدق، خواه نخست‌وزیر باشد، خواه نباشد، داده شده بود.

بر فرض اینکه در اصالت دست‌خط تردیدی نبود و نافذ هم بود و من از کار کناره‌گیری می‌کردم، باز یک وظیفه دیگری که تنظیم لوایح قانونی بود داشتم که می‌بایست انجام دهم. پس آن‌هایی که مرا زندانی کرده و مانع شده‌اند که من وظایف قانونی خود را انجام بدهم، باید بر طبق ماده ۱۲۹ قانون مجازات، تعقیب شوند و من بلا تامل آزاد شوم و اکنون ماده مزبور برای استحضار آقایان عیناً نقل می‌شود: «هر یک از مستخدمین دولت در هر مرتبه و مقامی که باشند، هرگاه برای جلوگیری از اجرای اوامر کتبی یا اجرای قوانین مملکتی یا اجرای احکام یا اوامر عدلیه یا هرگونه امری که از مقامات قانونی صادر شده باشد، قدرت رسمی خود را اعمال کند، از خدمت دولت منفصل خواهد شد.» پس آن‌هایی که مرا توقیف کرده‌اند، ولو اینکه دادستان باشند، طبق این ماده باید تعقیب شوند.

حال خوب است که آقای سرتیپ آزموده بفرمایند که من نخست‌وزیر هستم یا نه. آیا وظیفه قانونی خود را در خصوص تنظیم لوایح قانونی، خصوصاً اکنون که مجلس نیست، باید انجام بدهم یا نه. اگر ایشان جرات نکنند به این سؤال جوابی بدهند و باز به کار خود ادامه دهند، نسل کنونی و نسل‌های آینده جواب این سؤال را به ایشان و به اعقاب ایشان و آن‌هایی که ایشان را تشویق به این کار کرده‌اند می‌دهند و هرگز نخواهند گذاشت که این آلت‌های فعل را به قول آقای سرتیپ آزموده، در کیفرخواست بیگانگان را «بر توسن مراد سوار کنند.»

سوم اینکه دادگاه حاضر صلاحیت دارد یا نه. بر طبق اختیاراتی که مجلسین به من داده‌اند، اینجانب سه لایحه قانونی برای سازمان قضایی ارتش و وظایف آن تصویب نموده‌ام که در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۲ به شماره ۳۸۵۸ به مجلس شورای ملی تقدیم کرده‌ام و مجلس هم آن‌ها را به کمیسیون دادگستری ارجاع نموده است. چنانچه در فاصله تصویب لوایح و تقدیم آن‌ها به مجلس، محاکم قضایی چنین تشخیص داده‌اند که لوایح قانونی من در حدود اختیاراتی که

مجلسین داده‌اند نیست و بعضی از آن‌ها از حدود اختیارات خارج شده است، می‌توانستند از اجرای آن‌ها خودداری نمایند. ولی بعد از تقدیم لوایح به مجلس شورای ملی، بر طبق قسمت اخیر مادهٔ واحدهٔ مصوب ۲۰ مرداد ۱۳۳۱، که برای مدت شش ماه تصویب شده بود و بعد در ۳۰ دی ماه ۱۳۳۱ برای مدت یک سال تمدید گردید، عینا نقل می‌شود: «به شخص آقای دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر، اختیار داده می‌شود از تاریخ تصویب این قانون تا مدت ۶ ماه، لوایحی که برای اجرای مواد نه گانهٔ برنامهٔ دولت ضروری است و در جلسهٔ هفتم مردادماه ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی و در جلسهٔ یازدهم مرداد ماه ۱۳۳۱ مجلس سنا به شرح ذیل:

۱. اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها.
۲. اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیلهٔ تقلیل در مخارج و برقراری مالیات‌های مستقیم و در صورت لزوم مالیات‌های غیرمستقیم.
۳. اصلاح امور اقتصادی به وسیلهٔ افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی.
۴. بهره‌برداری از معادن نفت کشور با رعایت قانون ۹ مادهٔ اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و تهیهٔ اساسنامهٔ شرکت ملی نفت.
۵. اصلاح سازمان‌های اداری و قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری.
۶. ایجاد شورای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی به وسیلهٔ رفع عوارض.
۷. اصلاح قوانین دادگستری.
۸. اصلاح قانون مطبوعات.
۹. اصلاح امور فرهنگی و بهداشتی و وسایل ارتباطی.

تصویب شده است، تهیه نموده و پس از آزمایش، آن‌ها را منتهی در ظرف شش ماه که مدت اختیارات است، تقدیم مجلسین نمایند و تا موقعی که تکلیف آن‌ها در مجلسین معین نشده، لازم‌الاجرا می‌باشند.»

و مواد قسمت اخیر این ماده است که هیچ مقامی، حتی محاکم قضایی، نمی‌توانند از اجرای لوایح قانونی اینجانب خودداری نمایند و متخلفین بر طبق ماده ۱۲۹ قانون مجازات که عینا در فوق نقل شده است، باید مورد تعقیب قرار گیرند و به موجب ماده ۱۲۹، دادستان که مانع اجرای قوانین من شده، باید در همین جا توقیف شود. بعد از توضیحات مختصری که راجع به وقوع کودتا و حتی عزل و نصب وزرا و صلاحیت دادگاه داده شد، لازم است از علل اختلاف بین دربار شاهنشاهی و دولت اظهار کنم.»

سپس آقای دکتر مصدق با تبسم گفتند به این زودی‌ها خلاص نمی‌شوند.

علل اختلاف دربار شاهنشاهی با دولت

«تا آخرین ساعت روز ۲۴ مرداد، هیچ چیزی که موجب اختلاف بین دربار شاهنشاهی و اینجانب باشد وجود نداشت. روابط با دولت عادی بود. البته اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با بعضی از نظریات من که در خیر مملکت و شاهنشاه بود، موافق نبودند که یکی از آنها راجع به همین اصل ۴۶ متمم قانون اساسی بود که مقامات عالی‌تر از آن استنباط معنایی می‌نمودند که مخالف اصول مشروطیت و عادات و سنن پارلمانی سایر ممالک مشروطه است و ضرورت داشت که مجلس شورای ملی این اصل و بعضی از اصول دیگر، مثلا اصل ۵۰ متمم، راجع به فرمان‌فرمایی کل قشون بری و بحری را روشن کند تا هیچ‌کس نتواند از آنها در مسیر مورد خود استفاده کند.

مجلس با نظر من موافقت نمود. کمیسیونی مرکب از ۸ نفر از نمایندگان برای اظهارنظر و تقدیم گزارش به مجلس انتخاب گردید. کمیسیون گزارش خود را که گفته شد با موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تهیه نموده بود، تقدیم مجلس کرد. ولی دست‌های مرموزی نگذاشت آن گزارش در مجلس مطرح شود و همه روزنامه‌ها مفصل نوشته‌اند و محتاج قلم‌فرسایی نیست.

نظر دیگر راجع به ۵۶۰۰ رقبه‌ای بود که از اعلیحضرت فقید به دولت رسیده بود و مجلس شورای ملی در دوره ۱۵ تقنینیه به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی واگذار کرده بود که موقوفه خاندان پهلوی کنند و عواید آن را به مصرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی برسانند. چون عواید این رقبات با خرج تراشی‌های مامورین بهره‌برداری، تکافوی مخارج سازمان مزبور را نمی‌کرد و بهتر بود که رقابت مزبور جزء خالصجات دولتی بشود و مخارج سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی هم از بودجه دولت پرداخته شود که برای کسر اعتبار سازمان هیچ وقت اختلافی بین دربار و دولت نباشد و بعضی اشخاص ناصالح هم به عنوان اداره کردن این املاک و اظهار حسن خدمت، همان مشکلاتی را که در زمان شاه فقید برای مالکین املاک مجاور می‌تراشیدند فراهم نکنند، با این فرق که در زمان شاه فقید اگر مشکلاتی فراهم می‌نمودند، نتیجه آن عاید دربار می‌شد و در عصر این شاهنشاه، عاید مستاجر یا مامورین بهره‌برداری.

این مطالبی که عرض شد، حائز آن درجه اهمیت نبوده که شاه مملکت روی این اصل، از نخست‌وزیر مکدر شده و موجب اختلاف شود. پس آنچه سبب اختلاف گردید، همان دست‌خط ملوکانه است که اگر در ساعت متعارف و به توسط اشخاصی که معمولاً دست‌خطها را ابلاغ می‌کنند به من می‌رسید، جز یکی از سه طریق، طریقه دیگری را نمی‌توانستم انتخاب کنم. اول اینکه بعد از وصول، بدون تأمل از کار برکنار بروم. چون این کار برخلاف مصالح مملکت بوده و در مقابل مجلس و مردم، یعنی آن دو میلیون مردم روشنفکر شهرها که رای به ابقای دولت دادند، مستول می‌شدم، از کنار کناره‌جویی ننمودم و بسیار جای تأسف و تعجب است که بعضی اشخاص برای تصمیمات مجلس که طرز انتخاب نمایندگانش معلوم است، از نظر نفع شخصی خود احترام خاصی قائل می‌شوند ولی در موقعی که مستقیماً و بدون هیچ دسیسه و تقلب، رای به انحلال مجلس داده‌اند، اهمیت نمی‌دهند و این حکم شرعی «جایی که آب هست، تیمم باطل است» را که ضرب‌المثل هم شده، از نظر دور داشته‌اند. اندکی است بتواند بگوید که افراد مملکت در تعیین مقدرات خود حق ندارند و مجلس که معلوم نیست نمایندگانش به چه طرز و طریقه‌ای انتخاب می‌شوند، از خود مردم احق و اولی باشند.

دوم اینکه بگویم اعلیحضرت حق عزل مرا به دلایلی که در فوق به آن‌ها اشاره شد، ندارند. این کار هم نشانی بود و چون که مخالفت اعلیحضرت با دولت در صلاح مملکت نبود، اگر مردم می‌خواستند مبارزه را ادامه دهند و از دولت حمایت می‌کردند، سیاست‌های خارجی هم که مبارزه را برخلاف مصالح خود می‌دیدند با دولت مخالفت می‌کردند و اختلاف بین شاه و دولت موجب جنگ داخلی می‌گردید و دیگر از دولت کاری پیشرفت نمی‌کرد.

سوم اینکه پس از وصول دست‌خط از کار خارج شوم و بیانیه‌ای هم با ذکر علت، همچنان که در تیرماه ۱۳۳۱ که اعلیحضرت با تصدی وزارت جنگ من مخالف بودند دادم، برای اطلاع عموم بدهم، چنان چه مردم می‌خواستند مبارزه را ادامه دهند، شاهنشاه اوضاع و احوال مملکت را در نظر می‌گرفتند و هر چه صلاح بود به آن عمل می‌فرمودند. اگر باز فرمان انتصاب مرا به نخست‌وزیری موشح می‌فرمودند، به کار ادامه می‌دادم.

زائد می‌دانم عرض کنم که هر وقت اینجانب می‌خواستم آزمایش از افکار عمومی بکنم، از مجلسین تقاضای رای اعتماد می‌کردم. چون می‌دانستم اکثریت مجلسین با ادامه خدمت من موافق نیست و هر رایی که می‌دهند روی افکار عمومی است. لذا به همراهی و حمایت مردم باز امیدوار می‌شدم و به خدمت ادامه می‌دادم.

انتظار همه این بود که پس از کودتا، شاهنشاه در امور دخالت کنند و مقرر فرمایند که مرتکبین آن تعقیب شوند، نه اینکه «به منظور حفظ اصول قانون اساسی و جلوگیری از خونریزی و هرج و مرج»، به طوری که آقای سرتیپ آزموده در ذیل عدد ۹ کیفرخواست توجیه کرده‌اند، رهسپار بغداد شوند و این مسافرت را نه فقط در خود مملکت، بلکه در صفحات اول روزنامه‌های آمریکا هم به فرار تعبیر کنند. آیا می‌توان قبول نمود که شاهنشاه بدون دادن یک ابلاغیه برای اینکه مردم از علت مسافرت مسبوق شوند، تشریف ببرند و در ممالک دیگر از عهده انجام مطالبی که در کیفرخواست ذکر شده بر آیند؟ شاهنشاه در چنین روزهایی باید از خودگذشتگی نشان دهند و تمشیت امور را از دست ندهند.

من خود از اشخاص سالخورده شنیده‌ام که مردم در ادوار سابق، در فکر روز شاه‌میری بوده‌اند که در آن روز، نقشه و نظریات خود را به کار برند. حرکت بی‌سابقه شاه‌نشا و دوری ایشان از مملکت سبب شد که هر کسی برای اجرای نظریات خود راهی انتخاب کند. حرف‌ها و سخن‌هایی بگوید. نقشه‌هایی بکشند.

خوب است آقای سرتیپ آزموده بفرمایند اگر خودشان در رأس دولت بودند، چه می‌توانستند بکنند؟ آیا دولت می‌توانست در آن دو روز از افکار تمام احزاب و دسته‌جات مستحضر شود؟ در این صورت با چه وسیله؟ و در صورت امکان، آیا می‌توانست مخالفین سلطنت را بدون ارتکاب عمل تعقیب کند؟ از روی چه قانون؟ آقای سرتیپ آزموده نمی‌خواهند خود را به این آشنا کنند که تنها نه دولت اینجانب، بلکه دولت‌های قبل هم که با موافقت سیاست‌های خارجی کار می‌کردند و تحریکات خارجی برای تضعیف دولت وجود نداشت، برای انجام این قبیل امور، فاقد وسایل بوده‌اند.

آیا آن مردمی که هیچ‌گونه غرض نداشتند، با این مسافرت بی‌سابقه و ندادن یک ابلاغیه موافق بودند؟ آیا دولت قادر بود که از اظهار عقیده این قبیل اشخاص هم جلوگیری کند؟ اگر این کار شدنی است، چرا اکنون هم که مدتی از آن روزها می‌گذرد، نتوانسته‌اند از آن افکار جلوگیری کنند؟ تسکین افکار به توقیف و تبعید و شدت عمل فراهم نمی‌شود و هر چه از این قبیل کارها بشود، نتیجه معکوس می‌دهند و بدتر می‌شود.

نظرم است که روزی محمدعلی شاه از من خواست که سوءتفاهمی که با مرحوم آیت‌الله عبدالله بهبهانی داشت و من به جهانی با آن مرحوم ارتباط داشتم رفع کنم. گفتم «چه احتیاجی به این کار دارید؟» گفتند: «مگر نمی‌بینید مردم دور ایشان جمع شده‌اند و با من مخالفت می‌کنند؟» گفتم که «آیت‌الله دکانی باز کرده و متاعی می‌فروشد. دکان ایشان تخته می‌شود و تنها نه مشتریان ایشان، بلکه مشتریان دکان دیگر هم به شما مراجعه می‌کنند.» آیا می‌دانید جواب من چه بود؟ این بود که سرم بوی قرمه‌سبزی می‌دهد.

چنان چه آقای سرتیپ آزموده قدری توجه فرموده بودند، هرگز نمی‌خواستند که وقایع روزهای آخر مرداد را که علت آن به عرض دادگاه رسید، به حساب من و یک عده همکاران بی‌گناهم بگذارند که خدمتگزار این مملکت بوده‌اند.»

رئیس: «بیانات جنابعالی تمام نشده است تنفس بدهم؟»

دکتر مصدق: «خیر آقا. تازه اول مطلب است.»

دادستان: «بیانات ایشان مربوط به عدم صلاحیت نبود.»

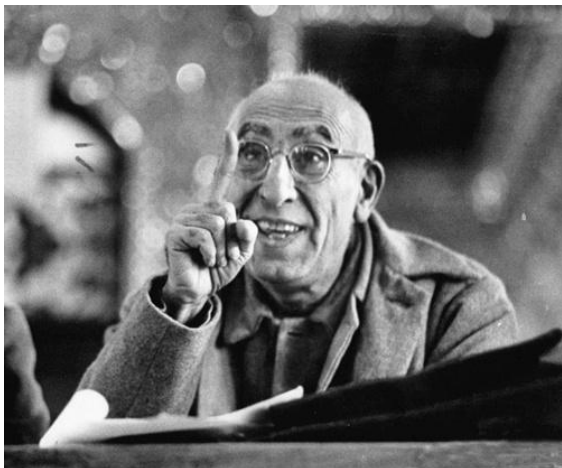
دکتر مصدق: «تنفس بدهید یا ندهید، مختارید.»

سرهنگ بزرگمهر (وکیل مدافع دکتر مصدق): «این بیانات ۶۰ الی ۷۰ صفحه ماشین شده است که ده صفحه آن قرائت گردیده است و همه متکی به دلایل قانونی است.»

رئیس با خنده: «پس دلایل شما در رد کیفرخواست و دفاع چقدر است؟ و حالا دادگاه به عنوان تنفس ختم می‌شود و ساعت ده صبح فردا، جلسه دادگاه مجدداً تشکیل می‌شود.»

در این موقع عکاس‌ها مجدداً شروع به فعالیت کرده و مدت چند دقیقه نور فلش عکاس‌ها تالار آئینه را مانند روز روشن ساخته بود و خبرنگاران، اطراف دکتر مصدق را گرفته بودند و ایشان نیز با کسانی که آشنا بود، سلام و تعارف می‌کرد.

در این موقع سرتیپ ریاحی به اتفاق وکلای مدافع خود، بدون آنکه تماسی با آقای دکتر مصدق حاصل نماید، از اتاق خارج گردید و بلافاصله چندین افسر که اکثراً از افسران ارشد ارتش بودند، آقای دکتر مصدق را احاطه کرده و با صدای بلند اعلام نمودند که تماشاچی‌ها و خبرنگاران خارج شوند و متعاقب آن، همگی تالار آئینه را ترک گفتند.



دست خط شاه را به وزرای دولت نشان ندادم

دفاعیات دکتر مصدق در دادگاه نظامی - ۲

جلسه دوم

دوشنبه ۱۸ آبان ۱۳۳۲

مقارن ساعت ده و نیم صبح دوشنبه، دومین جلسه دادگاه نظامی به ریاست سرلشکر مقبلی و مستشاری سرتیپ شیروانی، سرتیپ افشاری پور، سرتیپ خزائی و سرتیپ بختیار، در سلطنت آباد برای رسیدگی به اتهام آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی تشکیل شد.

در ابتدای جلسه به مخبرین اجازه فیلمبرداری و عکسبرداری داده شد. دکتر مصدق در حالی که زیر بغل او را سرهنگ بزرگمهر گرفته بود، وارد دادگاه شد.

ابتدا صورت جلسه قرائت شد. آقای رئیس خطاب به دکتر مصدق گفت: «بقیه مدافعات خود را درباره صلاحیت پرونده بیان بفرمایید.» آقای دکتر مصدق جواب داد: «یک دقیقه تأمل بفرمایید. چون حال من الان خوب نیست.» در این وقت برای ایشان یک فنجان دارو آوردند و چند دقیقه‌ای ایشان مشغول مرتب کردن اوراق خود بودند و سپس گفتند: «عرض کنم اینکه تیمسار رئیس دادگاه به من «خیانت‌ها» همه وقت ادامه دارد و روی همین حساب شما هم تا ابد مثل یار غار خود «چاپارچی» زوزه بکشید. تذکر داده‌اند که خارج از بحث در صلاحیت دادگاه نشوم. با اینکه داخل در خود صلاحیت بودم، باز برای امتثال امر مبارک، آن صفحاتی که نوشته بودم، با این حال ناخوش عوض کردم و اینکه دیر آمدم، برای انجام این کار. ولی خوب یک مریضی کاری کرده و یک تیمسار سالمی باید تشخیص بدهند که این کار مریض بیهوده بوده یا نه. دیروز عرض کردم که جنبه سیاسی این کار باید معلوم شود. آن وقت جنبه قضایی آن حتما معلوم می‌شود. اینکه سه صفحه نوشته‌ام که با اجازه قرائت می‌کنم و سپس بپردازیم به بقیه.»

آقای دکتر مصدق پس از آنکه دربارهٔ عدم وحشت خود از محکومیت بیان داشته و خود را برای قبول هر حکمی آماده معرفی نمودند، ابراز داشتند که: «اگر در شورای امنیت محکوم می‌شدم، به ایران باز نمی‌گشتم و تا پایان عمر در آنجا می‌ماندم.» و اضافه کردند: «نظر خارجی این بود که به هر وسیله‌ای که باشد، ما را از بین ببرد. پس از اینکه به شورای امنیت، مراجعه نمود و محکوم شد و بعد به دیوان بین‌المللی دادگستری مرض حال داد و محکوم شد، آن وقت توجه خود را معطوف به ایران نمود. البته او می‌خواست وجههٔ خود را از دست ندهد و بگوید که این‌ها را مراجع بین‌المللی محکوم کردند و به من مربوط نیست. ولی چون این کار نشد، ناچار شد به داخل مملکت بپردازد.

چه کار کرد؟ اول به وسیلهٔ اقلیت مجلس شورای ملی اقدام کرد که به من فحش و ناسزا بگویند. دوم اینکه روز نهم اسفند ماه را به وجود آوردند و خدا خواست که من به سلامت به در روم. سوم اینکه بین بعضی از نمایندگان جبههٔ ملی عضو مجلس، اختلاف بیاندازند و حکومت کنند که رفراندوم روشنفکران ایران از آن جلوگیری کرد.

چهارم اینکه چارهٔ منحصر این بود که مردی به نام سرهنگ نصیری کودتا کند. اگر کودتا صورت می‌گرفت، مرا چنان که نقشه بود، از خانه به باشگاه افسران می‌بردند و می‌گفتند وزیر دفاع ملی آنقدر بی‌عرضه بود که به دست چند افسر گرفتار شد. بنابراین چه لیاقتی دارد که بتواند کشور ایران را اداره کند؟ او باید از کار منصرف شود و دولت دیگری زمامدار شود و آن هم برید. نمی‌گفتند و وزیر دفاع را که ببندند و حبس کنند، حق به جانب آن‌ها بود.

پنجم چنان که کودتا نمی‌گرفت، دست‌خط را بدهند و باز از دو حال خارج نبود. یا قبول می‌کردم و از کار خارج می‌شدم و آن وقت اعلیحضرت در مملکت می‌ماندند و دولت جدید شروع به کار می‌کرد. ششم چنان که دست‌خط را اجرا نمی‌کردم، اعلیحضرت از مملکت تشریف می‌بردند که از بمباران خانهٔ من بی‌اطلاع باشند.

هفتم لازم بود که افسرانی به تعصب تشریف‌فرمایی بزرگ ارتشتاران فرمانده، خانهٔ مرا بمباران کنند و مرا از بین ببرند و آن وقت اعلیحضرت تشریف بیاورند و مشغول کار شوند. هشتم، این

کار هم نتیجه قطعی نداشت و خانه من بمباران شد و هر چه داشتم از بین رفت. ولی دست مخالف، عاشق من نبود، بلکه می‌خواست مرا از بین ببرد و با رفتن اعلیحضرت همایونی، قرار بود هر کس حرفی بزند و این حرف‌ها را به حساب من بگذارند و بگویند چرا در آن دو روز، با قوای انتظامی که قبلاً با کودتاجیان سازش کرده بودند و در اختیار من نبودند، از نعره‌کشان جلوگیری نکردم و در آن دو روز، آن‌ها را چرا در کوره نگذاشته‌ام و ذوب ننمودم، پس گناهکارم. این مسایل سیاسی بی‌سابقه نیست و این مملکت در زمان احمدشاه و مظفرالدین، یعنی از دویست سال به این طرف، دیده است.»

رئیس: «امیدوارم بعد از این دیگر بیاناتتان راجع به موضوع باشد.»

آقای دکتر مصدق مجدداً شروع به صحبت کرده و گفتند: «قربان، یک عرایضی می‌خواستم بکنم و آن این است که لازم به اظهار نیست که دولت انگلیس از مبارزه ملت ایران راضی نبود. چون که ما نفت را ملی کردیم. مردم گفتند خود انگلیسی‌ها می‌خواهند و این‌ها مامور انگلیس هستند و می‌خواست دولتی روی کار بیاورد که آزادی را از جامعه سلب کند و مقاصد خود را انجام دهد، ولی مجلس شانزده، تحت افکار عمومی، به من رای اعتماد داد. نظر انگلیس این بود که وقتی ما ماده ۹ را تصویب می‌کنیم، مردم را به هم بیاندازد و اصل موضوع را از بین ببرد.»

رئیس باز هم اخطار کرد که: «در موضوع صلاحیت صحبت کنید.»

مصدق گفت: «اگر نرسیدیم و اگر دادگاهی به صلاحیت خویش رای داد، برای محکومیت متهم رای می‌دهد. خدا شاهد است بنده در موقع ماهیت، در دادگاه حاضر نخواهم شد.»

آقای سرتیپ آزموده، دادستان ارتش گفت: «به عرض دادگاه می‌رساند جلسه گذشته عرض کردم دادرسی تابع اصول و مقرراتی است که نه متهم و نه وکیل مدافع و نه دادستان نمی‌توانند از آن اصول منحرف شوند. امروز ملاحظه می‌فرمایید که آقای دکتر مصدق، دکترای حقوق،

رجل مجرب و تحصیلکرده، نه رعایت موازین قانون را می‌فرمایند و نه به تذکرات ریاست محترم دادگاه ترتیب اثر می‌دهند.»

مصدق: «من نوکر رئیس دادگاه هستم.»

– «... ایشان مختصر و خیلی صریح و روشن می‌فرمایند تمکین از مقررات و قانون نمی‌کنم. ملاحظه فرمودید به دفعات فرمودند: این‌ها را می‌گوییم. سرم را هم ببرید، دیگر در این دادگاه نمی‌آیم.»

مصدق: «می‌آیم.»

– «... وکیل مدافع را هم قبول ندارم و به بنده هم در مرحله تحقیق چه به طور رسمی و چه غیررسمی فرمودند. در آن موقع بنده یک نکته‌ای حضورشان عرض کردم که موثر افتاد و شاید در پرونده منعکس باشد. در آن موقع عرض کردم یک مشت مردم را دادستان ارتش بازداشت کرده، باید تکلیف آن‌ها معلوم شود. جواب نمی‌دهم و نمی‌گوییم و از این حرف‌ها برازنده جنابعالی نیست. در این لحظه که دادرسی آغاز شده است، ملاحظه می‌فرمایید یکی از متهمین، یعنی تیمسار تقی ریاحی باید دادرسی شود. بدترین وضع برای متهم، وضع بلا تکلیفی است. و بدترین وضع برای دادستان این است که علنا مشاهده کند مردی پا روی همه قوانین می‌گذارد. در یک دادگاه رسمی علنا می‌گوید دادگاه و دادستان و همه کس باید مطیع اراده من شوند. اراده‌ای که نه با قانون تطبیق می‌نماید، نه با رحم و نه با انصاف. تعجب می‌کنم چرا این مرد از این همه گذشتی که می‌شود سوءاستفاده می‌نماید؟

ما که اینجا جمع شده‌ایم، همه مطیع قانونیم. ما خودسر نیستیم که متهم بگوید فلان طور می‌خواهد. ما که دادگاه نظامی تشخیص داده‌ایم، باید مطیع مقررات قانون باشیم و اینجانب در سمت دادستان این دادگاه، از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌نمایم در این دادرسی، همان طوری که این اصل همواره در دادرسی ارتش اجرا می‌شود، رعایت موازین قانونی را صد درصد بنماید و هر کس مستنکف است، امر بفرمایند مراتب صورت مجلس شود تا دادستان

بتواند وجدانش آرام باشد. موقعی وجدان من راحت خواهد بود که جز اجرای قانون، عمل دیگری در این دادگاه، از طرف هیچ کس صورت نگیرد و چون دادستان حافظ قانون است، این بود که با اجازه ریاست محترم دادگاه، این تذکر را دادم تا این دادرسی نتیجه‌اش همان باشد که قانون تصریح می‌نماید. یعنی نتیجه آن اجرای عدالت با در نظر گرفتن خدا، شاه و میهن باشد که این شعار ما سربازان است.»

رئیس: «در اجرای نقص دادگاه، آقای دکتر مصدق اگر اظهاری دارید، بفرمایید.»

دکتر مصدق: «اینکه می‌خواهم عرض کنم، موضوع حیاتی و مهمی مملکت است.»

رئیس: «در صلاحیت و مرور زمان پرونده دادگاه حرف بزنید.»

دکتر مصدق: «بنده را در دادگاه بیاورید و هیچ حرفی نمی‌زنم و این آقا هم وکیل من نیست و هر حرفی بزند، مورد قبول من نیست.»

رئیس: «خواهش می‌کنم در صلاحیت دادگاه باشید.»

مصدق: «من امر شما را اطاعت می‌کنم و شما را مافوق خود می‌دانم و می‌دانم که شما می‌توانید مرا از بین ببرید یا نبرید.»

رئیس: «مافوق ما هم خدایی هست.»

مصدق: «بنده حالا عرض می‌کنم. خواهید دید که خارج از صلاحیت نیست.»

در این وقت که یازده و بیست و پنج دقیقه صبح بود، از طرف ریاست دادگاه، پنج دقیقه تنفس اعلام شد.

بیست و پنج دقیقه قبل از ظهر، مجددا دادگاه به ریاست تیمسار سرلشکر مقبلی رسمیت یافت.

رئیس: «بدوا خواهش می‌کنم که در اطراف صلاحیت دادگاه و نقص پرونده فرمایشی دارید، بفرمایید جناب آقای دکتر مصدق.»

آقای دکتر مصدق شروع به صحبت کرده و چنین گفت: «قبل از ورود به موضوع، می‌خواهم این استفاده را بکنم که چند کلمه از بی‌گناهی همکارانم به عرض دادگاه برسانم. آقایان وزیران دولت من، غیر از عده‌ای که در نظر هست، کدام یک از دست‌خط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اطلاع داشته و صبح بیست و پنج مرداد ماه، عده‌ای از آن‌ها به اتاق من آمدند و سایرین از آن بی‌اطلاع بودند.»

در این موقع، باز رئیس دادگاه به آقای دکتر مصدق تذکر داد که درباره صلاحیت دادگاه صحبت کنند، ولی آقای دکتر مصدق اصرار داشت که به حرف‌های خود ادامه دهد و نظرش این بود که چون دست‌خط شاه را به وزرایش نشان نداده است، دادگاه نباید آن‌ها را تعقیب کند.

رئیس دادگاه گفت: «پس شما با این حرف خود، صلاحیت دادگاه را تصدیق می‌کنید و فقط نظرتان این است که آن‌ها نباید تعقیب شوند.»

دکتر مصدق گفت: «نخیر. دادگاه صالح نیست. اگر من ثابت کنم که دست‌خط را به حق اجرا نکرده‌ام، آن وقت ثابت می‌شود که این دادگاه صالح نیست و پرونده باید به دیوان کشور برود.»

رئیس اظهار داشت که: «هنگام اثبات این موضوع نیست.»

ولی آقای دکتر مصدق می‌گفت: «برعکس، اگر ثابت کنم که تا روز ۲۸ مرداد نخست‌وزیر بودم، صلاحیت دادگاه منتفی خواهد شد.»

و اظهار داشتند که: «من نظامی نبودم، نخست‌وزیر بودم و مرا به اینجا آوردند که چرا دست‌خط را قبول نکرده‌ام و چون این سه روز من نخست‌وزیر نبوده‌ام، مرا آورده‌اند که شما مرا محاکمه کنید. ولی می‌خواهم بگویم و ثابت کنم که حالا هم نخست‌وزیر هستم.»

رئیس: «بسیار خوب، بفرمایید.»

دکتر مصدق: «من این را باید ثابت کنم که نخست‌وزیر قانونی هستم.»

رئیس: «تقاضای ما هم همین است که شما هر چه می‌فرمایید، ثابت کنید.»

دکتر مصدق: «اطاعت می‌شود، عرض می‌کنم و این یک دکلاماسیونی اجرا می‌شود و آن این است که مثلاً نمی‌خواهم بگویم که این تیمسار شیروانی، یک آدم معصومی است و او را محکوم نکنید.»

رئیس: «یعنی می‌خواهید بگویید که دادگاه صلاحیت دارد، ولی می‌خواهد ایشان را محکوم کند که شما از ایشان دفاع می‌کنید.»

دکتر مصدق: «خیر آقا، دادگاه صالح نیست.»

رئیس: «پس بفرمایید، آب و چایی هم اگر میل می‌فرمایید هست.»

دکتر مصدق: «من نوکر شما هستم و حرف غیرقانونی تا به حال نزده‌ام.»

این صحبت بین‌الانتهین ادامه داشت و رئیس دادگاه سعی می‌کرد که آقای دکتر مصدق، به جای دفاع از افراد دیگر، وارد بحث در عدم صلاحیت دادگاه شود. ولی برعکس، آقای دکتر مصدق به صحبت‌های متفرقه خود بیشتر اهمیت می‌داد تا به اصل موضوع و مخصوصاً به رئیس دادگاه خطاب کرده گفت: «مطالبی که می‌خوانم مثل این است که قبلاً شما خوانده‌اید و می‌دانید که من چه می‌خواهم بگویم.»

رئیس: «جناب آقای دکتر مصدق، در مقابل شما یک سرلشکر قرار دارد. وجدان و شرافت دارد. به شرافتم قسم خورده‌ام.»

در این موقع آقای سرهنگ بزرگمهر، قرآن مجید از جیب خود درآورده، گفتند: «به این قرآن، من مدافعات ایشان را به کسی نداده‌ام و ایشان بی‌خود از من مظنون شده‌اند.»

رئیس: «جنابعالی می‌گویید که ما دفاع شما را خوانده‌ایم؟ من به شرافت خود سوگند خوردم و وکیل مدافع شما به قرآن، که ما نخوانده‌ایم.»

دکتر مصدق: «پس چرا نمی‌گذاری بخوانم؟»

رئیس: «برای اینکه وقت دادگاه گرفته می‌شود و فقط آن قسمت را بخوانید که مربوط به صلاحیت است.»

دکتر مصدق: «من نوکر شما هستم.»

رئیس: «از جنابعالی خواهش می‌کنم که از موضوع خارج نشوید و با احترام جنابعالی، از دیروز کلیه حکایت‌های شما را خوانده‌ایم.»

سپس آقای دکتر مصدق درباره علت تقویت خانه خود و به کار بردن توپ و تانک و سرباز در اطراف منزلش بیاناتی کرده و نتیجه گرفتند که قوای نظامی (گارد سلطنتی) علیه دولت او، کودتا کردند و پس از خواندن اطلاعیه دولت در ۲۵ مرداد، گفتند آیا معمول بوده که دست‌خطی از شاهنشاه به این طریق فرستاده شود؟ چرا این دست‌خط که به تاریخ ۲۲ مرداد بود، در آن زمان و آن هم در ساعت غیرعادی به وی ابلاغ شد؟

به دنبال این صحبت، سخنانی بین آقای دکتر مصدق و رئیس دادگاه رد و بدل شد که طی آن مرتب از طرف رئیس تذکر داده می‌شد که اگر آقای دکتر مصدق، دلایلی دائر بر رد صلاحیت دادگاه دارند بیان نمایند.

دکتر مصدق: «من می‌گویم که دادگاه اصلاً صلاحیت ندارد.»

رئیس: «همین را با دلایلیش بفرمایید.»

دکتر مصدق: «چرا به دلیل؟ دلیل اینکه این دست‌خط شاه نبود.»

رئیس: «همین طور یادداشت کنید.»

دکتر مصدق: «قانونی اجازه نمی‌داد این دادگاه تشکیل شود.»

دادستان: «قانون مقررات و رویه این است و دیروز هم به عرض رسانیدم که قبل از خواندن کیفرخواست دادستان، به متهم ابلاغ می‌شود که اگر در مورد صلاحیت یا نقص پرونده یا مرور زمان، اعتراضی دارد بیان نماید.»

مصدق: «صحیح است.»

دادستان: «ادعای دادستان ارتش به موجب کیفرخواست این بوده است که آقای دکتر مصدق، از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، یاغی شده و منظورش به هم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت بوده است.»

اکنون که دو جلسه دادرسی به علت گفتارهای غیرموجه این متهم سرسخت، به روزی افتاده که مثل این است که اینجا یک صحنه تئاتر است، از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم از این آقا بپرسید مگر تا این لحظه کیفرخواست دادستان در دادگاه قرائت شده است که او می‌گوید سرتیپ نصیری چه کرد یا دست‌خط چه جور بود یا از این قبیل. این از حسن خلق و از نزاکت و از گذشت رئیس دادگاه سوءاستفاده می‌نماید.

او بر خلاف انصاف، گفت دفاعیاتش را ریاست دادگاه خوانده است و یک نفر افسر شرافتمند ارتش را که وکیل مدافع اوست، متهم نمود که دفاعیاتش را به ریاست دادگاه داده است. این مرد انصافش این است که وقتی قبل از شروع به دادرسی و قبل از خواندن کیفرخواست، از متهم و وکیل مدافع می‌پرسند، ایراد به صلاحیت دارید یا نه، معنایش این است که بگوید قضات فلان دادگاه، مثلاً به فلان جهت صالح نیستند و اسم ببرد. کدام یک از قضات صلاحیت رسیدگی ندارند یا بگوید دادستان به فلان دلیل صلاحیت ندارد. این یک جهت ایراد به صلاحیت است.»

پس از بیانات دادستان، بار دیگر رئیس از دکتر مصدق تقاضا نمودند که فقط دلایل رد صلاحیت دادگاه را بیان کنند و آقای دکتر مصدق هم دلیل سوم خود را این طور بیان کردند: «سوم اینکه هیات منصفه و هیات مقننه باید در رسیدگی به جرایم سیاسی حضور داشته باشند و در جرم سیاسی، در اصل ۷۳ می‌گوید باید در رسیدگی هیات منصفه حضور داشته باشد و این‌ها

مربوط به این است که بگویم و صلاحیت شما را رد نکنم و شما هر چه زودتر به مسافرت تشریف ببرید. (خنده حضار)

بنده اصلاً دیگر حرف نمی‌زنم و امر شما را اطاعت می‌کنم و اینجا نشسته، ولی حرف نمی‌زنم و حرف برای صلاحیت، قربان شما بروم، اگر تردید دارد، از چهار تن قاضی بپرسید و صورت مجلس کنید و بگویید که یک نفر متهم وقتی که می‌خواهد بگوید محکمه صالح نیست، نباید بنشیند که دادگاه از او سوال کند و دادستان هم صلاحیت ندارد.»

رئیس: «هر وقت صلاحیت داشتید، سوال می‌کنم.»

دکتر مصدق: «من باید دلایل آن را بگویم و نمی‌گذارید بگویم و من ۴۵ صفحه برای صلاحیت نوشته‌ام.»

رئیس: «آقای دکتر مصدق! به خدا قسم که من باید به شما بگویم که چرا اعلیحضرت همایونی مرا انتخاب نمودند و فرمودند که تو سابقهات زیاد است و عدالت را رفتار خواهی نمود و فرمودند که هر چه به حق است رای دهید و ممکن بود که محکمه دیگری را برای دادن رای در نظر گرفته و انتخاب کنند، ولی من این طور نیستم و ممکن است اشتباه کنم. ولی خلاف وجدان و عدالت رفتار نمی‌کنم.»

دکتر مصدق: «من شما را برای همین چیز می‌خواستم باز نشسته کنم و مرقومه‌ای در این باره از شما دارم.»

رئیس: «اگر یک چنین چیزی بود، من افتخار می‌کنم و این‌ها را راجع به صلاحیت دادگاه هم خوب است بفرمایید و منطقی است. ولی آن چیزهایی را که می‌گفتید، قانونی نبود و عوض این مطلب، فرمایشات خود را برای صلاحیت بفرمایید.»

دکتر مصدق: «صلاحیت دو قسم است. یکی صلاحیت ذاتی و یکی هم شخصی. بنده در عدم صلاحیت آقایان عرضی ندارم و بنده در صلاحیت شخصی صحبت می‌کنم و صلاحیت شخصی آن است که اصلاً یک محکمه‌ای صلاحیت نداشته باشد.»

من نسبت به صلاحیت جنابعالی ذره‌ای ایراد ندارم و من در صلاحیت آقایان حرفی ندارم و من گذشت آقایان را بالاتر از این می‌دانم و بنده همین آقای سرتیپ شیروانی را به واسطه شکایت مردم گرگان، از آنجا خواستم. ولی می‌دانم که ایشان آن قدر شرافتمند هستند که هرگز آن موضوع را به حساب اینجا نمی‌گذارند و سرتیپ بختیار هم همین طور بود. می‌دانم که آقایان سرتیپ بختیار و شیروانی مطالب را در نظر نخواهند گرفت و ما ایرانی‌ها بسیار وطن‌پرستیم و این کار با یک ببخشید درست می‌شود و حالا شما مرا ببخشید. ببخشید. باید دانست که بنده به صلاحیت آقایان اعتراضی ندارم و به صلاحیت دادستان و دادگاه اعتراض دارم و حالا نمی‌خواهید، قربان شما می‌روم و دستگاه خود را جمع می‌کنم و می‌روم.»

رئیس: «دیگر بیش از این، اعتراضی به صلاحیت ندارید؟»

دکتر مصدق: «دارم.»

رئیس: «پس بفرمایید.»

چون باز آقای دکتر مصدق می‌خواست از روی صفحاتی که نوشته بود، راجع به عدم صلاحیت دادگاه مطالبی را به عرض دادگاه برساند و این مطالب مربوط به جریانات گذشته بود و رئیس دادگاه آن را وارد با مسأله مورد بحث نمی‌دانست و آقای دکتر مصدق هم در قرائت آن پافشاری می‌نمود، لذا رئیس گفت: «آقای دکتر مصدق، نسبت به صلاحیت صحبت بفرمایید.»

دکتر مصدق: «این‌ها راجع به صلاحیت است و حالا که نمی‌گذارید، آن‌ها را نمی‌خوانم و خودم را راحت می‌کنم.»

رئیس: «خودتان را راحت کنید و ما هم را راحت نمایید و حالا جلسه دادگاه را ختم می‌کنیم و جلسه آینده ساعت ده صبح فردا خواهد بود.»

یک ساعت و ربع بعد از ظهر، جلسه ختم شد.



مجلس می خواست دولت را ساقط کند

دفاعیات دکتر مصدق در دادگاه نظامی - ۳

جلسه سوم

سه شنبه، ۱۹ آبان ۱۳۳۲

سه شنبه، ۱۹ آبان، جلسه محاکمه تشکیل گردید و رئیس به آقای سرهنگ بزرگمهر اجازه صحبت داد و پس از مدافعات ایشان، دادگاه ده دقیقه تنفس اعلام کرد و پس از رسمی شدن جلسه، رئیس خطاب به آقای دکتر مصدق گفت: «بفرمایید مطالبی را که درباره عدم صلاحیت دادگاه تهیه کرده‌اید، یا خودتان بخوانید، یا وکیل مدافعتان آن را بخواند.»

آقای دکتر مصدق گفتند: «آن یادداشت‌ها مقدماتی دارد که باید گفته شود. وگرنه هر چه می‌خواهید بکنید، انجام دهید. پس چرا از من می‌خواهید مطالبی بگویم؟» و در این موقع، آقای دکتر مصدق متاثر شدند و اعضای دادگاه را متوجه وظایف اخلاقی‌شان کردند و خواستند متن دفاعیه خود را میان مخبرین پخش کنند که بلافاصله جمع آوری گردید.

آقای دکتر مصدق سپس شروع به صحبت کردند و درباره دخالت انگلستان در امور ایران و مستعمره ساختن جنوب ایران صحبت کردند و اشاره به حوادث آذربایجان و لاهوتی‌خان و ماموریت خود به سمت والی آذربایجان، تاریخچه‌ای بیان فرمودند و بالاخره از گفته‌های خود نتیجه گرفتند که دولتین روس و انگلیس در امور کشور دخالت داشتند و عده‌ای هم برای استفاده بین این دو قطب در نوسان بودند و بعد درباره کودتای ۱۲۹۹ انگلستان در ایران صحبت کرد و شمه‌ای از اوضاع زمان دیکتاتوری بیان داشتند. بعد اشاره به اختیارات پادشاه کرده و موضوع طرح هشت نفری را به میان کشیدند و خود را دوستدار صمیمی اعلیحضرت شاه

معرفی کردند و نسبت به اعلیحضرت اظهار علاقه کردند و با ذکر خاطرات گذشته خود، مطالبی در این باره به عنوان وکیل بیان داشتند.

و در آخر گفتند که: «شاه نباید قبول مسوولیت نماید، زیرا هر کس این نظر را نداشته باشد، به کشور خیانت کرده است. بعد تاریخچه‌ای از مجلس شورای ملی و طرز انتخابات ادوار مجلس و ماهیت نمایندگان آن بیان کردند و نتیجه گرفتند که از دوره چهارم به بعد، غالب نمایندگان، زیر نظر انگلستان انتخاب می‌شدند و ارائه همین احکام در شورای امنیت موجب موفقیت ما گردید.» و بعد گفتند که: «من تمام این مدارک را در گاوصندوقی محفوظ کرده بودم که آن را در ۲۸ مرداد به سرقت برده‌اند.»

آنگاه درباره انتخابات دوره هفدهم اشاره کردند و گفتند که: «اگر من گفته‌ام که انتخابات هفدهم، هشتاد درصد صحیح بوده است، اشتباه کرده‌ام. زیرا اگر این طور بود و دولت یک اکثریت قاطعی در مجلس داشت، چند نفر نمی‌توانستند موانعی در کار دولت ایجاد کنند.» و اضافه کردند: «اما راجع به خطری که از مجلس متوجه دولت بود، یقین داشتم که طولی نخواهد کشید که دولت را به وسیله استیضاح ساقط خواهند کرد.»

آنگاه آقای دکتر مصدق بیان داشتند که: «مبارزه‌ای که بر علیه انگلستان شروع کرده‌ام، بر اثر پشتیبانی اعلیحضرت پادشاه بوده و همیشه از حمایت ایشان برخوردار بودم. در شورای امنیت، انگلستان شکست خورد، به دادگاه لاهه رفت. آنجا هم شکست خورد. بالاخره بر اثر مقاومت انگلستان، سفارتخانه و بعد قنصلخانه، همه با حمایت شاه تعطیل شد. خلاصه نظر ملت ایران این بود که خارجی در مملکت دخالت نکند. در این صورت چگونه ممکن بود که من درباره دست‌خط و صحت آن تردید نکنم؟ زیرا چه کسی می‌توانست که این عمل را به عهده گیرد و برخلاف نظر مردم قدمی بردارد؟

ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب، با وجود حکومت نظامی، هیچ کس قصد رفتن به خانه‌های عمومی را هم نمی‌کند. تا چه رسد به اینکه دست‌خط شاهنشاه را ببرند به نخست‌وزیری ابلاغ کنند. چنانچه دست‌خط در روز ابلاغ می‌شد، با اینکه بر طبق مقررات مشروطیت صادر نشده

بود، یک بیانیه صادر و از کار دوری می‌کردم. مگر روز ۲۶ تیر ۱۳۳۱ که اعلیحضرت با تصدی وزارت جنگ اینجانب موافقت فرمودند و حق هم نداشتند، استعفا نداده بودم؟ این مرتبه هم همین کار را می‌کردم و صلاح نبود که دولت برخلاف نظریات شاه به کار ادامه دهد.

هیچ‌کس قبول نمی‌کرد که شاه نخست‌وزیر تعیین کند و دولت هم معرفی نشده، از کشور خارج شوند. این‌ها همه چیزهایی بود که باز در اصالت دست‌خط تردید کنم. البته نظر این بود که مستقیم تماس بگیرم و از نظر شاه مسبوق شوم. گفتند روز یکشنبه به بغداد رفته‌اند. این بی‌اطلاعی از چگونگی، سبب شد که عصر در هیات دولت حاضر نشوم و موضوع دست‌خط را مطرح نکنم. زیرا پس از طرح شدن، اگر اجرا نمی‌گردید، ایجاد ناامنی می‌کرد و مردمی که می‌خواستند از اوضاع آشفته استفاده کنند، وسیله به دست بیاورند که مقاصد خود را انجام دهند و بعد در اطراف تحقیق از اعلیحضرت دچار تردید شدم.»

ده دقیقه تنفس داده شد.

مصدق: «اگر عرض می‌شد که دست‌خط برخلاف مقررات صادر شده و متقاعد نمی‌شدند، باز اختلاف بین شاه و دولت در می‌گرفت. این بود که تصمیم گرفتم به هیات وزیران پیشنهاد کنم آن‌ها تلگراف کنند و نظر اعلیحضرت را از این مسافرت بخواهند و به عرض برسانند که در تهران شایع شده است قصد استعفا دارند. چنانچه مورد تکذیب باشد، درخواست شود هر چه زودتر تشریف‌فرما شوند و از مقام سلطنت سرپرستی فرمایند. چنان چه جوابی نرسید، برای جلوگیری از بی‌نظمی و اختلال، اگر هیات دولت صلاح دانست، تصویب‌نامه صادر شود که مردم خودشان طرز انتخاب شورای سلطنتی را معلوم کنند تا هر وقت اعلیحضرت خواستند در تصمیم خود تجدیدنظر فرمایند.»

و نظر این بود که عصر سه‌شنبه، ۲۷-۱م، جلسه فوق‌العاده هیات وزیران برای این کار تشکیل شود. چون آقای سفیر کبیر آمریکا از مسافرت آمده بودند و ظهر سه‌شنبه برای عصر همان روز وقت ملاقات خواستند از آقایان وزرا دعوت نشد. روز چهارشنبه، ۲۸م که روز جلسه عادی هیات وزیران بود، آن وقایع پیش آمد و خانه اینجانب بمباران گردید.

اکنون با اجازه دادگاه، به عرض ایرادات خود مبادرت می‌نمایم. اول، ایرادات به بازجویی‌هایی که می‌بایست شده باشد و نشده است.

۱. آن دسته افسرانی که شب ۲۵ کودتا کرده و عده‌ای را توقیف کرده‌اند، به استناد ماده ۱۹۹ قانون مجازات عمومی، راجع به توقیف و حبس غیرقانونی باید تحت تعقیب قرار گرفته شده باشند و نشده‌اند.

۲. آن کسانی که صندوق آهین مرا باز کرده و هر چه در آن بوده، از مال شخصی و دولتی، تمام را برده‌اند.

۳. آن عده افسرانی که موظف بودند از غارت، خانه من جلوگیری کنند و نکردند.

۴. آن عده افسرانی که برخلاف اصل ۱۳ متمم قانون اساسی که می‌گوید که منزل و خانه هر کس در حفظ و امان است و در هیچ مسکنی قهرا نمی‌توان وارد شد مگر به حکم و ترتیبی که قانون مقرر نموده، در حدود ساعت ۵ روز ۲۸ مرداد، با اینکه بلاذفاع بودن خانه اعلام شده بود، خانه مرا بمباران کرده‌اند.»

آنگاه آقای دکتر مصدق درباره پیغام سرتیپ فولادوند اشاره کرده و بیانیه‌ای را که از طرف عده‌ای از وکلای فراکسیون ادامه نهضت ملی صادر شده بود قرائت کردند و گفتند: «برای غارت خانه‌ام نظامیان عده‌ای را به جلو انداختند و مدافعین هم برای ترسانیدن آنان چند تیر شلیک کردند و خیال کردند مثل روز ۹ اسفند، آن‌ها فرار خواهند کرد. در حالی که در عقب آنان عده‌ای نظامی به خانه‌ام حمله‌ور شدند و خانه‌ام را غارت کردند.»

سپس از کسی که عینکش را در باشگاه افسران به او داده بود، تشکر کرد و سپس به ایراد عدم صلاحیت دادگاه پرداخت.

آقای دکتر مصدق آنگاه وارد بحث عدم صلاحیت دادگاه شدند و گفتند: «در صلاحیت، سه موضوع، یعنی سه ایراد دارم.

۱. شاه حق عزل مرا نداشت. من ثابت خواهم کرد که اعلیحضرت شاه، حق عزل مرا نداشتند و اگر این امر را ثابت کنم، حداقل آن سه روز را که مورد استناد دادگاه است، من نخست‌وزیر بودم. عدم صلاحیت دادگاه اثبات خواهد شد.

۲. به موجب لایحه قانونی خودم، محاکمه اختصاصی از بین رفته است. این لایحه، قانونی صریح است که یک آدم کشوری در دادگاه نظامی نباید محاکمه شود و چون این لایحه به منزله قانون است، یعنی قانونگذاری که به من اجازه داد قانون بگذارم، گفته است وقتی که این لایحه به مجلس شورای ملی تقدیم شد، دیگر کسی حق دخل و تصرف در آن را ندارد مگر مجلس. و تا وقتی که مجلس دخالت نکرده، واجب‌الاجرا است. پس این هم خود یکی از دلایل عدم صلاحیت دادگاه است.

۳. طبق ماده ۷۹ قانون اساسی که باید در محاکمه مجرمین سیاسی هیات منصفه باشد و هیات منصفه در چند محاکمه دادگستری شرکت کرده است، پس بر فرض اینکه دادگاه فوق‌العاده دخالت داشته باشد، که ندارد، بدون هیات منصفه حق نداشتند دادگاه را تشکیل بدهند.

اکنون وارد می‌شوم در اینکه دست خط شاه چه صورتی داشته است.

ایراد اول:

آقای دکتر مصدق در این باره گفتند: «تا قبل از توقیف، نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی بودم و اکنون هم هستم و طبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی که رسیدگی به جرایم وزرا در صلاحیت دیوان عالی کشور است، آن هم مشروط بر اینکه مجلس شورای ملی اجازه دهند.»

و بعد اشاره به قانون محاکمه وزرا، مصوب ۱۳۰۷ نموده، گفتند: «جرایمی که در حین اشغال وزارت اگر ارتکاب شود، باید با اجازه مجلس و دیوان عالی کشور رسیدگی نماید.»

در اینجا آقای دکتر مصدق اشاره به ادعای کرده، گفتند: «برای همین منظور، دادستان اتهامات انتسابی را بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد که به قول ایشان، من نخست‌وزیر نبودم، محدود کرده‌اند. در حالی که ادعای ایشان، با همه سعی و کوششی که شده، اشاراتی دارد که دلیل

بر این است که به اعمال نخست‌وزیری ام ایراد می‌گیرند.» در این موقع آقای دکتر مصدق دو عبارت زیر را به عنوان مثال ذکر کردند: «و چون رویه و نحوه انجام وظیفه شخص غیر نظامی (که مقصود اینجانب هستم)، بر اساس متزلزل ساختن قانون اساسی و سست کردن ایمان مردم از مذهب رسمی کشور، یعنی مذهب اسلام و طریقه حقه جعفری اثنی‌عشری و عدم رعایت قوانین عادی کشور بوده است. ایشان آمدند بنده را تکفیر کنند. اینکه به این سه روز مربوط نبود. اراده ملوکانه تعلق می‌گیرد که متهم را عزل فرمایند که رویه انجام وظیفه که دنبال آن عزل معرفی شد، به خوبی معرفی می‌کند که رویه و انجام وظیفه من در تمام مدت نخست‌وزیری و قبل از ۲۵ مرداد بوده که به قول تیمسار سبب عزل من شده است.

در قسمت دیگر نوشته شده است: «قبل از اعلام نتیجه تحقیقات، بی‌مورد نیست کیفیت دستگاه مخوف دکتر مصدق و روش او درباره امور کشور به استحضار برسد.» بدیهی است که این دستگاه مخوف که سرتیپ آزموده اشاره کرده‌اند، از ۲۵ مرداد شروع نشده و قبل از آن هم بوده است.

در نهایت صراحت نشان می‌دهد که موضوع اتهام، روش من در تمام دوره نخست‌وزیری، متکی بر دو اصل بوده است. وادار ساختن اشخاص به جاسوسی و واگذار کردن مشاغل حساس و مهم امور کشور به اشخاص بی‌شخصیت. این کار من بوده است.»

بعد آقای دکتر مصدق اشاره به بازرسی خود نموده، گفت: «چنانچه در ۳۱ شهریور، ضمن بازرسی درباره شغل خود گفته‌ام نخست‌وزیر، یعنی تاکنون هم نخست‌وزیر ایران هستم. بدیهی است رسیدگی به این امر که آیا تا ۲۵ مرداد نخست‌وزیر بودم یا تاکنون هم نخست‌وزیر می‌باشم، خارج از حد صلاحیت آقای سرتیپ آزموده و دادگاه نظامی است و تنها مرجع رسیدگی به آن، مجلس شورای ملی است و چون من تاکنون خود را نخست‌وزیر می‌دانم، تا این مساله حل نشود، محاکمه نافذ نخواهد بود.»

آنگاه آقای دکتر مصدق وارد این بحث شدند که طبق اصل ۴۶ متمم قانون اساسی، شاه حق عزل و نصب وزرا را ندارد و این طور مثال آوردند که در این ماده، حق شاه در عزل و نصب

وزرا، فقط رسمیت دادن به آن است لاغیر. و مثال معامله خرید و فروش را آورده، گفتند: «دو نفر که بخواهند معامله‌ای بکنند، قبلاً در اصل معامله توافق حاصل می‌کنند و به محضر می‌روند که آن معامله را رسمیت دهند. در این صورت صاحب محضر که این معامله را به ثبت می‌رسانند، حق دخالت در اصل موضوع معامله را ندارند.

وقتی که وزرا از طرف مجلس رای اعتماد گرفته، منصوب، و در مقابل رای عدم اعتماد معزول خواهند شد، بنابراین اصل ۴۴ متمم قانون اساسی که می‌گوید شاه از مسوولیت مبرا است و وزرا مسوول مجلسین هستند، مثبت این است که نه تنها شاه در عزل و نصب وزرا، بلکه در هیچ امری از امور کشور، اعلیحضرت همایونی، شخصا اختیار اقدام و عملی را ندارند. زیرا حق عزل و نصب وزرا و اعلان جنگ و غیره، برای شاه ایجاد مسوولیت خواهد نمود و چون مسوولیت عملی بر عهده اعلیحضرت شاه نمی‌باشد، این امر نمی‌تواند صحیح باشد.»

باز آقای دکتر مصدق، برای اثبات این موضوع، به اصول ۶۰ و ۶۱ قانون متمم اساسی که وزرا و مجلسین می‌باشند اشاره کردند و گفتند: «شاه حق عزل و نصب وزرا را بدون اظهار نظر مجلس ندارد.»

در این موقع تنفس داده شد. پس از یک ربع ساعت، مجدداً جلسه رسمیت یافت و آقای دکتر مصدق به دنبال صحبت خود گفتند که: «طبق همان اصل، (اصل ۶۴) وزرا حق ندارند دستور کتبی شاه را انجام دهند. در این صورت چگونه شاه حق عزل و نصب وزرا را دارند؟ همان طوری که اصل ۶۵ به مجلسین حق مواخذه از وزرا را داده است، کجا به اعلیحضرت شاه چنین حقی داده شده است؟»

و مثال آوردند که: «اگر اعلیحضرت شاه فرمان عزل وزیری را صادر کند، اگر آن وزیر وزارتخانه را طبق فرمان شاه رها کند و مورد بازخواست مجلس قرار گیرد، طبق اصل ۶۴ متمم قانون اساسی، نمی‌تواند فرمان شاه را مستمسک خود بنماید. بنابراین، هیچ وزیری حق ندارد فرمان شاه را مورد عمل قرار دهند. با این کیفیت، من که طبق رای مجلس نخست‌وزیر شدم،

هنوز هم نخست‌وزیرم و فرمان شاه که دربارهٔ صحت آن هم حرف است، طبق اصل ۶۴ نمی‌تواند مرا معزول نماید و اگر برخلاف رفتار می‌کردم، می‌بایستی محاکمه می‌شدم.»

رئیس: «یک سوالی برای ذهن دادگاه می‌پرسم که خواهشمندم به آن جواب گوئید. شما فرمودید طبق مادهٔ ۶۴ متمم قانون اساسی، وزرا نمی‌توانند امر کتبی و شفاهی اعلیحضرت همایونی را مستمسک قرار دهند و من حالا می‌پرسم آیا بدون فرمان اعلیحضرت همایونی، با رای مجلس، آن شخص می‌تواند خود را نخست‌وزیر بخواند؟»

دکتر مصدق: «جواب این سوال داده شد. باید مجلس شورای ملی رای به تمایل یک نخست‌وزیر بدهد. نخست‌وزیر می‌تواند قبول کند، می‌تواند قبول نکند. اگر قبول کرد، رسمیت این کار به موجب فرمان اعلام می‌شود. اگر این کار نشود، آن فرمان هم رسمیت ندارد. این فرمان شاه متمم است. نه اینکه موجد باشد.»

در همین قضیهٔ صدرالاشراف، بنده در مجلس مخالف بودم. عده‌ای نوشتند که صدرالاشراف نخست‌وزیر است. این کار در خارج از مجلس صورت گرفت. گفتیم باید این کار در مجلس صورت بگیرد. آن نامه را بردند پیش شاه. شاه آن را انداخت دور و گفت باید در مجلس رای اعتماد بگیرد.

بنابراین، آقای سرتیپ آزموده حق ندارد در این باره چیزی بگوید. این حق مجلس است و چون روز ۲۵ مرداد مجلس منحل نشده بود، شاه حق عزل مرا نداشت و مخصوصاً طبق اعلامیهٔ اعلیحضرت، شاه انحلال مجلس هفدهم و انتخابات مجلس هیجدهم را موافقت نمودند، این امر بیشتر اثبات می‌شود.»

آنگاه آقای دکتر مصدق گفتند: «اگر رفراندوم را ماخذ قرار ندهید، نمایندگان مجلس، آن‌هایی که استعفا هم داده‌اند، اکنون باید به مجلس بروند. چه، استعفای آنان در جلسهٔ علنی قرائت نشده است و چون تاریخ فرمان عزل روز ۲۲ مرداد بوده است و تا روز ۲۵ مرداد مجلس وجود داشته، بنابراین فرمان نمی‌تواند نافذ باشد.»

آقای دکتر مصدق اشاره به اختیارات یک ساله کردند و گفتند: «چون این اختیارات هنوز پایان نیافته است، بنابراین قانون اختیارات هم به قوت خود باقی است، زیرا مجلس آن را نسخ نکرده است.»

و نتیجه گرفتند: «چون یک سال اختیارات دارم، پس تا پایان انقضای مدت، هیچ کس حق عزل مرا ندارد و دستگیری من مانع انجام اختیارات است. بنابراین، این عمل (دستگیری) جرم است و مشمول ماده ۱۲۹ قانون مجازات عمومی است. بنابراین اتهاماتی که به من نسبت داده شده، مربوط به نخست‌وزیری من است و تا مجلس تصویب نکند، محاکمه من صورت قانونی ندارد.»

آنگاه آقای دکتر مصدق درباره تجدید سازمان قضایی ارتش که طبق اختیارات صورت گرفته بود، صحبت کردند و گفتند: «چنین دادگاهی که مرا محاکمه می‌کند، در ارتش وجود ندارد.» و بعد به بحث مواد لایحه تجدید سازمان قضایی ارتش پرداخته و نتیجه گرفتند که تنظیم آن لایحه، یکی از افتخارات ایشان است.

سپس درباره صلاحیت دادستان، طبق لایحه مصوبه خود بحث کرده و گفتند دادستان فاقد صلاحیت است و گفت که: «تصویب‌نامه دولت دائر به عدم قانونی بودن لایحه تجدید سازمان قضایی ارتش هم صحیح نیست. زیرا:

۱. هیات وزیران من، هیات قانونی می‌باشند و عنوان هیات وزیران برای افراد دیگر صحیح نیست.

۲. طبق قانون اختیارات، وقتی که لایحه به مجلس برود، تا تکلیف آن معلوم نگردد، لازم‌الاجرا است و هیچ مرجع دیگری نمی‌تواند آن را نقض کند و بر فرض که هیات وزیران قانونی باشد، این عمل خارج از حدود اختیارات آنان است.»

آنگاه آقای دکتر مصدق اشاره به فقره ۵ لایحه اختیارات نموده و گفت: «طبق آن، اختیارات من برای اصلاح سازمان اداری و قوانین استخدام کشوری، قضایی و لشکری بوده است.

بنابراین حدود اختیاراتم در وزارت جنگ، فقط منحصر به اصلاح قوانین استخدام نبوده، بلکه کلیه امور بوده است.»

آقای دکتر مصدق درباره تصویب نامه هیات وزیران گفت که: «این تصویب نامه نه تنها مبهم است، بلکه درباره لوایح وزارت جنگ است. در حالی که وزارت جنگ وجود خارجی ندارد و وزارت دفاع ملی، مدت ها است که رسمیت یافته است.» و آنگاه گفتند که: «تمام لوایح وزارت دفاع ملی، طبق فقره ۷ اختیارات، تصویب شده و چون به مجلس و کمیسیون دادگستری رفته است، صورت قانونی دارد و لازم الاجرا است. مگر آنکه مجلس آن را نقض کند.»



گناه‌ها این است که تسلیم خارجی‌ها نشدم

دفاعیات دکتر مصدق در دادگاه نظامی - ۴

جلسه چهارم

چهارشنبه، ۲۰ آبان ۱۳۳۲

ساعت ۹:۳۰ صبح امروز، چهارمین جلسه دادرسی آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی، به ریاست آقای سرلشکر مقبلی و سرتیپ آزموده رسمیت یافت. ابتدا صورت جلسه توسط منشی دادگاه قرائت شد.

رئیس: «آقای دکتر مصدق، به بقیه بیانات خود ادامه دهید.»

دکتر مصدق: «بعدا وزیر دادگستری به استناد ماده مزبور همین قانون دادرسی کیفر ارتش، مصوب ۱۳۱۷ را به مجلس پیشنهاد کرده و به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده و رئیس مجلس وقت، ذیل آن چنین نوشت: "چون به موجب قانون ۲۷ آبان ماه ۱۳۲۷، وزارت دادگستری مجاز است لوایح قانونی را که به مجلس شورای ملی پیشنهاد می‌نماید، پس از تصویب کمیسیون دادگستری اجرا و پس از آزمایش نواقصی را که ممکن است داشته باشد رفع و قوانین مزبور را تکمیل نماید، ثانياً برای تصویب به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید، علیهذا قانون دادرسی کیفر ارتش، مشتمل بر ۴۲۸ ماده که در ۱۳۱۸ به تصویب مجلس شورای ملی رسیده، قابل اجرا است. رئیس مجلس شورای ملی، حسن اسفندیاری." و بعد از طرف شاه سابق، فرمان اجرای آن صادر شده و به موقع اجرا گذارده شده است و معلوم است قانون دادرسی و کیفری ارتش، قانونی نیست که به تصویب مجلس شورای ملی رسیده باشد. بلکه

قانونی است که طبق اختیاراتی که کمیسیون دادگستری برای تصویب لوایح دادگستری داشته، تصویب و اجرا شده.

حال خوب است آقای سرتیپ آزموده و همکارانشان بفرمایند آیا قبول کردند قانون مزبور، جزء قوانین دادگستری هست یا نه؟ اگر قبول ندارند، بگویند در سال ۱۳۱۸ چرا لایحه دادرسی کیفری ارتش را وزیر دادگستری پیشنهاد کرده نه وزیر جنگ، و چرا مجلس آن لایحه را به کمیسیون قوانین دادگستری فرستاده، نه کمیسیون جنگ؟ و چرا بدون آنکه آن قانون در خود مجلس شورای ملی طرح و تصویب شود، به استناد اجازه‌ای که وزیر دادگستری برای قوانین دادگستری داشته، آن را اجرا کرده. و اگر همه این‌ها اخطار کرده‌اند، چرا شاه سابق آن را توضیح فرمود و فرمان آن را صادر فرموده‌اند؟

ج - علاوه بر قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب دی ماه ۱۳۱۸، که کیفیت آن ذکر شد، قانون راجع به صلاحیت دادگاه‌های نظامی، مصوب دوم دی ماه ۱۳۲۷ دلیل می‌آورم.

این قانون نیز که مشتمل بر دو ماده است، به کیفیت فوق از طرف وزارت دادگستری به مجلس شورای ملی پیشنهاد و به کمیسیون دادگستری برده شده است و کمیسیون مزبور آن را تصویب کرده است و رئیس وقت مجلس نوشته است: "چون به موجب قانون ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۸، وزارت دادگستری مجاز است لوایح قانونی را که به مجلس شورای ملی پیشنهاد نموده، به استثنای لوایح مربوط به دعاوی اشخاص علیه دولت، پس از تصویب در ثلث اعضای کمیسیون قوانین دادگستری، به مورد اجرا گذاشته و بعد از آزمایش در عمل، چنانچه نواقصی مشهود گردید رفع و قوانین مزبور را تکمیل و برای تصویب مجلس شورای ملی پیشنهاد کند. بنابراین، قانون راجع به صلاحیت دادگاه‌های دائمی، مشتمل بر دو ماده که در تاریخ ۲ مرداد ۱۳۲۸ به تصویب کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی رسیده، قابل اجرا است. رئیس دادگاه، رضا حکمت." و عین گزارش را تقدیم مقام ریاست دادگاه می‌کنم.

گزارش‌ها توسط آقای سرهنگ بزرگمهر، وکیل مدافع، تقدیم شد.

«در فرمان توشیح نیز که از طرف شاه صادر شد، به قید آنکه قانون مزبور مصوب کمیسیون دادگستری است، دستور اجرای آن صادر شده که برای مزید اطلاع آقای سرتیپ آزموده و همکارانشان عین فرمان اعلیحضرت ذکر می‌گردد.

متن فرمان شاه: "با تاییدات خداوند متعال، ما، پهلوی، شاه ایران، نظر به اصل ۲۷ متمم قانون اساسی مقرر می‌داریم:

ماده اول - قانون راجع به صلاحیت دادگاه‌های دائمی نظامی که در تاریخ دوم مردادماه ۱۳۲۸ به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای ملی رسیده و منظم به این دست خط است، به موقع اجرا گذارده شود.

ماده دوم - هیات دولت مامور اجرای این قانون هستند.

به تاریخ ۱۹ مرداد ۱۳۲۸"

از دقت در متن ماده واحد قانون اجازه اجرای لوایح وزارت دادگستری، پس از تصویب کمیسیون قوانین دادگستری و شرحی که روسای مجلس، ذیل قوانین دادرسی و کیفر ارتش، مصوب ۱۳۱۸ و قانون ۱۳۲۸ نوشتند و ما نقل کردیم، روشن می‌شود نه تنها قانون دادرسی و کیفر ارتش و قانون صلاحیت دادگاه نظامی جزء قوانین دادگستری است، بلکه مجری آن‌ها نیز وزارت دادگستری می‌باشد نه وزارت جنگ. و وزیر دادگستری مکلف است آن‌ها را تکمیل و اجرا کند و به مجلس، برای تصویب پیشنهاد کند.

آخرین و مهم‌ترین دلیل ما در این باب، در قبال سرتیپ آزموده و دادگاه نظامی ایشان، این است که با وجود دلایلی که فوقاً ذکر شد، آیا باز معتقدید که قانون دادرسی و کیفر ارتش و قوانین راجع به صلاحیت محاکم نظامی، جزء قوانین دادگستری هست یا نه؟ اگر جواب مثبت باشد و قبول کنید که این قوانین جزء قوانین دادگستری هستند، پس به موجب اختیارات حاصل از فقره ۷ قانون اختیارات، اینجانب راجع به اصلاح قوانین دادگستری که قبلاً نقل شد، اصلاح

آن‌ها در حدود اختیارات اینجانب بوده و لوایح قانونی که برای اصلاح آن‌ها امضا و تصویب کرده‌ام، همگی معتبر و لازم‌الاجرا است.

اما اگر جواب منفی باشد و بگویند هنوز قبول نکرده‌ام که قوانین مزبور در صلاحیت محاکم نظامی، جزء قوانین دادگستری است، پس وای به حال من و همکارانم که در چنین دادگاهی باید محاکمه و محکوم شویم. چرا؟ برای اینکه می‌گوییم اگر قانون دادرسی و کیفر ارتش و همچنین قانون صلاحیت دادگاه‌های نظامی، جزء قوانین دادگستری نیستند، پس اصلاً قانون نیستند. زیرا به شرحی که در کیفیت تصویب این قوانین ذکر کردیم، هیچ یک از آن‌ها در مجلس تصویب نشده، بلکه در کمیسیون قوانین دادگستری تصویب شده‌اند و این کمیسیون به موجب قوانین مخصوص، اجازه داشته است که قوانین دادگستری را تصویب کند تا وزیر دادگستری اجرا کند. حال اگر این‌ها که در کمیسیون دادگستری تصویب شده‌اند قانونی نبوده‌اند، پس کمیسیون دادگستری حق تصویب آن‌ها را برای اجازه اجرا نداشته و تصویب کمیسیون مزبور، موجب اعتبار قانونی و مجوز اجرای آن‌ها نبوده و چون در مجلس شورای ملی مطرح نشده‌اند، پس چنین قوانینی از اصل، وجود پیدا نکرده‌اند.

نظر به دلایل مشروحه مسلم، غیرقابل تردید است اگر قانون دادرسی و کیفر ارتش از اصل اعتبار و ارزش قانونی داشته. اینجانب طبق اختیاراتی که طبق فقره ۷ قانون اختیارات در اصلاح قوانین دادگستری داشته‌ام، به موجب لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش، مصوب فروردین ۱۳۲۳، آن را اصلاح نمودم و مادام که تکلیف آن‌ها از طرف مجلس شورای ملی معین نشده، لازم‌الاجرا است.

بنابراین تفصیل، سازمان قضایی ارتش که بر طبق لایحه قانونی تشکیل شده و تشکیل دادگاهی که آقای سرتیپ آزموده، ادعانامه خود را به آن فرستاده‌اند، مانند سمت دادستانی خود ایشان، هیچ‌گونه مجوز قانونی ندارد و صرفاً دادگاهی است که به میل و اراده شخصی و با تکیه به سرنیزه سرباز و قدرت نظامی تشکیل شده و برخلاف نص صریح اصل ۷۳ متمم قانون اساسی است که به موجب آن، تعیین محاکم عرفیه، منوط به حکم قانون است. کسی نمی‌تواند به هیچ

اسم و رسم، برخلاف مقررات قانون، تشکیل دهد و همچنین برخلاف نص صریح اصل ۷۵ متمم قانون اساسی است که به موجب آن هیچ محکمه‌ای ممکن نیست تشکیل شود مگر به موجب قانون.

حضرت آقای سرلشکر! شما خانه نشسته بودید، نامه‌ای آوردند بیاید دادگاه. ایرادی هم به شما وارد نیست. ولی امروز من باید به شما بگویم این دادگاه قانونی نیست و من خوشحالم از اینکه شما رئیس دادگاه هستید. ولی این دلیل نیست که شما رئیس یک دادگاه قانونی باشید. وزارت جنگ حکم به شما داده بیاید. ولی اینجا یک دکتر مصدق بیچاره و مریض می‌گوید قربان شما بروم که هر چهار پنج نفر، بی‌خودی تشریف آورده‌اید.

پس از اینکه در دو قسمت قبل ثابت کردیم که محاکمه اینجانب جز با اجازه مجلس و در دیوان عالی کشور ممکن نیست و دادگاه و دادستانی نظامی که برای محاکمه من تشکیل داده‌اند، غیرقانونی است، اکنون بحث ما بر این است که محاکمه من با اجازه مجلس و در صلاحیت دیوان کشور بوده و بر فرض که دادگاه نظامی مطابق مقررات لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شده بود و از حیث تشکیل، قانونی بود، باز هم غیرقانونی بود، زیرا هر چند ادعای آقای سرتیپ آزموده به استناد ماده ۳۱۷ قانون مزبور رسیدگی و کیفر ارتش صادر شده و هر چند در ماده ۹۴ قانون مزبور رسیدگی به اتهام مذکور در ماده ۳۱۷، اعم از این که متهم نظامی و غیرنظامی باشد، در صلاحیت دادگاه نظامی قرار داده شده بود، طبق دستور ماده ۹۴، مبنی بر صلاحیت محاکم نظامی و یا برای رسیدگی به اتهام اشخاصی که به موجب ماده ۳۱۷ تحت تعقیب قرار می‌گیرند، به موجب ماده ۹ لایحه قانونی که در تاریخ ۲۶.۳.۳۲ به استناد اختیارات ۶ ماهه، به امضای اینجانب رسیده و تقدیم مجلس شورای ملی شده است، نسخ شده است.

یا من دارای اختیارات بوده‌ام و یا نبوده‌ام. اگر بوده‌ام، تمام لوایح قانونی من که متجاوز از ۲۰۰ لایحه می‌باشد، ارزش قانونی دارد و قابل اجرا است و یا می‌گوید اصلاً من اختیارات

نداشته‌ام. ولی لوایح من، طبق قانون اختیارات، پس از تقدیم به مجلس، لازم‌الاجرا است و کسی حق ندارد آن را موقوف‌الاجرا گذارد.

به موجب ماده ۹۰ قانون حذف محاکم اختصاصی، آن قسمت از جرایم افراد غیرنظامی که در صلاحیت دادگاه نظامی و همچنین جرایم عمومی افراد ارتش، جز آنچه که در تبصره ذکر شده در تاریخ ۳۱.۶.۲۹ در صلاحیت محاکم دادگستری قرار دارند، از مواد مزبور، آنچه که مربوط به غیرنظامیان است، مواد ۴۰۸ و ۴۰۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش و مواد ۳۹۲ و ۳۹۳ که مربوط به صلاحیت محاکم نظامی است، ولو متهم غیرنظامی باشد، ماده ۳۱۷ اصولاً از جرایم عمومی است. بدیهی است دیگر محاکم نظامی، صلاحیت رسیدگی را دارا نمی‌باشند. خواه متهم نظامی و خواه غیرنظامی باشد.

معلوم است که دستاویزهای سرتیپ آزموده برای چشم‌پوشی از ماده ۹ و حذف محاکم اختصاصی برای رسیدگی به اتهام ماده ۱۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش، همان تصویب‌نامه هیات وزیران فعلی دولت است و درباره آن به حد کافی بحث نمودم. در آنجا آقای سرتیپ آزموده می‌گوید که مطابق این تصویب‌نامه هیات وزیران تصویب نمودند از اجرای لوایح قانونی جز آنچه قوانین استخدامی است خودداری شود. و چون مطابق استنباط آقای سرتیپ آزموده و همکاران ایشان، ماده ۹ لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی راجع به وزارت جنگ است، خود را مجاز دانسته‌اند از اجرای این ماده خود را معاف دانند.

در قسمت دوم ثابت شد که قوانین مربوط به دادرسی و کیفر ارتش از هر حیث جزء قوانین دادگستری است و به این جهت قانون دادرسی و کیفر ارتش فقط به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری رسیده که ضمن آن لایحه، حذف محاکم اختصاصی بحث گردید و لازم نیست تکرار شود. تنها مطلبی که لازم است بر مطالب گذشته علاوه شود، این است که اگر راجع به لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش که مربوط به سازمان دادگاه‌های نظامی است، ظاهراً ممکن بود و با قوانین مربوط به سازمان قضایی ارتش جزء قوانین دادگستری هست یا نه و ثابت شد که هست و هر قانونی که در محاکم نظامی و یا هر محکمه اختصاصی نباشد، ذاتاً و مستقیماً قانونی

است، مربوط به صلاحیت محاکم دادگستری است. زیرا صلاحیت محاکم اختصاصی غیر قابل انفکاک از صلاحیت محاکم عمومی است و هر قانونی که صلاحیت محاکم اختصاصی را توسعه دهد، در همین حال و مستقیماً صلاحیت محاکم عمومی را محدود می‌نماید و بالعکس هر قانونی که صلاحیت محاکم اختصاصی را محدود سازد، صلاحیت محکمه عمومی را توسعه داده است.

به عبارت دیگر، مفهوم صلاحیت، یک مفهوم مطلق نیست، بلکه نسبی است که حدود اختیار یک دادگاه را از حدود اختیار دادگاه دیگر جدا می‌سازد، مانند حق بین دو ملک و دو مملکت. و بالنتیجه هر قانونی راجع به صلاحیت همیشه به دو محکمه مربوط است و چون اصل کلی هر امری صلاحیت محاکم عمومی است و صلاحیت محاکم اختصاصی خلاف این اصل می‌باشد، هر قانونی که برای محاکم اختصاصی است، و بالذات به صلاحیت محکمه عمومی است، مربوط می‌شود، از این جهت که مقررات مربوط به اصل صلاحیت محاکم اختصاصی در یک لایحه قانونی جمع شده است. بالجمله لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی، جزء قوانین دادگستری است و به شرطی که قبلاً ذکر شده، به مجلس شورای ملی تقدیم گردیده و به کمیسیون دادگستری ارجاع شده است و در کمیسیون دادگستری ثبت می‌باشد.

و به حکم قسمت اخیر قانون اعطای اختیارات، مادام که تکلیف آن از طرف مجلس شورای ملی معین نشده، لازم‌الاجرا است. از زمان اجرای این لایحه، چندین هزار پرونده که قبلاً در محاکم اختصاصی، مانده محاکم نظامی و دادرسی دارای مطرح بود و به موجب مقررات این لایحه در صلاحیت محاکم عمومی دادگستری قرار گرفته، در این مراسم اختصاصی به قرار عدم صلاحیت منتهی و به وزارت دادگستری ارسال گردیده است و محاکم دادگستری نیز با صدور قرار صلاحیت، خود به رسیدگی پرداخته‌اند.

۳- مطلب دیگری که لازم به توضیح است، این است که اگر هم سمت نخست‌وزیری و وزیر دفاع ملی را نداشته‌ام، تعقیب و محاکمه من موقوف به اجازه مجلس شورای ملی و بعد صلاحیت دیوان کشور بود و اگر لایحه دادرسی و کیفر ارتش در تعبیر سازمان قضایی ارتش و

لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی در الغای صلاحیت محاکم نظامی، راجع به جرایم عمومی افراد نظامی و غیرنظامی تصویب نکرده و مطابق دلخواه آقای سرتیپ آزموده، هنوز همان قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ معتبر و قابل اجرا بود، باز بر طبق مقررات همان قانون سال ۱۳۱۸، جریان تعقیب و محاکمه‌ام در این دادگاه نظامی، به استناد ادعانامه آقای سرتیپ آزموده، غیرقانونی و ناصحیح است. زیرا اولاً در قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸، مواد ۲ تا ۱۸ از وظایف و اختیارات دادستان ارتش است، که آقای سرتیپ آزموده مدعی این سمت می‌باشد، و به شرحی که در این مواد ذکر شد، هر چند دادستان ارتش بر تمام بازپرسان و دادستانان ارتش سمت ریاست دارد، ولی مستقیماً دادستان هیچ دیوان حربی محسوب نمی‌شود. بنابراین نمی‌تواند به هیچ دیوان حربی ادعانامه بدهد.

شما را به خدا توجه کنید چه عرض می‌کنم. این دو باب ادعانامه‌ای که دادند، برخلاف قانون است، زیرا در ماده ۲۲ مقرر شده است که در معیت هر دیوان حرب عادی، یک دادستان قرار دارد و نه جزء وظایف دادستان ارتش که در تمام ارتش یکی است.

همچنین است مندرجات مواد ۱۳۸ که می‌گوید: «فرمانده مربوطه پس از وصول پرونده اتهامی، هرگاه موضوع اتهام جنحه یا جنایت باشد، افسر رسیدگی و تعقیب، قضیه را به دادستان مربوطه صادر می‌نماید.»

قانون می‌گوید فرمانده ناحیه یک باید پرونده را ببیند. آقای رئیس دادگاه، فرمانده ناحیه یک چه کسی است؟»

رئیس دادگاه: «اعلیحضرت همایون شاهنشاهی»

دکتر مصدق: «آقا ما پنج ناحیه داریم. نه یک ناحیه.»

رئیس: «اعلیحضرت همایونی»

دکتر مصدق: «آقا! اعلیحضرت همایونی رئیس کل مملکت هستند و این کسر شأن معظم له است که بگوییم فرمانده ناحیه هستند.»

و ماده ۱۷۳ می گوید دادستان مربوط، پس از دریافت پرونده، مکلف است نظر خود را اعم از موافق یا مخالف، اظهار کند و معلوم نیست آقای سرتیپ آزموده، به استناد چه ماده‌ای از قانون سال ۱۳۱۸ که به قول او معتبر است، به خود اجازه داده است بر علیه من ادعای صادر کند. بپرسید مدرک قانونی او چیست؟ بپرسید آقای دادستان یک ماده قانون در این باره نشان دهد. او بر خلاف قانون رفتار کرده است. دادستان که خلاف قانون رفتار کند، تکلیف دیگران چیست؟

ثانیا، برای تشریفات تعقیب متهم، در ماده ۱۳۸ قانون ۱۳۱۸ مقرر بوده است که باید پرونده مقدماتی در نزد فرمانده فرستاده شود و فرمانده هر گاه موضوع راجع به جنحه و جنایت باشد، به آن رسیدگی کند. در آخر گفته می‌شود هر تعقیبی بر خلاف مواد فوق به عمل آید، از درجه اعتبار ساقط است.»

تشکیل مجدد جلسه

بعد از ده دقیقه، رئیس دادگاه و قضات و دادستان وارد تالار شدند.

رئیس: «آقای دکتر مصدق، ادامه فرمایید.»

دکتر مصدق: «با وجود این مقررات که همه در قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب سال ۱۳۱۸ موجود است و به عقیده سرتیپ آزموده، کلا معتبر می‌باشد، ادعای ایشانی ابدی حاکمی نیست که فرمانده واحد تهران اصلا کیست. و آیا بر طبق ماده ۱۳۷، پرونده مقدماتی نزد فرمانده واحد تهران فرستاده شده یا نه. و آن فرمانده امر رسیدگی و تعقیب قضیه را به دادستان مربوطه صادر نموده یا نه. و دادستان مربوط، آقای سرتیپ آزموده است یا شخص دیگری. و اگر آقای سرتیپ آزموده، چگونه می‌تواند هم دادستان ارتش و هم دادستان دیوان حرب باشد و هم رئیس و هم مرئوس باشند؟ و چون اطمینان دارم در جریان تعقیب من، به هیچ یک از این ترتیبات عمل نشده است، بر طبق قسمت اخیر ماده ۱۳۸ همان قانون دادرسی و کیفر ارتش سال ۱۳۱۸، کلیه جریان تعقیب از درجه اعتبار ساقط است.»

در ماده ۳۷ قانون سال ۱۳۱۸ مقرر شد، شش طبقه اشخاص نمی‌توانند سمت ریاست و کارمندی دادگاه اینجانب و یا وظیفه دادستانی و بازپرسی را عهده‌دار شوند. دسته ششم افسرانی هستند که تحت اوامر متهم در زمان ارتکاب بزه، منتسب انجام وظیفه می‌گردند. با توجه به اینکه آقای سرتیپ آزموده، تا ۲۷ مردادماه، سمت ریاست اداره مهندسی ارتش را داشته و اداره مهندسی ارتش از اداراتی است که تحت امر و ریاست وزیر دفاع ملی است، روشن می‌شود که آقای سرتیپ آزموده، تا روز ۲۸ مردادماه، تحت ریاست مستقیم اینجانب، یعنی وزیر دفاع ملی، انجام وظیفه نموده. بنابراین، طبق فقره ۶ از ماده ۳۷، نمی‌تواند سمت دادستانی را بر علیه من عهده‌دار شود.

همچنین آقای سرلشکر غلامحسین افخمی، تا این اواخر، به عنوان رئیس دیوان انجام وظیفه نموده و قرار بازداشت بازپرس راجع به اتهام اینجانب را که به آن اعتراض نموده‌ام، در جلسه اول مهرماه ۱۳۳۲، تأیید نموده است.

آیا این کسی که آمده خانه مرا غارت کرده، تأیید بازداشت مرا داشت؟ آیا شما را به خدا این مضحکه نیست؟ و این سرلشکر کیست که به اعتراف خود در تانک نشسته و به خانه اینجانب حمله کرده؟ پس هم شاکي است و هم متهم و هم در موضوع اتهام مربوطه گواهی داده و هم سابقاً اظهار عقیده به بزه اینجانب نموده و به درجه سرلشکری هم مفتخر گردیده است و بنابراین طبق ماده ۳۷، صلاحیت ریاست دادگاه را نداشته است و گویا بر اثر همین نکات بوده که ایشان را از دادگاه فرضی برداشته‌اند. آیا دلیل این‌ها را قبول خواهد کرد آقا؟

۵- با اینکه در مقدمه لایحه گفتیم که مقصود ما به هیچ وجه دفاع از ماهیت اتهام و گفته‌های آقای سرتیپ آزموده در ادعای ایشان نیست، زیرا دفاع ماهوی و دفاع در ماهیت وقتی مورد دارد که قضیه در دادگاه طبق قانون تشکیل شده باشد و صلاحیت قانونی نیز برای رسیدگی به قضیه داشته باشد، مطرح شود؛ مع‌ذک در دنباله بحث خود راجع به عدم صلاحیت دادگاه نظامی، ناگزیرم درباره استناد آقای سرتیپ آزموده به ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز بحث نماییم و این، نه از نظر ماهوی است، بلکه از نظر عدم صلاحیت دادگاه نظامی است

زیرا در مقام دفاع ماهوی، گفت‌وگو درباره ماده ۳۱۷ طولانی است و ما به اختصار در جهتی از این ماده در مورد صلاحیت دادگاه نظر می‌کنیم.

آقای سرتیپ آزموده پس از اینکه در قسمت‌های الف و ب ادعانامه خود در مورد اتهام چندین صفحه‌ای خود داستان‌ها نقل کرده است، در قسمت ج، نوع بزه و انطباق با قانون مربوط، فقط یک سطر نوشته است: «بزه هر دو نفر از نوع جنایت بوده و منطبق با ماده ۳۱۷ قانونی دادرسی و کیفر ارتش است که ذیلاً درج می‌شود.» و با نقل ماده ۳۱۷، تمام این قسمت ج ادعانامه ایشان راجع به نوع بزه مربوط می‌باشد.

در اینجا حقا باید اعتراف نمایم که آقای سرتیپ آزموده در تنظیم این قسمت از ادعانامه خود، مخصوصاً در نقل ماده ۳۱۷ در متن ادعانامه، شم قضایی را به کار نبرده‌اند، زیرا اگر متن ماده ۳۱۷ خود را در ادعانامه نقل نکرده بود، اشخاص عادی که ادعانامه ایشان را در روزنامه‌ها می‌خواندند و از متن ماده ۳۱۷ خبر نداشتند، نوعاً این امکان و علاقه را نداشتند که قانون دادرسی و کیفر ارتش را به دست آورند و متن ماده ۳۱۷ را بخوانند و بدانند در آن چه نوشته شده است و بدین جهت، بسیار به سادگی فکر می‌کردند چون آقای سرتیپ آزموده، بزه هر دو نفر را از نوع جنایت دانسته‌اند، ماده ۳۱۷ مربوط به جنایت است و لابد مندرجات آن طوری است که اگر نسبت اتهامی که آقای سرتیپ آزموده به اینجانب داده ثابت شود، ماده ۳۱۷ منطبق با آن می‌گردد.

ولی خوشبختانه آقای سرتیپ آزموده، خود ماده ۳۱۷ را در ادعانامه نقل نموده و این سبب شد که کسی اشتباه نکند و با خواندن متن ماده بداند که کوچکترین رابطه بین مفهوم ماده با آنچه در شرح ادعانامه نسبت داده شده، وجود ندارد.

آقای سرتیپ آزموده ماده ۳۱۷ را در ادعانامه نقل کرده. ما آن را در اینجا نقل می‌کنیم و مقدمتا می‌گوییم که ماده ۳۱۷ دومین ماده فصل دوم از باب دوم از کتاب چهارم قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب سال ۱۳۱۸ می‌باشد که عنوان فصل دوم عبارت است از «سوء قصد نسبت به حیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و یا والاحضرت همایون ولایت عهد» و

ماده ۳۱۶ که اولین ماده این فصل است، از این قرار است: «ماده ۳۱۶- هر کسی که نسبت به حیات اعلیحضرت همایونی یا والاحضرت ولایت عهد سوء قصد نماید، پس از دادرسی و ثبوت، محکوم به اعدام است.»

پس از ماده ۳۱۶، ماده ۳۱۷ که مورد استناد آقای سرتیپ آزموده است، به شرح ذیل است: «ماده ۳۱۷- هر کس مرتکب سوء قصدی شود که منظور آن خواه به هم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تاج و تخت و خواه تحریص مردم به مسلح شدن به ضد قدرت سلطنت باشد، محکوم به اعدام است.»

و برای درک مفاد آن، بعداً لازم است معنی سوء قصد را دانست. معنی سوء قصد به دلیل عرف و اصطلاح تمام کسانی که با مباحث حقوقی سر و کار دارند، عبارت از اقدام به کشتن کسی یا قصد و تصمیم قبلی و تهیه مقدمات و وسایل است. البته ممکن است سوء قصد به نتیجه برسد و کسی که مورد سوء قصد بوده، کشته شود.

اگر گفتند دکتر مصدق سوء قصد دارد، معنای آن این است که آلتی تهیه کرده تا سوء قصد را انجام دهد و مراد از سوء قصد، کشتن است و نمی گویند سوء قصد داشته کلاهبرداری کند. و در عرف و اصطلاح قضایی، کشتن را می گویند.

اگر حالا سوء قصد به نتیجه نرسید، تمام وسایل فراهم شد ولی کسی که سوء قصد داشت نتوانست کسی را بکشد، و به جیتی شخص مورد سوء قصد از کشته شدن نجات یابد، در هر حال، سوء قصد همان اقدام برای کشتن است با تصمیم و قصد قبلی و تهیه مقدمات و وسایل. به این معنی در موارد قانونی ذکر شده، در قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز به این معناست که در فصل دوم ذکر شده است. لیکن تفاوت ماده ۳۱۶ با ماده ۳۱۷ یکی از جهت موضوع سوء قصد و دیگری از جهت علت و منظور اصلی سوء قصد است. به این معنی که ماده ۳۱۶ از حیث موضوع قصد خاص از حیث علت و منظور و قصد عام است. ولی ماده ۳۱۷، بالعکس، از حیث موضوع، سوء قصد عام و از حیث علت و منظور، سوء قصد خاص است، چون که ماده ۳۱۶ برای هر کس عام است که نسبت به حیات اعلیحضرت همایون یا والاحضرت ولایت عهد مرتکب سوء قصدی

شود و این شامل سوء قصد نسبت به هر کسی می‌گردد، ولی علت سوء قصد یکی از سه چیز بوده؛ یا تحریص مردم به مسلح شدن، بر هم زدن تاج و تخت، به هم زدن اساس حکومت. و چون سوء قصد نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و والاحضرت همایون ولایت عهد، به هر علت که باشد، در ماده ۳۱۶ دارای مجازات اعدام قرار داده شده، نتیجه ماده ۳۱۶ نسبت به اشخاص دیگری سوء قصد نماید.

ولی [اگر] منظور او از این سوء قصد این باشد یا اساس حکومت را به هم زند یا ترتیب وراثت تاج و تخت را تغییر دهد یا مردم را تحریص به مسلح شدن علیه مملکت نماید، بالا اولاً سوء قصدی مرتکب شده باشد. یعنی با قصد و تهیه قبلی، اقدام به کشتن کسی کرده باشد؛ ثانیاً منظور او از این سوء قصد، یکی از سه منظور مذکور در ماده ۳۱۷ باشد.

اکنون ببینیم آقای سرتیپ آزموده در ادعانامه خود علیه من چگونه ماده ۳۱۷ را با اتهاماتی که به اینجانب نسبت داده است تطبیق نموده است. آیا آقای سرتیپ آزموده ادعا کرده‌اند که اینجانب مرتکب سوء قصد شده و اقدام به کشتن کسی کرده‌ام و اگر کرده‌ام، آن شخص کی بوده؟

ایشان ادعا کرده‌اند من برای بر هم زدن حکومت و ترتیب وراثت تاج و تخت و یا مسلح شدن مردم علیه سلطنت سوء قصد داشته‌ام؟ لازم به توضیح نیست که در بین تمام داستان‌هایی که در ادعانامه آقای سرتیپ آزموده ذکر شده، سوء قصدی به من نسبت داده نشده و ایشان ادعا نکرده‌اند که اینجانب برای یکی از سه منظور ماده ۳۱۷ اقدام به کشتن کسی کرده‌ام، بلکه ایشان در همان یک سطر ادعانامه که در باب بزه و تطبیق با قانون بوده، نوشته‌اند بزه هر دو از نوع خیانت بود. خیانت، آقا! مجازات دیگری دارد، قتل مجازات دیگری. اگر سوء قصدی کرده بودیم که اعلیحضرت را خدای نکرده بکشیم، مجازاتش اعدام بود. بنابراین کمترین ارتباطی با ماده ۳۱۷ که موضوع سوء قصد است، نه خیانت، نمی‌تواند داشته باشد.

بنابراین ماده ۳۱۷ با اتهاماتی که در ادعانامه به من نسبت داده شده، قطع نظر از صحت یا سقم آن، تطبیق نمی‌کند و چون ماده ۳۱۷ اساس کوشش‌های سرتیب آزموده است، بنابراین رکن نیز موهوم است و اساس آن واهی است.

مثل دیگر، اصل ۴۵ می‌گوید کلیه قوانین و دست‌خط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسوول رسیده باشد و مسوول صحت آن فرمان، وزیر است. پس این دست‌خط را که کسی امضا نکرده بود، طبق اصل ۴۹ صدور قوانین و احکام، برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون اینکه هرگز اجرای این قوانین را تعلیق یا توقیف نماید.»

در اینجا آقای دکتر مصدق خلاصه‌ای از آنچه که گفته بودند، مجدداً تکرار کردند و گفتند: «عرض کردم که تشکیل این دادگاه برخلاف قانون است و همین محکمه انتظامی که هنوز آن را نتوانسته‌اند نسخ کنند، حالا می‌تواند از شما بازخواست کند که چرا اینجا آمده‌اید و نشسته‌اید.»

و آقای دکتر مصدق خطاب به آقای رئیس و اعضای دادگاه اظهار داشت: «حالا نرسید. من شما را آنجا نخواهم برد.»

(خنده شدید حضار)

«فصل سوم؛ در محاکمات مربوط به جرایم سیاسی، حضور هیات منصفه لازم است. پس از اینکه در فصل اول به ثبوت رسید دادگاهی که می‌تواند مرا محاکمه کند دیوان کشور است، آن هم با اجازه مجلس شورای ملی و در فصل دوم نیز ثابت شد دادگاه و دادستان نظامی که برای محاکمه من تشکیل شده‌اند، غیرقانونی است، اکنون فرض می‌کنیم صلاحیت رسیدگی به آن را دارد و همچنین فرض می‌کنیم که دادگاه و دادستان نظامی، کاملاً بر طبق قانون دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شده باشد و آن وقت به اشکال دیگری بر خواهیم خورد و آن اجرای اصل ۷۹ متمم قانون اساسی است. در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات، هیات منصفه در محاکم

حاضر خواهند بود مگر اینکه آقای سرتیپ آزموده بفرمایند جرم منتسب به من، از جرایم سیاسی نیست.

این هیات منصفین چرا درست شده؟ پیش از انقلاب فرانسه که قوانین در عالم کمتر بود، مردم را در زندان می‌بردند و زحمت می‌دادند که آن‌ها اقرار کنند. ولی وقتی مجازات جسمی قدغن شد، گفتند چه کار کنیم؟ متهم هم که اقرار نمی‌کند. پس چه باید کرد؟ پس باید هیات منصفه‌ای را از افراد مورد اعتماد معین کرد. این‌ها بنشینند. بعد یک سوال از آن‌ها می‌کنند و بعدا هیات منصفه، نظر خود را با یک «آری» یا «نه» اعلام می‌کنند.

هیات منصفه اگر اینجا باشند و بپرسند ادعای آقای سرتیپ آزموده درباره دکتر مصدق صحیح است، اگر گفتند نه که من در می‌روم و از اینجا می‌روم. اما اگر گفتند آری، من در اختیار شما هستم. به هر جا که می‌خواهید ببرید.

هیات منصفه کسانی هستند که نظر ندارند و دروغ نمی‌گویند. یک پایشان این دنیا است و یک پایشان آن دنیا. دیگر چه لزومی دارد دروغ بگویند؟ پس باید بفرمایند چه جرمی از جرایم سیاسی است و شرکت هیات منصفه هم در جریانات سیاسی لزومی ندارد.

بنا بر دلایل معروضه و به هر جهتی از جهات دادگاهی که تشکیل شده، حائز شرایط دادگاه قانونی نیست و محاکمه اینجانب، اگر وزیر هم نبودم، می‌بایستی طبق ماده ۳۵ لایحه قانونی مطبوعات که نقل می‌شود رسیدگی شود. جرایم مطبوعاتی و همچنین سیاسی غیرمطبوعاتی باید بر طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی در دادگاه جنایی دادگستری، با حضور هیات منصفه رسیدگی شود.

پس این هیات منصفه ضروری و لازم‌الاجرا است. چرا؟ برای آنکه قانون مطبوعات من به مجلس پیشنهاد شد و تا تعیین تکلیف لازم‌الاجرا است و به موجب قسمت اخیر ماده واحده، راجع به اختیارات من تا زمانی که تکلیف از طرف مجلس معین نشده، در حکم قانون و

لازم‌الاجرا است و محاکمه من باید در دادگاه جنایی دادگستری، با حضور هیات منصفه صورت گیرد و این دادگاه، به هیچ وجه من الوجوه صالح نیست.

و من اکنون می‌خواهم از روی حقیقتی پرده برگیرم و آن این است که در طول تاریخ مشروطیت ایران، این اولین باری است که یک نخست‌وزیر قانونی را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی اتهام می‌نشانند و برای شخص من خوب روشن است چرا این طور شده. ولی می‌خواهم قاطبه ملت ایران و به خصوص طبقه جوان و تحصیلکرده که چشم و چراغ مملکت و مایه امید این مملکت هستند نیز علت این سختگیری و شدت عمل را بدانند و از راهی که برای طرد نفوذ استعماری بیگانگان پیش گرفته‌اند، منحرف نشوند و از مشکلاتی که در پیش دارند، نهراسند و از راه حق و حقیقت منحرف نشوند. به من گناهان زیادی نسبت دادند و من می‌دانم یک گناه بیشتر نکرده‌ام و آن این است که تسلیم تمایلات خارجیان نشده و دست آنان را از منابع ملی کشور کوتاه کردم.

در تمام مدت زمامداری خود، از لحاظ سیاست داخلی و خارجی، یک هدف داشتم و آن این بود که ملت بر مقدرات خود مسلط گردد و هیچ عاملی در سرنوشت مملکت، جز اراده ملت دخالت نکند. پس از ۵۰ سال مطالعه و تجربه، به این نتیجه رسیدم جز تأمین آزادی و استقلال ممکن نیست ملت ایران بر مشکلاتی که در راه سعادت و عظمت خود دارد غلبه کند. برای نیل به این منظور، تا آنجا که توانستم کوشیدم. راست است که می‌خواهند سرنوشت من و خانواده‌ام را درس عبرت برای دیگران کنند.»

در اینجا حال گریه به آقای دکتر مصدق دست داد.

«ولی من مطمئنم که نهضت ملت ایران خاموش‌شدنی نیست و هرگز فراموش نکنند که سرنوشت افراد در مقابل حیات و استقلال ملل، بی‌ارج و بی‌ارزش است و تنها آرزویم این است که ملت ایران اهمیت نهضت ملی خود را به خوبی درک کنند و به هیچ صورت از تعقیب راه پرافتخاری که رفتند، دست نکشند.»

امیدواریم که تمام طبقات و آحاد و افراد، از پیر و جوان، در هر مسلک و مذهب و دین، در هر شغل و مقام، این معنا را به خوبی درک کنند که بیش از یک قرن سیاست‌های مخرب و مهلک خارجی در مقدرات وطن عزیز ما تأثیر خارق‌العاده داشت و تمام جریان سیاسی و اقتصادی مملکت را تحت تأثیر می‌گرفت و مخصوصاً نفوذ سیاسی و اقتصادی امپراتوری انگلیس و حکمرانی آشکار و پنهان شرکت سابق نفت جنوب در مدت نیم قرن، امکان تجدید حیات و فعالیت شرافتمندانه را از ما سلب کرده بود.

مقتضیات سیاسی دنیا و عشق و علاقه‌ای که تمام طبقات و افراد ملت به مبارزه با این سرطان مهلک و طرد این سیاست استعماری داشتند، به من و دوستانم فرصت داد به حکمرانی دولت انگلیس در ایران و شرکت سابق نفت خاتمه داد و صنعت نفت جنوب را...»

رئیس: «این راجع به صلاحیت نیست. وکیل مدافع شما درباره صلاحیت حرفی دارد؟»

دکتر مصدق: «دو سطر دیگر مانده است. بگذارید بگویم.»

رئیس: «دادستان اظهاراتی دارند.»

دکتر مصدق: «اجازه بدهید من بروم. حال ندارم...»

رئیس: «حرف دادستان را بشنوید.»

دکتر مصدق: «او هر چه می‌خواهد بگوید. من که دیگر اینجا نمی‌آیم. مگر آنکه مرا دست‌بند بزنند و بیاورند.»

در این وقت دادستان شروع به صحبت کرد و طی بیانات خود، به صحبت آقای دکتر مصدق پاسخ دادند و آنگاه آقای دکتر مصدق رشته سخن را به دست گرفته و گفتند: «بنده از دادستان به موجب ماده ۱۹۹ باید اظهار رسمی بدهم و به ایشان جواب بگویم.»

رئیس: «بعد از اظهارات تیمسار سرتیپ ریاحی.»

دکتر مصدق: «ماده ۱۹۹ را بخوانید.»

آقای سرهنگ بزرگمهر ماده ۱۹۹ را قرائت کردند.

رئیس: «بیانات وکلای مدافع»

دکتر مصدق: «شما به یک شخص اجازه دادید که مدت هفت ساعت صحبت کند و من که می‌خواستم یک کلام وصیت خود را تمام کنم، اجازه ندادید.»

رئیس: «جنابعالی سه جلسه تمام صحبت فرمودید و تمام اوقات جلسه را اشغال فرمودید.»

دکتر مصدق: «جناب رئیس دادگاه! شما باید قانون را اجرا کنید. طبق ماده ۱۹۹، متهم می‌تواند بعد از بیانات دادستان صحبت کند. آقا این محاکمه غیر از محاکمه سرتیپ ریاحی است.»

رئیس: «آقای دکتر! امروز بیانات جنابعالی تمام می‌شود؟»

دکتر مصدق: «بله آقا.»

رئیس: «خواهش می‌کنم بفرمایید.»

دکتر مصدق: «اگر امروز تمام نکردم، حاضر هستم چیزی که ندارم، ولی هر چه دارم جریمه بدهم. آقا! ایشان فرمایشاتی فرمودند. (اشاره به آقای دادستان ارتش) که من بر خلاف شاه بودم. می‌خواستم مملکت را به هم بزنم و چنین کردم و چنین کنم. آقا، این نیست. من اگر جواب این مرد را ندهم، این محکمه نیست.»

رئیس: «بیانات شما مربوط به ماهیت خواهد شد.»

دکتر مصدق: «او گفت که من مخالف شاه هستم تا شما با رأی خود مرا محکوم کنید. من زندانی هستم و این ظلم است که اجازه ندهید. پس آقا سر من را یکبارہ ببرید. شما اجازه دادید که شخصی ۷.۵ ساعت تمام حرف بزند. ولی وقتی که مجلس شورای ملی خواستم چند کلمه بگویم...»

رئیس: «ایستاده باید صحبت کنید.»

دکتر مصدق: «چشم. من چون روز اول اجازه گرفتم، خیال کردم این اجازه مستمر است. بلند می‌شوم.»

و بلافاصله آقای دکتر مصدق از جای خود بلند شد.

«برای چه کار و از چه نظر گرفتار شدم. یک زندانی رئیس دادگاه که حتما دو روز دیگر محکوم می‌شود، محکومی که نه تجدیدنظر می‌خواهد نه عفو قبول می‌کند، نگذاشتند حرف آخر خود را بزنند. معروف است که وقتی کسی را پای دار می‌برند، می‌گویند آخرین حرف خود را بزن. اگر وصیتی داری، بکن.»

خیلی معذرت می‌خواهم از اینکه... عرض کنم... نگذاشتید وصیت خود را بکنم. چیزی باقی نبود که وصیت من تمام شود. مانع شدید آن را خاتمه دهم. آن قدر توجه به سرکوفت از یک شخص از اینکه به من اتاق داده‌اند و غذایی می‌دهند، فرمودید. بیزارم از اینکه لقمه نانی در اینجا صرف کنم. در حبس مجرد. بفرمایید مرا از اینجا به زندان قصر ببرند و در آنجا جان بسپارم.

نظر گوینده‌ای در این جلسه، این بود که تا روز قیامت، ایرانی همین وضعیتی که دارد باید باقی بماند و یک ایرانی باشد که هیچ‌کس اسم آن را نبرد و ایرانی باشد که دول استعماری بگویند وحشی است و باید سال‌های سال تحت سرپرستی آن‌ها تربیت شود. آن شخص هم درجاتی تحصیل کند. از این درجه به سرلشکری و از آن به سپهبدی، که وقتی مردم بگویند سپهبد مرحوم شده است.

اگر قبل از نهضت ملی و بعد از آن به خارج رفته باشید، می‌دانید ملت ایران از اینکه آزادی و استقلال به خرج داده بود، چه منزلتی پیدا کرده بود و چه آبرویی برای خود کسب کرده بود. نظر خارجی‌ها این است که ایران همیشه نفهم و فقیر بماند و قدرت شاه را زیاد کنند که هر چه می‌خواهند به دست او انجام دهند و هر وقت تخلف کرد، او را ببرند و دیگری را به جای او

بگذارند. نمی‌خواهند ملت فهمیده‌ای باشد، ولی نمی‌شود آن را از بین برد. همچنان که دربارهٔ احمدشاه و رضاشاه کردند.

شما ای افسران وطن‌پرست! گوش بدهید ببینید چه عرض می‌کنم. اگر درست عرض می‌کنم، از اطاله و اشتباهات یک مردی جلوگیری کنید. اگر نمی‌توانید و مجبورید، آنچه آن مرد می‌گوید اجرا کنید. چرا دادگاه برپا کردید و مردم را به زحمت انداختید و دادگاه جنایی را بلاانقطاع تشکیل داده و من بیچاره را می‌برید؟ فقط یک امضا کنید که دکتر مصدق محکوم است. او را اعدام کنید. مگر کارهای شما را نمی‌بینند؟ مگر مخبرین خارجی از این دادگاه به جایی خبر نمی‌دهند؟ دنیا در بی‌خبری می‌ماند؟ وقتی کبک سر خود را زیر برف می‌کند، کسی او را نمی‌بیند؟

به خدا قسم این عملیات، خلاف شأن و حیثیت ایران است. از تمام افسرانی که در یک عمر از مال ملت استفاده کرده و به همین جایی که دارند، رسیده‌اند و بعد هم به ارتقای رتبه مفتخر می‌شوند و مسافرت به خارج می‌کنند، شایسته نیست که نسبت به این ملت، حق ناشناسی کنند. از کجای کلمات من و الفاظ من که آن مرد توضیحاتی داد، فهمیده‌اید که من مخالف شاه هستم؟»

در اینجا گریه به دکتر مصدق دست داد.

«من می‌گویم شاهی می‌خواهم که پادشاه این مملکت باشد و همیشه شاه باشد و هر وقت گفتند برو، بگوید پادشاه این مملکت و هیچ جا نمی‌روم. ولی بعضی نمی‌گویند. می‌خواهند به همان حرف‌های پوچ و تملق آمیز و یک مردمی و اشخاص دیگر قناعت کنند. افتخار این مملکت نیست که دکتر مصدق‌ها را زیر دست بعضی مردها یا میرغضب‌ها بگذارند که او را از بین ببرند.

افتخار مملکت در این می‌باشد که از آن‌ها حمایت کنند و به آن‌ها پر و بال بدهند. آن‌ها را شایسته کنند که از مملکت و شاه مملکت دفاع کنند. این است معنی یک مملکت آزاد و افراد وطن‌دوست. مملکتی که اسم پادشاهان آن را به حق و حقیقت می‌برند.

من از این عرایض در این دقائق آخر عمر چه مقصودی می‌توانم داشته باشم؟ آیا می‌خواهم شاه شوم؟ نه والله. آیا می‌خواهم رئیس‌جمهور شوم؟ نه به خدا. شما خودتان می‌بینید که روسای جمهور، اشخاص بی‌اثری هستند. به طوری که اسم رئیس‌وزرای دولت هندوستان را می‌دانید که نهر و است. ولی اسم رئیس‌جمهور را هیچ‌کس نمی‌داند.

من هیچ نظری ندارم. ولی می‌خواهم تا تکلیف خود را به مملکت و ملت ادا کنم. شما آقایان دادرسان، هیچ تکلیفی جز این ندارید و اگر نخواستید ادای وظیفه کنید، نفع شخصی و وعده‌های بی‌سر و ته شما را اغفال کرده است. الان تمام می‌کنم. هیچ نگران نباشید.»

در این موقع آقای رئیس به ایشان تکلیف نمود که بنشینند، ولی آقای دکتر مصدق گفت: «خیر. خواهم ایستاد. طبق آخرین دفاع خود، آخرین دفاع کسی که می‌خواهید او را محکوم کنید، طبق آخرین دفاع خود و به منظور هدایت نسل جوان، می‌خواهم از روی یک حقیقتی پرده بگیرم.»

در اینجا آقای دکتر مصدق مجدداً همان قسمتی که در شماره دیروز از نظر خوانندگان گذشت را شروع به خواندن نمود. و پس از آنکه چند سطری از آن را قرائت کردند، آقای رئیس تذکر دادند که «این وارد به صلاحیت نیست و شما فرمودید آخرین دفاع.»

دکتر مصدق: «این آخرین دفاع است. گفتند من مخالف شاه هستم. بگذارید شاه بداند که من خادم او هستم. چرا مناع‌الخیر هستید؟ بگذارید هر چه آن مرد گفت، به او جواب بگویم تا به عرض شاه برسد.»

رئیس: «مربوط به صلاحیت نیست.»

دکتر مصدق: «به خدا مربوط است.»

رئیس: «آنجا که مربوط به خود ما بود، گوش دادیم تا اینجا که ما نفهمیدیم.»

دکتر مصدق: «من می‌خواهم بگویم آن حرف‌هایی را که آن مرد زده، صحیح نبوده. پس بفرمایید نخوانیم.»

رئیس: «بله. نخوانید.»

دکتر مصدق: «بگذارید پس چیزهای دیگری دارم بگویم.»

رئیس: «بفرمایید.»

دکتر مصدق: «ایشان راجع به معلومات خود چیزی گفتند و من وزیر دفاع ملی که بودم، از کسی لیسانس نخواستم و اظهارات من روی آن نامه‌ای بود که خودشان نوشته بودند اطلاعات قضایی ندارند. اگر کسی توپ نیانداخته باشد، من می‌توانم بگویم توپ‌چی است؟ یکی دیگر اینکه...»

رئیس: «خواهش می‌کنم بفرمایید.»

دکتر مصدق: «قلبا می‌فرمایید؟ یقین بدانم؟ بسیار خوب! ایشان فرمودند برای اینکه تعصب افسران را تحریک کنم، قانونی وضع کرده‌ام که افسران وقتی متقاعد می‌شوند، لباس افسری نپوشند. چرا این کار را کردیم؟ تحقیق کردیم دیدیم در هیچ جای دنیا افسر بازنشسته، مگر وقتی از او دعوت می‌کنند، نمی‌تواند لباس بپوشد. در این مملکت مردم چشمشان به لباس است. وقتی افسری با لباس نظامی رفت، می‌رود و می‌بندد و... و... فلسفه وضع این قانون، این بود که راجع به قوانین گذشته ایراد فرمودند که قوانین گذشته، بدون مطالعه و مشورت بوده است.»

بنده خودم که نمی‌توانم بگویم به تمام این جزئیات واقفم. من ناچار بودم از اشخاصی که مطلع هستند، دعوت بکنم آن‌ها نظر بدهند. من از کسی دعوت کردم. از همین آقای سرهنگ شاه‌قلی، از دکتر معظمی که آن مرد خودش خیلی از او ستایش کرد و از سرهنگ گوهری که لیسانسیه حقوق است. و البته با وزیر دادگستری، ایشان لوایح را می‌بردند به دیوان کشور. آن‌ها هم آن را دیده و تأیید کرده‌اند.»

ایشان دو ساعت [درباره اینکه] این قانون خوب است یا بد است اظهاراتی فرمودند. وقتی ماده مصوبه راجع به اختیارات را قرائت کردند تا فقره ۹ بیشتر نرفتند. چرا بعد از فقره نهم می‌گوید که «... مجلس سنا به شرح ذیل تصویب شده است. لوایح قانونی آن را تهیه نموده است و پس از آزمایش آن‌ها، منتهی در ظرف ۵ ماه که مدت این اختیارات است، تقدیم مجلسین نماید تا موقعی که تکلیف آن‌ها در مجلسین معین نشده، لازم‌الاجرا می‌باشد.»

حضرت آقای رئیس دادگاه! صاحب‌منصبان محترم! عقل چیز خوبی است. شما تصور می‌کنید من قانونی برخلاف اختیارات خود وضع کرده باشم؟ این قانون هم که در تمام جراید چاپ شده. نمایندگان مخالفی هم در مجلس بودند که از آن مرد صد درجه بیشتر با من مخالف بودند. این نمایندگان لوایح را در جراید ببینند و هیچ نگویند که بعد مردی در آتیه پیدا شود و اظهار نظر کند! اگر قبول می‌کنید که چه عرض کنم؛ اگر هم نکنید که حق با من است.

هیچ مقامی به هیات وزراء، نه دیوان کشور که شعبه ۹ آن، شاید رئیسش را سر کار برده باشند، نه جای دیگر، نه این دادگاه، نه آن مرد حق ندارد در این قوانین که به مجلس تقدیم کردم، تصرف کند. نتیجه این می‌شود دادگاه‌هایی که من تشکیل داده بودم، قانونی است و این دادگاه قانونی نیست. اینجا گفته شد، یعنی مردی گفت که من نظرم این بوده که دادرسی ارتش اصلاً نباشد. آقا، چه موقعی چنین نظری داشته‌ام؟ من که آدم بی‌سوادی نیستم. من خوب می‌دانم و اطلاع دارم که بر طبق اصل هشتاد و چندم قانون اساسی، در تمام ایران باید دادرسی ارتش باشد. اما دادگاه نظامی، برای حکومت درباره نظامیانی یا افرادی که در موقع خود به آن‌ها صدمه می‌زنند، باید این دادگاه رسیدگی کند.

ولی دادگاه نظامی نباید دکتر مصدق نخست‌وزیر را محاکمه کند. آقایان بروید ببینید اگر چنین چیزی در دنیا هست، شما هم بدان عمل کنید. اگر نیست، شما هم بدانید دادگاه نظامی حق ندارد مرا محاکمه کند. همین! بله، اما در کلمه «دادگستری» باید بگویم که اگر ما آمدیم چیزی را [از] قوانین دادگستری خارج کردیم، باز دادگستری است. هیچ اشتباه نشود. وقتی گفتیم دادگستری عام است و شامل هر محکمه‌ای می‌شود که احقاق حق کند.

اینجا بنده می‌خواهم عرض کنم و بپرسم آیا انسان خاطی نیست؟ هست. معصوم‌های ما ۱۴ نفر بودند که آن‌ها خاطی نبوده و اشتباه نکرده‌اند. اما نوع بشر خاطی است و هیچ کس نمی‌تواند بگوید خبط یا کار غلطی نکردم. ولی این را باید در نظر گرفت. آیا این شخص که این کار را کرده، می‌خواسته این کار را بکند یا نمی‌خواسته و قصدی نداشته. مثلاً شخصی تیری انداخته بدون آنکه بخواهد کسی را بکشد. اگر کسی تیری بیاندازد و اگر قصد اول را نداشته باشد، این محاکمه نیست. تیر انداختن خواست آهو را بکشد و خورد کسی که آهو را پای تیر آورده بود.

چهار یا پنج ماده که سه ماده آن خاطر هست (۱۷۹ و ۲۶۸ و ۳۱۹)، قوانین دادرسی ارتش را اصلاح کردیم. چه شد؟ اصلاح کردیم. دادگاه انتظامی که رئیس آن، آقای دکتر سنجابی بود، و اعضای آن، سرلشکر علوی مقدم بود، آقای بشیر فرهمند و خلاصه چهار نفر. این‌ها همه تحصیلکرده حقوق هستند. آن‌ها پیشنهاد کردند و به موجب پیشنهاد آن‌ها این مواد ۱۷۹ و ۲۶۷ و ۴۱۹ در آن تجدیدنظر شد و به این صورت درآمد.

حالا بنده نمی‌توانم عرض کنم که این قانون که هست خوب است یا نه. آن‌ها ولی، همین آقای سرتیپ ریاحی که تشریف دارند، گزارشی دادند که این مواد را باید مجدداً اصلاح کرد و هر صورتی مقتضی است آن طور عمل شود. این گزارش در ظرف دو سه روز که بنده خودم را نخست‌وزیر می‌دانستم و یک مردی نمی‌داند، رسید و من در ذیل آن گزارش نوشتم که به این کار رسیدگی کنند و گزارش دهید تا تکلیف آن مواد معین شود و حالا آقا، من که مصر نبودم. بر فرض که غلط پیشنهاد کند. من از آن اطلاع و خبری نداشتم. از دادگاه انتظامی آمده بود و من هم دستور رسیدگی دادم.

و اما راجع به جرم سیاسی، این کاری که ایشان را متهم کرده‌اند، جرم سیاسی هست یا نیست؟ هیچ کس نمی‌تواند بگوید جرم سیاسی نیست و جرم سیاسی در قوانین هیچ مملکتی تعریف نشده است.

رئیس: «برای روشن شدن ذهن دادگاه، آقا این مواد را به صورت قانونی در آورده‌اید؟»

دکتر مصدق: «از روی پرونده ببینید. عرض می‌کنم که دادگاه انتظامی، مرکب از آقایان دکتر سنجابی، سرلشکر علوی و بشیر فرهمند، دکتر مصدق و دو نفر دیگر، این‌ها پیشنهاد کردند این طوری که حالا هست بشود. بنده حافظه ندارم. بفرمایید پرونده را بیاورند ملاحظه کنیم. من هم رجوع کردم به اشخاص مطلع. الان نمی‌دانم. این افسرانی که می‌گویم در آن دادگاه بوده‌اند. آقایان شاه‌قلی، سرهنگ گوهری، دکتر معظمی. این‌ها بوده‌اند. آن مرد را برای وزن شعر دعوت می‌کردیم. اما این اشخاص را از نظر اینکه اطلاع داشتند، دعوت می‌کردیم و بالاخره هم تصویب شد.»

رئیس: «به صورت قانون در آمده؟»

دکتر مصدق: «بله. در آمده. به مجلس هم رفته. اگر نرفته، الان آن را نقض کنید. عرض کردم آقای سرتیپ ریاحی گزارش دادند که در این مواد تجدیدنظر شود. من هم گمان می‌کنم همان روزها که نخست‌وزیر بودم و بعضی‌ها معتقد بودند نیستم، دستور دادم.»

رئیس: «آن سه ماده را بخوانید.»

دکتر مصدق: «آن را باید از روی قانون جدید من خواند.»

هر سه ماده قدیم و اصلاحی آن، به وسیله آقای سرهنگ بزرگمهر خوانده شد.

دکتر مصدق: «ببینید. تغییر هم در آن داده نشده است. آقا! این مواد صد در صد به نفع مملکت بوده. اگر افسری استقلال نداشته باشد، البته در نظام دیسپلین لازم است. ولی یک قاضی را هم نباید بی‌خودی ببرند تنبیه کنند و باید دادگاه انتظامی خارج از نوبت کار، به کار این افسر قاضی رسیدگی کند و البته قانون بهتر از این پیدا نمی‌شود. حالا هر چه می‌خواهد بگوید. اینکه مملکت نیست. اینکه مشروطه نیست. اینکه وضع نشد.»

راجع به جرم سیاسی، در هیچ قانونی تعریف نشده. چون من اطلاعات بسیطی دارم و تز من در لیسانس روی همین جرم سیاسی بوده است. در سوئیس روی این موضوع صحبت زیاد شد و

گفته شد نسبت به جرم سیاسی، باید طبق قانون همان مملکتی که این مجرم آمده رفتار کرد. یعنی همان قانونی که در آن مملکت، شامل او می‌شده. در آن مملکت هم شامل او شود.

اما جرم سیاسی چون معلوم نیست چیست، تعریفی ندارد. مخصوصاً مجرمین سیاسی از روسیه می‌آمدند و در سوئیس پناهنده می‌شدند و در این باب، روسیه قدیم فشار می‌آورد که آن‌ها را تسلیم کند. در این باب، محکمه سوئیس که حق رسیدگی به کار را داشت، نشست و روی آن تصمیم گرفت که اگر این جرم سیاسی است، نباید او را تسلیم کند. و اگر غیر جرم سیاسی است، باید او را تسلیم کند.

جرم سیاسی آقا در هیچ کجا و قانونی تعریف نشده است. ولی در کنفرانس حقوقی که در کپنهاک، پایتخت دانمارک، در ۱۹۵۳ (که آن موقع در ایران بوده‌ام) تشکیل شد، جرم سیاسی را اینطور تعریف کرد: «جرایمی که بر ضد رژیم و تشکیلات سیاسی مملکت صورت گیرد.» یک تعریف عامی کردند. پس وقتی اتهام بنده سیاسی بود، دیگر ایشان چه می‌گویند؟

می‌گویند یا بر ضد رژیم، یا تشکیلات مملکت قیام کرده‌ام؟ پس جرم سیاسی کرده‌ام. پس وقتی جرم مزبور سیاسی بود، مطابق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی، رسیدگی به آن اتهامات، باید با حضور هیات منصفه به عمل آید و مطابق ماده ۱ قانون هیات منصفه، مصوب ۱۳۱۰.۲.۲۹، رسیدگی مزبور باید در دیوان جنایی انجام گیرد.

بنده وزیر نیستم. آدم عادی هستیم. باید رسیدگی به اتهام من در محکمه عادی صورت گیرد. به همین معنی، ماده ۳۵ لایحه قانون مطبوعات، مصوب ۱۵ بهمن ۱۳۳۱ که بر طبق قانون اختیارات شش ماهه به تصویب رسیده و مندرج به این شرح است. «
ماده ۳۵ قرائت شد.

«و بر طبق اصل ۳۷ قانون اساسی، که بر کلیه قوانین عادی اولویت دارد، این رسیدگی باید با حضور هیات منصفه به عمل آید. و چون هیات منصفه بر طبق قانون مصوب ۱۳۱۰ و لایحه قانونی ۱۳۳۱ هم عرض محکمه خواهند بود، حضور و انتخاب آنان برای شرکت در محاکم،

مجوز و صراحت قانونی ندارد. از این سیاسی بودن اتهام که لازمه آن اظهار نظر هیات منصفه است، و رسیدگی در دادگاه نظامی که شرکت هیات منصفه در آن ممنوع است. بنابراین، این محکمه صلاحیت رسیدگی به اتهامات مذکوره را ندارد و باید به اصطلاح، طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی، رای به عدم صلاحیت خود بدهد.

قانون چه می‌گوید؟ قانون می‌گوید حالا هیات منصفه باید در محکمه من حضور داشته باشد. پس وقتی که هیات منصفه نمی‌تواند در این محکمه باشد، باید آقایان محترم بگویند خیلی خوب. حالا که هیات منصفه نمی‌شود، دکتر مصدق باید برود جای دیگر محاکمه شود و حالا من راه را جلوی پای شما می‌گذارم. اگر نمی‌خواهید راه را ببینید، چاه را ببینید.»

(خنده حضار)

«اما راجع به اشیای خود، قبلا باید بگویم من دو نوع اشیا دارم که توضیح باید بدهم. یکی غارت شد و یکی تصرف شد. تصرف غیر از غارت است. غارت این است که بیایند و بزنند و در خانه را بشکنند و خراب کنند و ببرند. و تصرف آن است که کسی بیاید یک مالی را تصرف عدوانی کند. منزل من یک تصرف عدوانی شده و یک غارت. بنده آن روز، نهم آبان‌ماه، در ۱۳۰۴ که رفتیم و تغییر رژیم می‌دادند، گفتند امروز همه را می‌کشند. مرحوم مستوفی‌الممالک و من و علاء در اتومبیل من بودیم. رفتیم به مجلس. گفتیم خوب ببینیم چه می‌شود. تهدید کردند و گفتند هر کس حرف بزند، او را می‌کشیم. دیدم بد نمی‌گویند. نگاه کردم دیدم آن عده‌ای که آن روز آمده بودند مجلس، حتی در ظرف یک سال، یک بار من آن‌ها را ندیده بودم. منزل من هم ملت آن جوری تشریف آورد.

روز نهم اسفند که ملت را تقویت نکردند، به محض اینکه چهار تیر خالی شد، همه فرار کردند. بد نیست بگویم آن طوری که آن مرد گفت، جست و خیزکنان از این دیوار به آن دیوار پریدیم و رفتیم اصل آنجا هم اتومبیلی بود و سوار شدیم. گفتند برویم شمیران. گفتم نه، می‌رویم ستاد ارتش. زیرا اگر شمیران برویم، می‌گویند وزیر دفاع ملی رفت در شمیران قایم شد. رفتیم ستاد ارتش به سرتیپ ریاحی گفتم بروید فرمانده منزل من باشید.

قبل از اینکه من فرار کنم، یکی از آنها رفته بود بالای چنار و از آن بالا به پسر من گفته بود می‌آیم با این چاقو شکم پدرت را پاره می‌کنم. پسر من گفت بهتر است از اینجا بروید تا جان همه راحت شود. به هر جهت در آن روز، آن سربازانی که عده آن‌ها زیاد نبود، ۴ تیر انداختند و این ملت همه رفتند. اما روز ۲۸ مرداد، ملت این جوری نیامد و عقبش سرباز بود و نمی‌توانست در موقع تیراندازی عقب بنشیند.

خانه بنده، بنده در این اواخر، یعنی پس از نهم اسفند گذشته، یک دالانی به اتاقم وارد می‌شد و اتاق دیگری هم بعد از آن اتاق بود و یک در آهنی در جلوی آن گذاردم تا اگر کسی خواست وارد شود، من فرصت داشته باشم تا او بتواند آن در را بشکند، من بتوانم به خودم برسم. (خنده حضار) یک در آهنی دیگر نیز گذاردم جلوی اتاق دیگری که به اتاق من متصل بود. یک در آهنی را سفارت ژاپن که در این خانه مدت‌ها نشسته بود، استفاده کردم و یک در دیگر را من خریدم و در جلوی اتاق دیگر گذاردم و هیچ کسی نمی‌تواند بیاید. حالا وارد شدند. دسته غارتگر آنچه گفته‌اند، رفتند خانه پسر من، پایین و خانه پسر دیگرم که بالا بود. هر چه بود بردند. و حالا آمده‌اند می‌گویند یک قالی گرفته‌اند. آقا تازه این قالی را مفت به کسی نمی‌دهند و هر کس برده، پولش را می‌گیرد. اما اشیايي که در آنجا بود، اعلام جرم می‌کند که چرا اشیاي دولت را آنجا گذاشتی تا ببرند. در آن اتاق خودم و اتاق مجاور، یک صندوق آهنی داشتم که آن صندوق آهنی را یک آدم با خدایی بفرستد ظرف بیست ساعت اگر بدون چلنگر توانست آن را باز کنید؟ و طاقچه‌ای پهلوئی تخت خواب من بود.

اولا یک اسنادی از خانواده‌هایی، دولتی نبود که اگر می‌بردیم، روزی در شورای امنیت دال بر حقانیت ایران بود. حالا چنین اسنادی در دفتر نخست‌وزیری باشد؟ و چنین اسنادی باشد و باقی بماند؟ این‌ها اسنادی بود که از خانواده‌هایی به من رسیده که آن اسناد به خط و امضای بعضی‌ها به «اسمات» رسیده بود و نوشته بودید راستش که این کار را بکند. حالا این اسناد مال دولت بود؟ و باید در نخست‌وزیری باشد؟ نه مال خودم بود و خود صلاحیتیم در نگاهداری این اسناد بیشتر از دیگران بود.

یک اسنادی هم بود که ما این‌ها را راجع به انتخابات از وزارت کشور، اصلش را گرفتند و ۲۰۰ عکس برداشتیم. کی برداشت؟ شهربانی. الان هست. بپرسید عکس این اسناد هم، با ورقه مثبت و منفی این اسناد هم، جزء اسناد رسمی مال انتخابات در وزارت کشور، همه آن هست و عکس رای دیوان بین‌المللی برداشتیم که اگر دولت وارد و در ماهیت شود، ما که در دیوان لاهه رفتیم، دعوایمان مثل همین دعوای حالا، روی صلاحیت بود و نتوانستیم از آن اسناد استفاده کنیم.

آن اسناد مربوط به ماهیت بود. اگر ما روزی محکمه لاهه را قبول کنیم، قضاوت و دولت ایران به انگلیس بنویسد و قبول کند این دیوان حق قضاوت دارد. آن وقت به ماهیت وارد می‌شویم و اسناد مورد استفاده قرار می‌گیرد. این اسناد حاکی بود که به مجلس دهم که قرارداد را تمدید کرد، نماینده ملت نبودند. اما آن اسنادی که از خانواده‌ها به من رسیده بود، من آن‌ها را نگاه داشتم که روزی در دعوای آن استفاده بکنیم. نامه‌های دیگری که در طاقچه پهلوی تخت خواب من بود، مذاکراتی بود که با هندرسن کرده بودیم و این مذاکرات مخفی بود. نمی‌توانستیم بدهم به نخست‌وزیری تا قبل از حل قضیه نفت از آن استفاده شود.

یک بعد از ظهر همان روز که خواستند مرا از بین ببرند، من اطمینان داشتم کسی آن صندوق را نمی‌تواند باز کند. در آن صندوق گذاشتم. وقتی که وارد شدند به خانه، این در را شکستند و هر چه خواستند کردند و همین عینک پهلوی تخت خوابم بود که آن افسر جوانمرد در باشگاه افسران به من داد.

آقا اسنادی را که مردم به من داده‌اند، مجبور نبودم به دولت بدهم و یک اسنادی بود و چند فقره سند بود. تمام عکسبرداری شده بود. در اداره نفت هم یک نسخه هست و همه این‌ها را از نظر مصالح مملکت غفلت نکردیم و یک دستگاه از این را در آلبومی که همه آن‌ها مرتب هست، در بانک ملی گذاشتم و حالا می‌خواهند به من اعلام جرم کنند کلید آن را به دادستان دادم و دادستان آقای دکتر اخوی بود. پس چیزی را که من به دستگاه دولتی ندادم، آن کاغذهایی است که از خانواده‌ها به من رسیده بود.»

در این موقع که ساعت سه و ربع بعدازظهر بود، جلسه ختم و به بعدازظهر موکول شد. ساعت سه و سه ربع بعدازظهر، مجدداً جلسه دادرسی آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی به ریاست آقای سرلشکر مقبلی و دادستانی آقای سرتیپ آزموده رسمیت یافت.

رئیس: «آقای دکتر مصدق اگر بیانات شما بقیه دارد، بفرمایید.»

آقای دکتر مصدق در حالی که از جای خود بلند شده بود، خواست به بیانات صبح خود ادامه دهد، ولی آقای رئیس دادگاه تذکر داد که بنشیند. آقای دکتر مصدق به جای خود نشستند و به بیانات صبح خود این طور ادامه دادند: «راجع به سرگرد خسروانی که آن مرد اظهار کرد که من به ایشان گفته‌ام ایشان را حتما ظرف دو روز محکوم کند، باید پرسید ایشان چه کاره بودند. اول باید پرسید ایشان چه کار می‌کردند؟ سرگرد خسروانی، رئیس باشگاه تاج، سرگرد خسروانی تاج، آن عده ورزشکاران باشگاه را در روز ۹ اسفند به جلوی خانه اعلیحضرت برد و در همان جا وقتی که من با اتومبیل خود حرکت کردم به منزل خود بروم، و تفصیل این قضیه این است که صبح روز شنبه، آقای وزیر دربار آمدند منزل من و به من گفتند امروز اعلیحضرت تشریف می‌برند. هیچ کسی نباید مطلع شود. البته سه روز قبل از آن، خود اعلیحضرت فرموده بودند که با اتومبیل به کرج و از آنجا به کرمانشاه می‌روند. تا صبح شنبه آقای وزیر دربار آمدند گفتند بیاید نهار را با اعلیحضرت صرف کنید و یک و نیم بعدازظهر هم هیات وزرا بیایند. بالاخره تذکره‌های مسافرتی را هم آوردند دادند و ما هم چکی از بانک که به دلار بود، گرفتیم و حاضر کردیم.

ساعت ده، اعلیحضرت تلفن فرمودند: «من دو نیم بعد از ظهر می‌روم و شما بیایید آنجا.» برای ظهر بنده رفته به حضور اعلیحضرت. هیات وزیران هم قرار شد تذکره‌ها، که امضای سفارتخانه‌ها می‌رسد، بردارند و بیایند آنجا. اعلیحضرت فرمودند که هیاتی از مجلس آمدند اینجا که نگذارند من بروم. من می‌خواهم آن‌ها را نبینم و بروم. عرض کردم آن‌ها را ببیند که چه می‌گویند.

تشریف بردند هیات را دیدند و فرمودند «اخوانم چون نمی دانند من می روم، من بروم آن ها را بینم. و بعد هیات وزیران بیایند تا من آن ها را بینم. طبق فرموده ایشان، هیات وزیران آمدند و من عرایضی کردم و اعلیحضرت فرمایشاتی فرمودند و به سرسرا که آمدیم، دیدیم آقای بهبهانی با آقای نوری این ها رفتند در اتاق کوچک و اعلیحضرت تشریف بردند بالا. ما آنجا بلا تکلیف ماندیم برویم یا بمانیم. به آقای پیرنیا گفتیم. چون قرار بود ما آنجا بمانیم تا موقعی که اعلیحضرت تشریف ببرند تا تشریفات را به جا آوریم. من بلا تکلیف ماندم. توسط آقای پیرنیا پیغام دادیم. فرمودند کاری با هیات وزیران ندارم. بروند.

اول کسی که آمد از عمارت خارج شود، من بودم. من به وسط بین عمارت و در که رسیدم، دیدم صدای قیل و قالی در جلوی در شنیده می شود. تعجب کردم. زیرا صبح، وقتی که رئیس دربار گفت کسی نباید بداند امروز اعلیحضرت باید تشریف برند، اول تیمسار بهارمست را خواستم و به او گفتم شما مراقب باشید که در کاخ اعلیحضرت یک وقت اشخاص ناشایسته و مجهولی نباشد تا مبادا طوری که مثل روز امجدیه بشود و اسباب خجالت فراهم شود. گفت چشم. ایشان رفت. حاکم نظامی و رئیس شهربانی را خواستم. همین دستور را دادم. به این هم قناعت نکردم. رئیس کلانتری را خواستم. همین دستور دادم. با وجود این، من انتظار نداشتم جلوی خانه اعلیحضرت جمعیتی باشد و خدای نخواست، ایشان خارج شوند و حادثه ای روی دهد و اگر چنین حادثه ای خدای نکرده روی می داد، سوء قصد بود و طبق ماده ۱۳۷، من محکوم به مجازات اعدام می شدم.

در آن وقت کسی آمد جلو. گفتم جان من راه دیگری هست که من از آن بروم. گفت ای به چشم. با یک محبتی، با یک صمیمیتی گفت چشم. این کی بود؟ صادق خان، شوهر اعلیحضرت. فامیل او را نمی دانم.»

یکی از حضار گفت «امیر صادقی»، آقای دکتر مصدق گفت: «بله. امیر صادقی. خدا طول عمر به شما بدهد. عرض کنم دو نفر آدم پهلو پله ایستاده بودند. صادق خان یکی از آن ها را صدا کرد و گفت کلید را بیاور. او هم آورد. در شمالی کاخ والاحضرت شمس را باز کرد. گفتم برو

اتومبیل را بیاور تا بروم. در این مدت، تا آن‌ها که از باشگاه تاج و زورخانه خیابان سیروس آمده‌اند به آنجا برسند، من سوار شدم و رفتم.

این مقدمه بود برای اینکه سرگرد خسروانی باید سر خدمتش باشد، نه اینکه آن جمعیت را ساعت سه بیاورد در منزل من. این مساله سبب شد که من بگویم سرگرد خسروانی را توقیف کنند. کی باید او را توقیف کند؟ حکومت نظامی. حکومت نظامی ایشان را توقیف کرد. هر چیزی دو دلیل دارد، یکی عقلی و دیگری نظری.

به دلیل عقلی، سرگرد خسروانی را که توقیف کردند، برادر او، شهاب خسروانی، وکیل مجلس، با وکلای موافق دولت یکی بود. آمد پهلوی من. گفت برادرم را آزاد کنید. همان شب گفتم آقای شهاب خسروانی، شما نماینده مجلس هستید و این سرگرد خسروانی، برادر شما است. ولی این سرگرد، یک کار خلاف قانونی کرد. این را به شما قول می‌دهم هیچ کاری او را نکنیم. ولی چند روز توقیف باشد. بعد مرخص خواهد شد.

حالا آقایان تحقیق کنید. شهاب خسروانی حاضر و بنده هم حاضر هستیم. حالا این سرگرد آمده و نسب داده است که من پیغام داده‌ام ظرف دو روز ایشان را محکوم کنید. اگر من چنین آدمی بودم، تمام آن اشخاص که می‌آمدند در خانه و از دیوار آمدند بالا و در را شکستند، محکوم می‌کردم. ولی همه معاف شدند. کسی گرفتار نشد. فقط یکی یا دو نفر به حبس ۵ تا ۶ ماه گرفتار شدند که اسم آن‌ها را نمی‌دانم. این عمل باعث شد که همه با من بد شوند، که چرا این‌ها را مجازات و سیاست نکرد. به دو محکمه نفرستادید. حالا رئیس محکمه کی بود؟ سرهنگ هشترودی. رئیس محکمه همه را معاف کرد و هیچ یک گرفتار نشدند. اگر من اعمال نفوذ می‌کردم، خوب بود. به او دستور می‌دادم شما او را بخواهید و برسید من حتی پیغام برای او داده‌ام. من جسارت نمی‌کنم که آن مرد برخلاف واقع گفته، ولی عقیده خودم را می‌گویم و جز این نیست.

ایشان، آقا به من نسبت بی‌ایمانی دادند و گفتند این دکتر مصدق ایمان ندارد. می‌خواهید قبول کنید، می‌خواهید نکنید. ما برای ایمان با ملت قیام کردیم. به من نسبت بی‌ایمانی داد.

ولی خلوص عقیده و ایمان من و همکارانم سبب شد که مراجع بین‌المللی ما را ذی‌حق بدانند و به من و دوستانم فرصت داد که در قطع نفوذ سیاست‌های خارجی قیام کنیم و بساط حکمرانی آن‌ها را برچینیم. گزاف نیست اگر بگویم قیام ملت ایران، سیاست استعماری را در خاورمیانه متزلزل ساخت. اکنون سوال می‌کنم اگر ایمان نبود، می‌توانستیم این موفقیت را حاصل کنیم؟ واللہ خیر. تمام این کارهای ما از روی ایمان بوده و مردان باایمانی بودیم که در خدمت به وطن، از همه چیز خود گذشتیم. وضع من در بسیاری از جهات، با یک مردی بی‌شبهت نیست. من هم سالخورده و در گذشته به وطن خود خدماتی کرده‌ام. من هم در این آخر هم روی کرسی اتهام نشسته‌ام و شاید هم مثل او محکوم شوم. ولی یک فرق بین او و من هست، که او به جرم همکاری با دشمن محاکمه و محکوم شد من اگر محکوم شوم، به گناه مبارزه با دشمن ایران و به دست عمل بیگانه. و آن مرد مارشال پتن است. مارشال پتن در فرانسه، به دست ملت فرانسه برای همکاری با دشمن محکوم شد.

همه چیز ما، همه اختلاف، مابه‌الاشتراک است. من و او یک مابه‌الاشتراک داریم و مابه‌الاشتراک این است که من سالخورده هستم و او هم سالخورده بود. بنده خدماتی کرده‌ام و او هم خدماتی کرده بود. او محکوم شد و بنده هم ممکن است محکوم شود. ولی فرق ما این است که مارشال پتن، برای همکاری با دشمن محکوم شد و من برای مخالفت با بیگانگان و خدمت به ملت ایران. این بود عرض من و بیش از این هم عرضی ندارم.»

تصاویری از دکتر مصدق



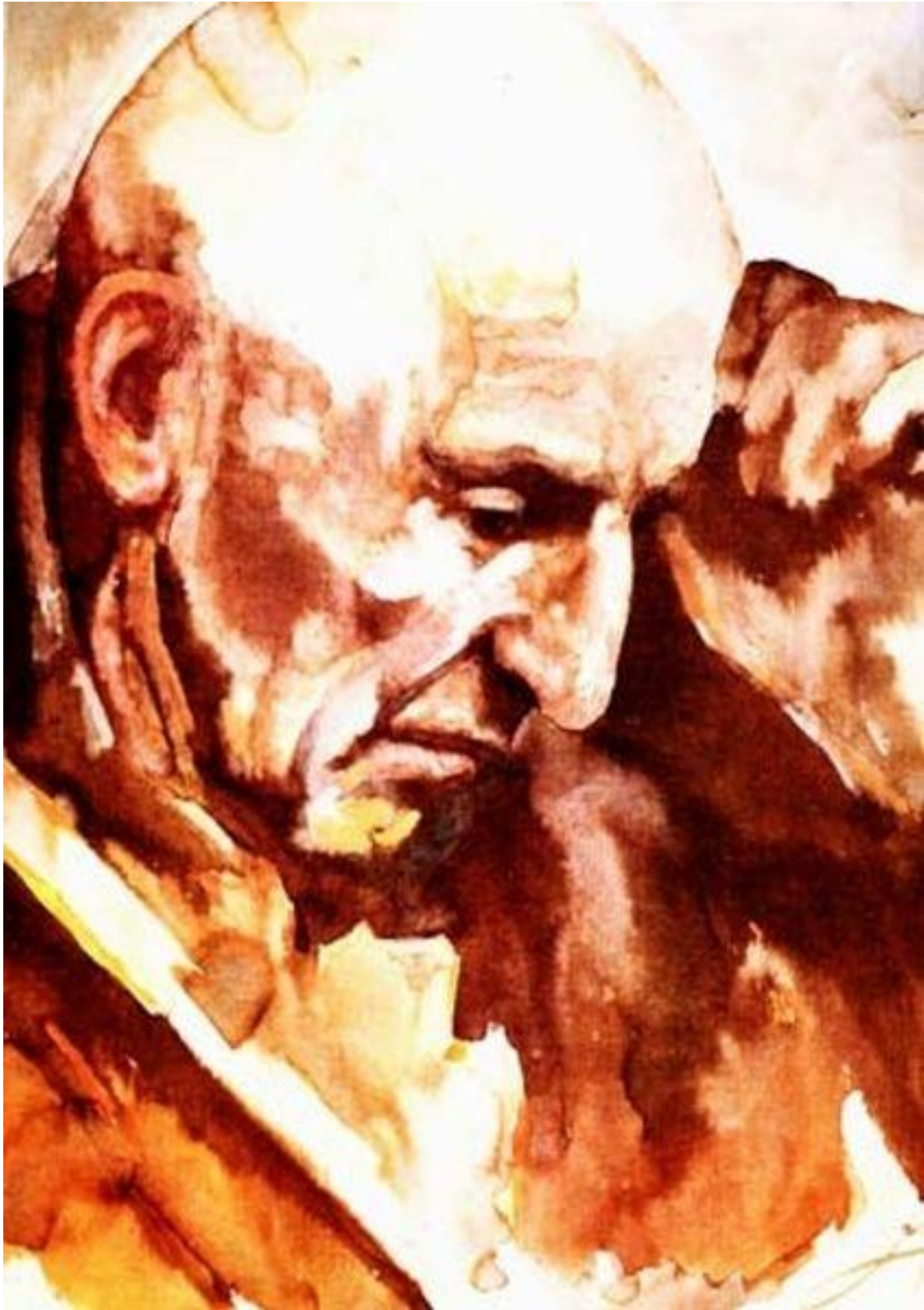
دکتر مصدق در کودکی



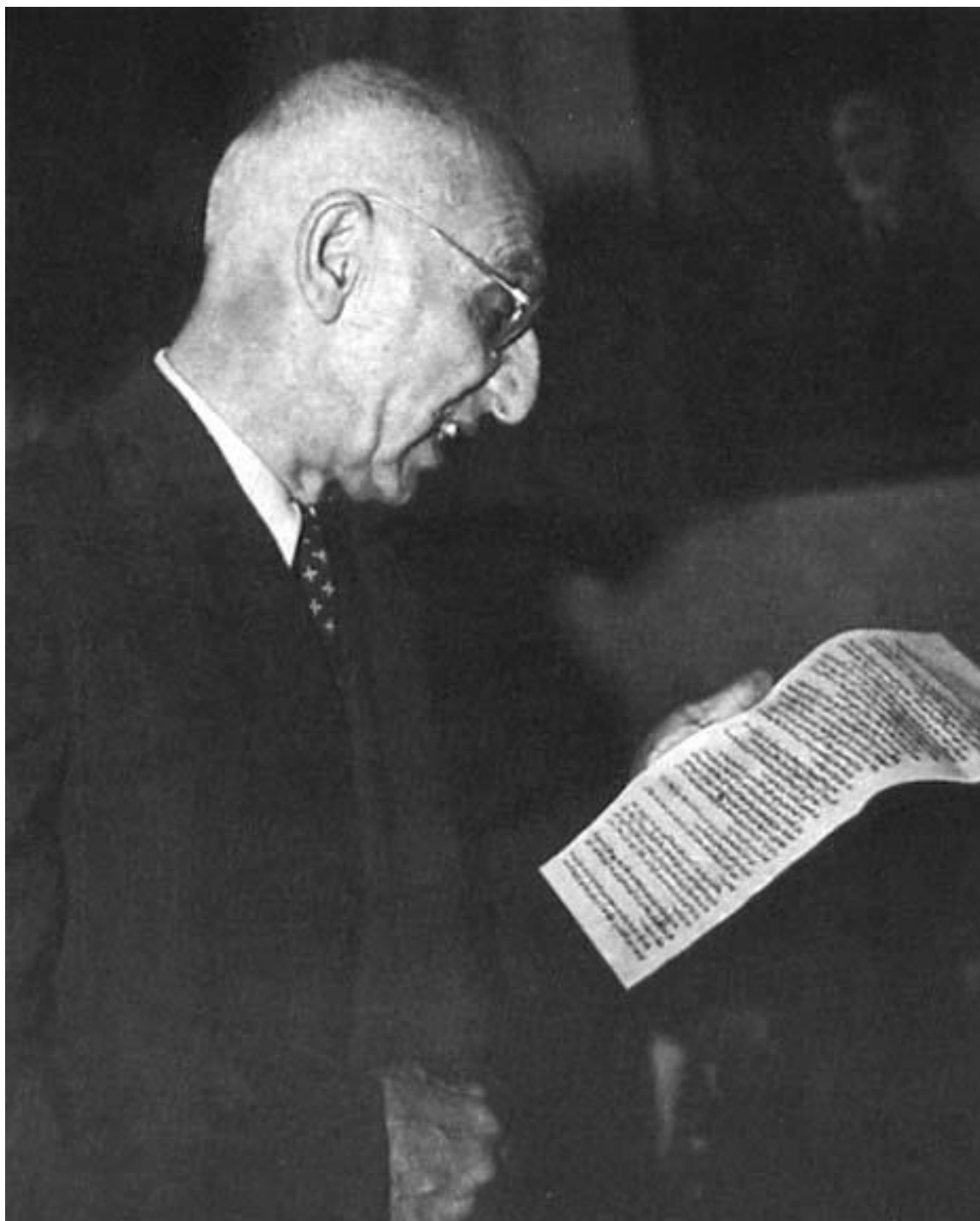
دکتر مصدق در کنار غلامحسین صدیقی



دکتر مصدق در دوران دانشجویی سوئیس



نقاشی آبرنگ دکتر مصدق



دکتر مصدق در حال سخنرانی در دادگاه بین المللی لاهه



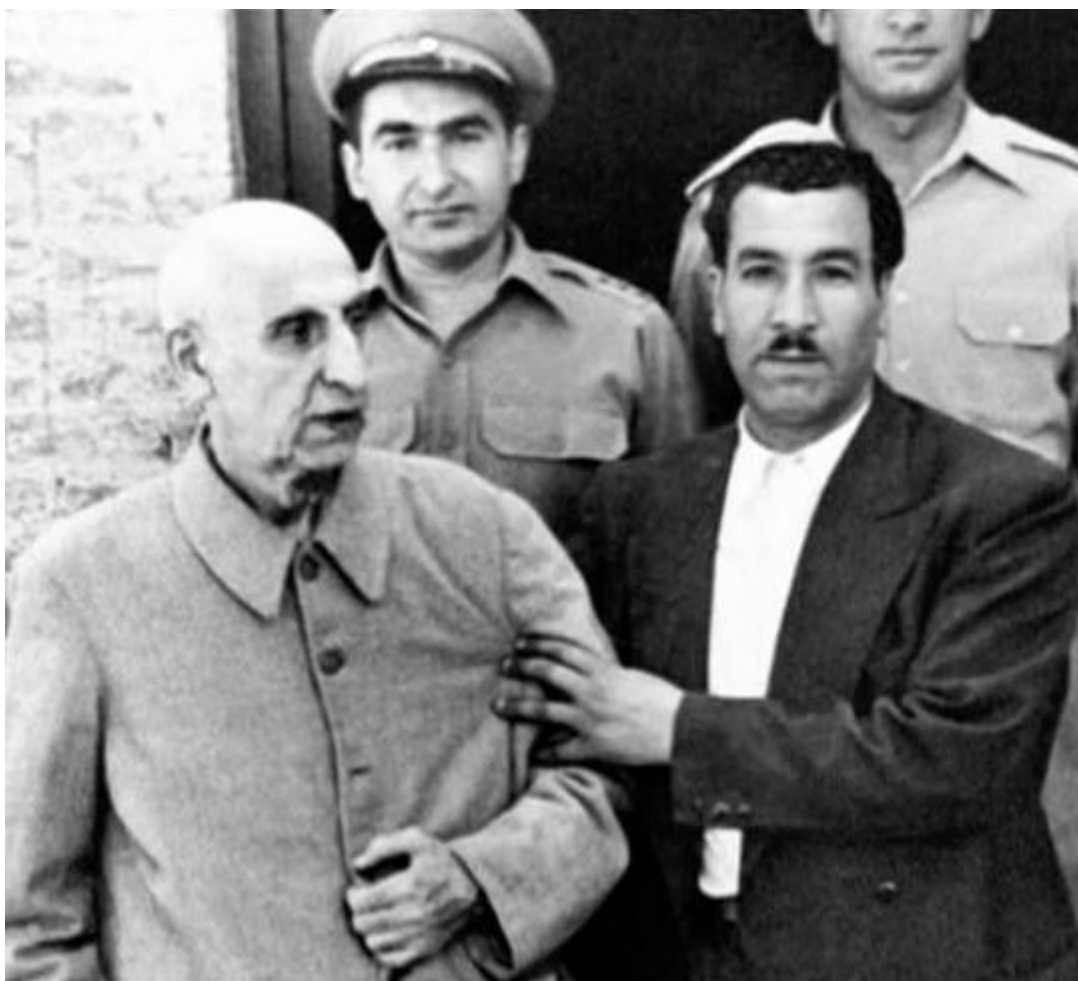
دکتر مصدق در بیرون ساختمان مجلس



گروهی از طرفداران دکتر مصدق

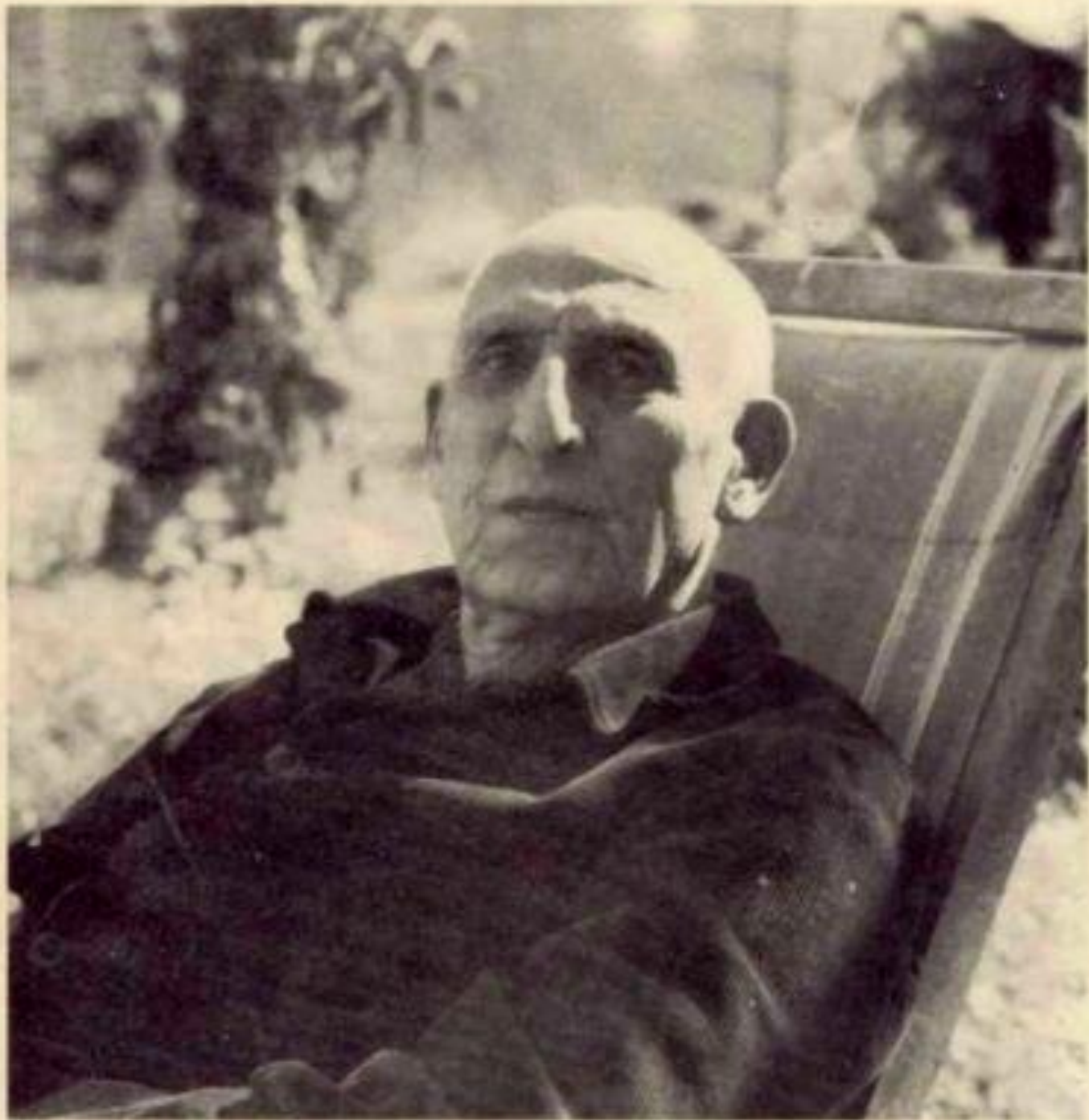


دکتر مصدق در زمان تبعید در روستای احمد آباد



دکتر مصدق در روزهای دادگاه

امضای دکتر مصدق



کسانیکه دقایق پای صالح مردم میان آید از صالح خصلت منظریات شخصی فطرت
کسانیکه در سیاست محکم استوارند و تا آنجا که نطق نوزاد در دنیا میمانند
دیک دنیا که توحش دهند و از یکبند در راه اناری و استقلال ایران عزیز
از عمر خیره میگذرند این عکس ناخبر از ار میتر احمد آرا آبان ۱۳۴۱
دکتر هنر

سخن پایانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در پایان این کتاب را به دکتر مصدق تقدیم می‌کنم ، باشد که ذره‌ای از زحمت‌های او که
برای داشتن ایرانی با اقتدار و کمی از آن سه سال زندان و تبعید شدنش به احمد آباد که همه
برای ایران و ایرانی بود را جبران کرده باشم

امیر قربانی

دهم آذر ماه یکهزار و سیصد و نود و دو

